

۳

دارالفنون

وزن
دارالفنون
مرکز تربیت معلم
مدیرین
مجموعه مقالات
۱۳۷۴





دارالضواء

بمطالعته حسین کریم



اسکن شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۸۷۴۵۱

دارالفنون

مجموعه مقالات مدیرین مرکز تربیت معلم دارالفنون

۱۳۷۴

نام کتاب : دارالفنون (مجموعه مقالات مدرسين مركز تربيت معلم دارالفنون)
مؤلف : مدرسين مركز تربيت معلم دارالفنون
نوبت چاپ : اول
تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
ناشر : نشر سبجان
چاپخانه : شفق
حروفچینی : واحد کامپيوتری مركز تربيت معلم دارالفنون (مهرداد اسماعیلی)

امام خمینی (ره)

«..... شما عزیزان که دامن به کمر زده و در راه تربیت معلم قدم بر می دارید از عمق ارزش کار خود آگاه باشید و در راه این هدف مقدس از هیچ کوششی دریغ نورزید و خود را وقف خدا و بندگان او نمائید و بدانید که خداوند با شماست و به شما توفیق خواهد داد.»

به مناسبت بازگشائی مراکز تربیت معلم

دی ماه ۱۳۶۰

«بنده باید تشکر کنم از برادران عزیز که بار سنگینی را در سراسر کشور بر دوش دارید ، و خدمتگزاران کم مدعا و کم توقع و پرکار نظام جمهوری اسلامی ، شما فرهنگیان عزیز هستید ، چه شما برادرانی که در کارهای اداری و مدیریتها مشغول کارید و چه کسانی که در بخش آموزش و تعلیم و تربیت بچه ها مباحثاً ، مشغول تلاش هستید .»

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

دیماه ۱۳۷۰

« دارالفنون »

چه اسم خوبی

هنوز هم اعتبار و حقیقت خود را از دست نداده ، با حُسن نیت و خیر خواهی توأم با فداکاری و گذشت آغاز شد ، و به خواست خدا انجامش به خیر است

امیر کبیر

در میان مشکلات طاقت فرسا ، در سال ۱۲۶۶ قمری بنای مدرسه دارالفنون را آغاز کرد مقصد و هدف امیر این بود که در این مدرسه تمام فنون جدیدی که هنوز به طور کلاسیک ، یا اصلاً به ایران نیامده بود ، در این مدرسه تدریس شود و به همین جهت نام آنرا دارالفنون گذاشت. (۱)

۱- به نقل از کتاب امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار حجت الاسلام و المسلمین اکبر هاشمی

رفسنجانی

دفتر انتشارات اسلامی ص ۱۰۶

فهرست مقالات

صفحه	نویسنده	عنوان
یک		۱- مقدمه
۱	اسداله اسدی گرمارودی	۲- بررسی کاربرد واژه فلاح در قرآن کریم
۱۰	عین اله ارشادی	۳- زهد و زاهد
۱۷	محمد رضا پورسینا	۴- خونجی و کتاب "کشف الاسرار عن غوامض الافکار"
۲۲	سید محمود حسینی	۵- بحثی پیرامون وجدان
۲۸	ابراهیم حیدری	۶- رعایت اصول برای معلمان گرانقدر
۳۴	داریوش زرگری مرنندی	۷- جایگاه شعر در اسلام
۴۳	محمد تقی زینعلی	۸- رابطه حقوق و اخلاق
۴۹	سید علی شریف زاده	۹- چگونه با استفاده از روان شناسی بتوانیم معلم خوبی باشیم
۵۶	محمد حسن صاحب‌دل	۱۰- بررسی آماری نتایج امتحان
۶۱	علیرضا عطائی	۱۱- آیا دگمه دشمن سلامتی انسان است
۶۶	محمد جعفر محبی	۱۲- پاره ای از ویژگی های مدیران در قرآن
۷۷	حجة الاسلام عبدالله ملکوتی	۱۳- نقد و بررسی پیرامون روایات منع نگارش حدیث
۹۴	علی مزارعی	۱۴- بررسی و پژوهش در کلمات "بشر" "آدم" و "انسان" از نظر قرآن کریم

- مقدمه -

جهت تقدیر و تشکر از همکاران محقق و پژوهشگر و ارج نهادن و اهمیت دادن به تحقیق و تتبع، و تلاش و کوشش در مطالعه و مذاقه ذخایر فرهنگی و ارائه مطالب نو و راهگشا مجموعه مقالات دارالفنون فراهم می آید.

این مقالات که از ذوق و تخصص همکاران مایه می گیرد متناسب با رشته های تحصیلی موجود در مرکز است و به این جهت در آموزش و هدایت دانشجویان بس مؤثر و مفید واقع می شود.

رشته های تحصیلی دانشجویان مرکز، دینی - عربی و پرورشی است و موضوعات و محتوای دروس آنان را دین و شریعت و دانش و معرفت انسانی تشکیل می دهد انصافاً در عصر کنونی که آنرا به عصر فرا صنعتی و ارتباطات و تحقیقات نام گذارده اند تحقیق و بررسی در کشف و ابانه معرفت های الهی و علوم انسانی اقدام بس میمون و مبارک و لازمی است زیرا به مدد این گونه اقدامات است که کام تشنگان علم و دین را سیراب می کند و بر زندگی و حیات آنان معنی می بخشد.

اینک که سومین شماره این کتاب آماده چاپ است خدای را سپاس می گذارم و از همه همکارانی که در ارائه این مجموعه از هر گونه مساعی دریغ نورزیده اند کمال تشکر را می نمایم و از خداوند متعال مزید توفیقات رادر خدمت به اسلام و جامعه اسلامی و جلب رضایتمندی اولیای دین خاصه حضرت بقیة اله «عج» برای همگان مسألت دارم

اسداله اسدی گرمارودی

اردیبهشت ۱۳۷۴

اسداله اسدی گرمارودی

رئیس مرکز تربیت معلم دارالفنون

«بررسی کاربرد واژه فلاح در قرآن کریم»

باد صبا بر آب کر نقش قدا فلح آورد
تا تو فلاح و فتح را بر شط «مفلحان» بری

«خاقانی»

بحث فلاح و رستگاری و «باقیمانندی در خیر و نیکوئی»^(۱) از جمله مباحث مورد علاقه انسانهاست. آدمی به همان گونه که به طور بدیهی درکی از خیر و نیکوئی دارد، به همان اندازه نیز فطرتاً به استقبال فلاح و رستگاری می رود و سریر آستان او فرود می آورد و آنرا ملجأ و پناهگاه جاوید و سرمدی خویش می شمارد. پس خیر جوئی و فلاح جوئی از جمله مشترکات انسانی و از امور غیر قابل انکار و اختلاف است. حتی والیان اندیشه «نیهلیسم» که شعار:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ
ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ

را سر می دهند و زندگی و تلاش و کار را بسی عبث و بیهوده می شمارند، در حقیقت آگاهانه و یا نا آگاهانه خیر و فایده را در پوچ گرایی و بی هدفی می بیند و در عمل خود را پایبند به هدفی و خیر و فایده‌ای نموده اند.

و این چنین است اختلاف آدمیان در دسترسی به رستگاری و فلاح، اصولاً اختلافها در ورای خود مرز مشترکی را نشان میدهند، گرچه هر کس و هر مکتبی به زعم و گمان و یا اندیشه و برداشت خود از خیر معنایی داشته و مصادیقی گاه متناقض را به عنوان «مصادیق فلاح» بر می شمارند لیکن ریشه این جویندگی، همان درک بداهت از فلاح است.

باری، پس از ذکر این مقدمه، حسب مسلمان بودن و اعتقاد به راستین بودن قرآن، به عنوان کتاب هدایت و فلاح و رستگاری، غوری در قرآن کریم می کنیم و از آیات حیات بخش آن بهره ای می بریم، تا از نحوه کاربرد این واژه و مصادیق آن در قرآن کریم آگاه شده و ان شاء الله به مدد و توفیق الهی در راستای آن قرار بگیریم.

واژه فلاح که در کتاب لغت به «زیست»^(۱) و «رستگاری»^(۲) و «فوز و نجات»^(۳) و «باقیمانندگی در خیر و نیکوئی»^(۴) معنا می شود در قرآن کریم چهل بار^(۵) و آنهم تنها در باب «افعال» به صورتهای ۷ گانه زیر (۵ بار فعل و ۲ بار اسم) بکار رفته است

- ۱- از فعل « افلح » چهار بار که همگی با قید تاکید «قد» همراه است، در آیات (طه - ۶۴) و (المؤمنون - ۱) و (الاعلی - ۱۴) و (الشمس - ۹۱) بکار رفته است
- ۲- از فعل « تفلحوا » یکبار در آیه (کهف - ۲۰) بکار رفته است.
- ۳- از فعل « تفلحون » یازده بار در آیات قرآن استفاده شده است، در هر جا که کلمه « تفلحون » آمده است همراه با «لعلکم» است. «... لعلکم تفلحون»

۱ - منتهی الارب

۲ - همان مرجع

۳ - اقرب الموارد

۴ - لغت نامه دهخدا

۵ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم ، محمد فواد عبدالباقی

۴- از فعل " یفلح " ۹ بار که هشت بار با ترکیب (...انه لا یفلح ...) و یکبار (...کانه لا یفلح ...) آمده و در همه موارد بصورت نفی استعمال شده است .

۵- از فعل " یفلحون " دو بار بصورت نفی در آیات (یونس - ۶۹) و (النحل - ۱۱۶) بکار رفته است . شکل ظاهری هر دو آیه مثل هم اند جز آنکه در اول سوره یونس کلمه « قل » به آن اضافه شده است

« ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون »

« قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون »

۶- از واژه " المفلحون " دوازده بار استفاده شده است ، در همه موارد از ترکیب « اولئک هم المفلحون » استفاده شده ، الا در آیه (مجادله - ۲۲) که بدین شکل آمده است .
« اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون »
۷- واژه " المفلحین " یکبار آمده است .

« فاما من تاب و آمن و عمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین » (القصص - ۶۷)

جهت دقت بیشتر در مطالب بیان شده کل آیات را با ترجمه قید می کنیم .

۱- کلمه « افلح » چهار بار

* قد افلح الیوم من استعلی طه - ۶۴^(۱)

* قد افلح المومنون المومنون - ۱^(۲)

* قد افلح من تزکی الاعلی - ۱۴^(۱)

* قد افلح من زکیها الشمس - ۹۱^(۲)

۲- " تفلحوا " یکبار

* انهم ان یظہروا علیکم یرجمواکم او یعیدوکم فی ملتہم ولن تفلحوا اذا ابدأ
(الکھف-۱۸۹)^(۳)

۳- " تفلحون " یازده بار

- * و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون البقره - ۱۸۹^(۴)
- * لا تاکلوا الربا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون آل عمران - ۱۳۰^(۵)
- * اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون آل عمران - ۲۰۰^(۶)
- * و ابتغوا الله الوسیله و جاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون المائده - ۳۵^(۷)

- ۱- پاکان رستگار شدند
- ۲- هرکس نفس خود را پاک نمود رستگار شد
- ۳- همانا ایشان اگر دست یابند بر شما سنگسارتان کنند، یا به کیش خویش در آورند و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد
- ۴- از درها به خانه ها در آئید و از خدا بترسید تا رستگار شوید
- ۵- ربا نخورید به افزودنیهای بی در پی و از خدا بترسید تا رستگار شوید
- ۶- شکینا باشد و دیگران را به شکینائی فرا خوانید و پایداری کنید و از خدا بترسید تا رستگار شوید
- ۷- به او تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید

- * رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون المائده - ۹۰^(۱)
- * فاتقواالله يا اولی الالباب لعلکم تفلحون المائده - ۱۰۰^(۲)
- * فاذکروا لاء الله لعلکم تفلحون الاعراف - ۶۹^(۳)
- * و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون الانفال - ۴۵^(۴)
- * و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الحج - ۷۷^(۵)
- * توبوا الى الله جميعاً ايها المومنون لعلکم تفلحون النور - ۳۱^(۶)
- * و ابتغوا من فضل الله و اذکر و الله کثیراً لعلکم تفلحون الجمعه - ۱۰^(۷)

۴- یفلح : ۹ بار

* و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذب باياته انه لا یفلح الظالمون
(الانعام - ۲۱)^(۸)

- ۱ - پلیدی از شیطان است از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید
- ۲ - پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید
- ۳ - پس نعمتهای خدا را به یاد آرید باشد که رستگار شوید
- ۴ - خدا را فراوان یاد کنید باشد که رستگار شوید
- ۵ - پروردگارتان را بپرستید و کارهای نیک بجا آورید باشد که رستگار شوید
- ۶ - ای مومنان همگی به درگاه خدا توبه کنید که رستگار شوید
- ۷ - و رزق خدا را طلب کنید و فراوان بادلش کنید باشد که رستگار شوید
- ۸ - چه کسی است ستمکار تر از آنکه بخدا دروغ می بندد یا آیات او را دروغ می انگارد؟ هر آئینه ستمکاران را رستگاری نیست

- * فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار انه لا يفلح الظالمون (الانعام - ۱۳۵) (۱)
- * انه لا يفلح المجرمون (يونس - ۱۷) (۲)
- * اتقولون للحق لما جاءكم اسحر هذا و لا يفلح الساحرون (يونس - ۷۷) (۳)
- * قال معاذ الله انه ربي احسن مثنوى انه لا يفلح الظالمون (يوسف - ۲۳) (۴)
- * انما صنعوا كيد ساحر و لا يفلح الساحر حيث اتى (طه - ۶۹) (۵)
- * فانما حسابه عندربه انه لا يفلح الكافرون (المؤمنون - ۱۱۷) (۶)
- * و من تكون له عاقبة الدار انه لا يفلح الظالمون (القصص - ۳۷) (۷)
- * لو لا ان من الله علينا لخرسف بنا و يكانه لا يفلح الظالمون (القصص - ۸۲) (۸)

۵- " يفلحون " دو بار

- * قل ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون (يونس - ۶۹) (۹)
- * ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون (النحل - ۱۱۶) (۱۰)

- ۱- بزودی خواهید دانست که پایان این زندگی به نفع که خواهد بود هر آئینه ستمکاران رستگار نمی شوند.
- ۲- هر آئینه مجرمان رستگار نمی شوند
- ۳- آبا سخن حق را که اینک بر شما نازل شده است جادو می خوانید و حال آنکه جادوگران رستگار نمی شوند
- ۴- گفت: پناه می برم به خدا او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی شوند
- ۵- آنان حيله جادوان ساخته اند و جادوگر هیچگاه پیروز نخواهد شد
- ۶- حسابش نزد پروردگارش خواهد بود و کافران رستگار نمی شوند
- ۷- و عاقبت پسنیدیده در آن سرای از آن اوست، آگاه تر است زیرا ستمکاران رستگار نمی شوند
- ۸- اگر خدا به ما نیز نعمت فراوان داده بود، ما را نیز در زمین فرو می برد و شگفتا کافران رستگار نمی شوند
- ۹- بگو آنها به خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند
- ۱۰- کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند

۶- " المفلحون " دوازده بار

- ✽ اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون (البقره - ۵) ^(۱)
- ✽ ويامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون (آل عمران - ۱۰۴) ^(۲)
- ✽ فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون (الاعراف - ۸) ^(۳)
- ✽ و اتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون (الاعراف - ۱۵۷) ^(۴)
- ✽ و اولئك لهم الخيرات و اولئك هم المفلحون (التوبه - ۸۸) ^(۵)
- ✽ فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون (المومنون - ۱۰۲) ^(۶)
- ✽ ان يقولوا سمعنا و اطعنا و اولئك هم المفلحون (النور - ۵۱) ^(۷)
- ✽ ذلك خير للذين يريدون وجه الله و اولئك هم المفلحون (الروم - ۳۸) ^(۸)
- ✽ على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون (لقمان - ۵) ^(۹)
- ✽ اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (المجادله - ۲۲) ^(۱۰)
- ✽ و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (الحشر - ۹) ^(۱۱)

- ۱ - ایشان از سوی پروردگارشان فرین رحمتند و خود رستگارند
- ۲ - و امر به معروف و نهی از منکر کنند اینان رستگارند
- ۳ - و آنان که ترازویشان سنگین است رستگارند
- ۴ - و از آن کتاب که بر او نازل کردیم پیروی کردند ، اینان رستگارند
- ۵ - نیکبها از آن آنهاست و آنها بندگان رستگارند ۶ - آنان که ترازویشان سنگین باشد رستگارند
- ۷ - که می گویند : شنیدیم و اطاعت کردیم . اینان رستگارند
- ۸ - این بهتر است برای کسانی که خشنودی خدا را می جویند و ایشان رستگارند
- ۹ - اینان از جانب پروردگارشان هدایت یافته اند اینان رستگارند
- ۱۰ - اینان حزب خدایند آگاه باش که حزب خدا رستگارانند
- ۱۱ - و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند

* و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (التغابن - ۱۶)^(۱)

۷- " المفلحین " یک بار

* فاما من تاب و آمن و عمل صالحاً فعسی ان یکون من المفلحین (القصص - ۶۷)

باید توجه داشت همچنان که ترکیب کلمات قرآن کریم ایجاد معنای خاص می کند، ترکیب آیات و ترتیب آنها و حتی ترتیب سوره ها، پیامها و هدایتهای خاصی را دارند که، بدون در نظر گرفتن آن چه بسا که از درک بسیاری از حقایق قرآن باز مانیم، مرحوم طبرسی از جمله کسانی است که می کوشد ابتدای سوره ای را با انتهای سوره قبلی ارتباط داده و از این طریق از بحر عمیق و دریای لایتناهی قرآن برداشت گرانی نماید. با ذکر این توجه، جا دارد و شایسته است ما نیز اگر قصد داریم جایگاه فلاح و مفلح را در قرآن باز شناسیم به آیات مرتبط با این کلمه و یا ترکیبات خاص بر شمرده دقت بیشتری داشته بدین طریق از مصادیق درست آنها آگاهی یابیم. بعنوان مثال « در آیه ۵ سوره بقره » آمده است « اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون » رستگاران که در اینجا بر شمرده می شود عبارتند از افرادی که از اوائل این سوره تا به این آیه ذکر شده اند یعنی: متقینی که ایمان به غیب دارند، نماز به پای میدارند - انفاق در داده های خدا دارند - به کتابهای آسمانی: قرآن و آنچه قبل از آن نازل شده ایمان دارند - : درحالی که در آیه ای دیگر مثلاً آیه (اعراف - ۸) پس از حق دانستن سنجش و میزان و مسلم بودن آن بشارت می دهد که هر که ترازوی اعمالش سنگین باشد از مفلحان و رستگاران است. به عبارت دیگر مفلحین، در این سوره در قیاس آیات سوره بقره به صورت کلی تری بیان شده است. فلذا جا دارد ضمن بررسی مصادیق رستگاری به ترتیب و

ترکیب بکار رفته در قرآن نیز عنایت و التفات نمائیم .

با توجه به دسته بندی ۷ گانه نکات زیر مورد استنباط است :

- ۱- آنانکه قرآن فلاح و رستگاری شان را قطعی می داند
- چهار آیه ای که با فعل " قد افلح " بکار رفته اند از مصادیق این دسته اند
- ۲- کسانیکه هرگز از فلاح و رستگاری بهره ای نخواهند برد.
توجه به آیه ۲۰ سوره کهف
- ۳- عواملی که باعث رسیدن به فلاح و رستگاری می شوند.
تمام آیاتی که با قید " لعلکم تفلحون " بکار رفته است
- ۴- کسانی که به فلاح و رستگاری نمی رسند
توجه به آیاتی که از فعل " لا یفلح " و " لا یفلحون " استفاده شده اند.
- گروه ظالمین - کافرین - مجرمین - ساحرین - کاذبین - مادامی که به این صفت متصف
اند.
- ۵- رستگاران و مفلحین :

- ۵-۱- متقین و کسانی که از هدایت الهی بهره مندگشته اند (بقره - ۵) و (لقمان - ۵)
- ۵-۲- آمران به معروف و ناهیان از منکر (آل عمران - ۱۰۴)
- ۵-۳- کسانیکه اعمال نیکشان افزون است . (اعراف - ۸)
- ۵-۴- افرادی که حکم خدا را بر منفعت خود ترجیح می دهند . (اعراف - ۱۵۷)
- ۵-۵- بجای آورندگان حقوق خویشان و درماندگان و مسکینان . (الروم - ۳۸)

۶-۵- حزب الله (المجادله - ۲۲)

۷-۵- آنانکه بر نفس خویش لجام زده و از بخل بدورند . (الحشر - ۹) و (التغابن - ۱۶)

قصد ما ستر است و پاکی و صلاح

در دو عالم خود بدان باشد فلاح

عین اله ارشادی

دبیر معارف اسلامی

زهد و زاهد

پیرامون حقیقت زهد، تامل و تفکر بسیار باید نمود. زیرا زهد سرمایه ای است که انسان را به مقام والای انسانیت که همان قرب الی الله است میرساند. اما سؤال اینجاست که چگونه تفکر کنیم؟ چطور تامل کنیم؟ این حقیقت پنهان و گنج سر بسته را از چه راهی کشف کنیم؟

آیا سراغ کسانی رویم که زهد را بخاطر زهد میخوانند نه برای لقای حق، و به عبارت واضحتر زهد فروش و زاهد نمایند؟ آیا براستی اینها میتوانند این امر مهم را بر ما کشف کنند! یا نه به سوی اینها رفتن چیزی جز گمراهی نصیب انسان نمی کند؟

زیرا اینها خود خارج از مسیر حق اند. زهدی را که اینها نمایش میدهند لااقل باید خودشان را به لقای پروردگار میرسانند! گرچه ادعا می کنند که رسانده و به مقام کشف دست یافته اند الکن کار، به صرف ادعا حل نمی شود، زهد نمود و جلوه ای دارد که در اینها یافت نمی شود.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و متاسفانه افرادی اینچنین در هر زمانی بوده و هستند که عده ای ساده لوح و سطحی اندیش را به بازی گرفته اند و بازار خود را رونق بخشیده اند.

از این رو برای گرفتار نشدن در دام صیادان بی رحم زاهد نما و فرار از مهلکه باید صراط مستقیم

را جستجو نمود. تا بحق، حقیقت زهد را برای ما روشن نماید و با استمداد از حق تعالی زاهد واقعی باشیم که بفرموده مولای متقیان علی (ع): «الزهد ثروة»^(۱) زهد ثروت است. و باید برای فهم این حقیقت به سرچشمه حقایق رجوع کنیم به سراغ اول زاهد عالم بعد از پیامبر (ص) کسی که زهد مجسم است برویم و گلچینی از گلستان کلمات آن حضرت را برای روشن شدن معنا و مفهوم «زهد و زاهد» توشه راه کنیم که در این صورت از دام گمراهان نجات یافته و به سرچشمه مقصود نائل میشویم که خواست پیامبر (ص) نیز همین است که فرمود پس از من به «ثقلین» تمسک کنید تا گمراه نشوید.

زهد چیست؟

زهد در لغت به معنای ناخواهانی و بی رغبتی است و در تائید این معنا شاهدی نیز از قرآن میتوان ذکر کرد.

قال الله سبحانه «و شَرُوهُ بِثَمَنِ بَخِيسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»^(۲)
 «یوسف را به بهائی اندک و ناچیز فروختند (و از یوسف بدگونی کردند) تا کاروانیان نسبت به او بی علاقه و بی رغبت شدند.

تعریف زهد

قال علی (ع): الزُّهْدُ كَلِمَةٌ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ
 قال الله سبحانه لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم

۱- شرح نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۲۱۲ (آیت الله مکارم شیرازی)

۲- یوسف ۲۰

علی (ع) میفرماید تمام زهد در ۲ جمله از قرآن آمده . خداوند میفرماید : «تا برگزیده تاسف مخورید و نسبت به آینده شاد و دل‌بند نباشید» بنابراین کسی که غم گذشته را نمیخورد و نسبت به آینده شاد و دل‌بند نیست هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته (اشاره به این حقیقتکه زهد ترک وابستگیها و اسارتها در چنگال گذشته و آینده است)

بهترین زهد

افضل الزهد اخفاء الزهد (۱)

بهترین زهد مخفی داشتن زهد است

لا زهد كالزهد فی الحرام (۲)

هیچ زهدی همچون بی اعتنائی به حرام نیست.

زاهد کیست

زاهد در لغت به معنی پارسا، پرهیزکار، متقی و بی رغبت به دنیا است . اما با مراجعه به نهج البلاغه بیش از پنجاه خصوصیت برای زاهد میتوان ذکر نمود که عیناً بدون هیچ توضیح و تفسیری ملاحظه میفرمائید.

ایها الناس ، الزها دة قصر الامل ، و الشکر عند النعم و (۳)

از جمله خصوصیات زاهدین عبارت است از:

۱- کوتاهی آرزو

۲- همان مدرک صفحه ۲۱۹

۱- شرح نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۳۷۹

۳- خطبه ۸۰ نهج البلاغه فیض الاسلام

- ۲- شکر و سپاس در برابر نعمت
- ۳- پارسائی در مقابل گناه
- ۴- و مهمتر آنکه مواظب باشید حرام بر اراده و صبر شما پیروز نگردد، و در برابر نعمتها شکر منعم را فراموش مکنید «چه اینکه خداوند با دلایل روشن و آشکار، عذرها را قطع کرده و با کتابهای خود بهانه را به روشنی از بین برده»
- ان الزاهدین فی الدنيا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا...^(۱)
- ۵- زاهدان در دنیا اگرچه بخندند، قلبشان می‌گریزد.
- ۶- اگرچه فرحناک باشند اندوهشان شدیدتر است.
- ۷- اگرچه با مواهبشان مورد غبطه واقع میشوند اما بغض و ناراحتیشان نسبت به خویش فراوان است.

- قرة عينه فيما لايزول ، وزهادته فيما لايبقي...^(۲)
- ۸- روشنی چشمش در چیزی است که زوال در آن راه ندارد
- ۹- بی‌علاقگی و زهدش در چیزی است که باقی نمی‌ماند
- ۱۰- علم و حلم را به هم آمیخته و گفتار را با کردار هم آهنگ ساخته
- ۱۱- آرزویش را نزدیک می‌بینی
- ۱۲- لغزشش را کم
- ۱۳- قلبش را خاشع
- ۱۴- نفسش را قانع
- ۱۵- خوراکش را اندک
- ۱۶- امورش را آسان
- ۱۷- دینش را محفوظ

- ۱۸- شهوتش را مرده
- ۱۹- خشمش را فروخورده
- ۲۰- همگان بر خیرش امیدوار و از شرش در امانند
- ۲۱- اگر میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر میان ذاکران باشد جزو غافلان محسوب نمی شود.
- ۲۲- ستمکار (پشیمان) را می بخشد.
- ۲۳- به آنکه محرومش ساخته عطا می کند
- ۲۴- به آنکس که پیوندش را قطع کرده می پیوندد
- ۲۵- از گفتار زشت و ناسزا برکنار است
- ۲۶- گفته هایش نرم
- ۲۷- بدیهایش پنهان
- ۲۸- نیکیهایش آشکار است
- ۲۹- در شدائد و مشکلات خونسرد و آرام و در برابر ناگواریها شکیبیا و بردبار
- ۳۰- در موقع نعمت و راحتی سپاسگزار
- ۳۱- نسبت به کسی که دشمنی دارد ظلم نمی کند و بخاطر دوستی باکسی مرتکب گناه نمی شود.
- ۳۲- پیش از آنکه شاهد و گواهی بر ضدش اقامه شود خود بحق اعتراف میکند
- ۳۳- آنچه را به او سپرده اند ضایع نمی کند.
- ۳۴- آنچه را به او تذکر داده اند به فراموشی نمی سپارد
- ۳۵- مردم را با نامهای زشت نمی خواند.
- ۳۶- به همسایه ها زیان نمی رساند
- ۳۷- مصیبت زده را شماتت نمی کند
- ۳۸- در محیط باطل وارد نمی گردد و از دایره حق بیرون نمی رود.

- ۳۹- اگر سکوت کند سکوتش وی را مغموم نمی کند.
- ۴۰- اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود
- ۴۱- اگر به او ستمی (از دوستان) شود صبر می کند تا خدا انتقام گیرد
- ۴۲- خود را در سختی قرار می دهد اما مردم از دستش در آسایشند
- ۴۳- خود را به خاطر آخرت به زحمت می اندازد و مردم را در راحتی قرار می دهد
- ۴۴- کناره گیری او از افراد (کسانی که او را از خدا غافل می کنند) از روی زهد و به خاطر پاک ماندن است
- ۴۵- معاشرتش با نزدیکان توأم با مهربانی و نرمش است
- ۴۶- دوری کردنش از روی تکبر و خود برتر بینی نیست و نزدیکیش به خاطر مکر و خدعه نخواهد بود
- و منها فی صفة الزهاد^(۱)
- ۴۷- آنها گروهی از مردم دنیا بودند (و هستند) اما اهل آن نبودند (و نیستند) یعنی در دنیا بودند اما همچون کسانی که در آن نبودند.
- ۴۸- به آنچه درک میکردند عمل می نمودند و از آنچه باید بر حذر باشند پیشی می گرفتند
- ۴۹- جز با کسانی که اهل آخرتند نشست و برخاست ندارند
- ۵۰- دنیا پرستان مرگ اجساد را برتر (و مهم تر) می شمردند (و از آن متأثر میشوند) اما اینها مرگ قلبهای زندگان را بزرگتر میدانند (و از مرگ قلبها متأثر میشوند)
- من زهد فی الدنیا اشتهان بالمصیبات^(۲)
- ۵۱- زاهد مصیبتهای (دنیا را) ناچیز می شمرد (و تحمل میکند)
- طوبی للزاهدین فی الدنیا^(۳)

۲ - شرح نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۲۳۱

۱ - شرح نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۴۲۳

۳ - شرح نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۲۴۷

و در پایان میفرماید: خوشا بحال زاهدان در دنیا و راغبان به آخرت

۵۲- آنان که زمین را فرش قرار دادند

۵۳- و خاک را بستر

۵۴- و آبش را عطر و قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس روئین سپس دنیا را به

روش مسیح طی کردند.

و اما من و تو ای بنده خدا با استفاده (به اندازه وسع و توانمان) از کلمات گهر بار مولای متقیان که هر حرفی از فرمایشاتشان نیازمند تفسیر، توضیح، تفکر و تأمل است بخود بیائیم اولاً هر مدعی را زاهد ندانیم ثانیاً هر مشی، روش و راهی را زهد ندانیم که آن راه نه تنها ما را به دلدار نمیرساند بلکه راه نیست بی راه است

و در پایان این مقال از خداوند منان طلب می نمائیم که ما را مزین به این صفات بفرماید تا بدین سرمایه سالک و راه پیمای صراط مستقیم گردیم.

تذکر: با توجه به اینکه فرمایش مولای متقیان پیرامون (زهد و زاهد) در خطبه های مختلف بوده و ما در صدد جمع کردن آنها در یک مجموعه بودیم لذا سر فصل خطبه ها را عیناً نوشته و بقیه خطبه را فقط به ترجمه اش اکتفا کرده و برای استفاده بهتر آنها را شماره گذاری نمودیم از این رو در صورت نیاز می توانید برای درک کامل فرمایش امام (ع) به آدرسهای داده شده مراجعه نمائید.

محمد رضا پور سینا

خونجی و کتاب "کشف الاسرار عن غوامض الافکار"

«افضل الدین محمد بن ناماور بن عبدالملک الخونجی» مکنی به ابو عبدالله و متوفی به سال ۶۴۶ هـ. ق صاحب کتاب شریف «کشف الاسرار عن غوامض الافکار» در علم منطق است. با آنکه در روزگار او سرزمین دانشمند پرور ایران مورد هجوم بیرحمانه مغولان و استیلاء آنها قرار گرفت و بسیاری از مراکز علمی و حوزه های درس ویران گشت و دانشمندان زیادی از دم تیغ آنان گذشتند، اما در این دوران کتب عدیده ای تالیف شد و دانشمندان برجسته ای به منصفه ظهور رسیدند. دانشمندانی مانند خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلّی، قطب الدین شیرازی، قطب الدین رازی و همین جناب خونجی و دیگران در اطراف و اکناف، تشنگان زیادی را از دریای علم خود سیراب می کردند.

فلسفه در این ایام رونق چندانی نداشت و دانشمندان بیشتر به شرح و تفسیر و تحشیه آثار پیشینیان می پرداختند و در واقع فلسفه بیشتر در خدمت کلام در آمده بود، اما منطق تا حد زیادی پیشرفت داشت و تقریباً در همه ابواب آن مانند جدل و آداب بحث و مناظره کتابهایی به رشته تحریر در آمد.

با وجود آنکه خونجی یکی از منطقدانان بزرگ قرن هفتم است و دارای آراء بدیع در این فن است

و دانشمندان زیادی از وی پیروی کرده اند و افرادی مانند نجم الدین دبیران قزوینی مشهور به «کاتبی» صاحب «شمسیه» و همچنین شمس الدین محمد بن اشرف سمرقندی صاحب «قسطاس»، در تدوین منطق کاملاً تابع او بوده اند. مع الوصف نام خونجی و کتاب کشف الاسرار او در میان علماء و دانشجویان گذشته و حال بسیار کم برده میشود و تقریباً نا آشنا است. معلوم نیست که چرا دانشمندان معاصر او نیز از وی نامی نبرده اند. خواجه نصیر الدین طوسی در هیچیک از آثارش به وی اشارتی نکرده است. تنها در آثار برخی از دانشمندان و منطقدانان دوره بعد، از قبیل قطب الدین رازی در شرح مطالع از وی به نام «صاحب الکشف» نام می برد. کتاب «بیان الحق و لسان الصدق» سراج الدین ارموی (م ۵۹۴ هـ ق) تا حد زیادی با کتاب کشف الاسرار مطابقت دارد به گونه ای که میتوان گفت با اندک تلخیص همان کتاب کشف الاسرار است، اما ارموی نیز در هیچ مقامی به این نکته اشاره نکرده است. شاید خونجی به دلایل اعتقاد مذهبی (شیعی و سنی) و یا به دلایل سیاسی مورد بی مهری معاصرین واقع شده اما هیچیک از این احتمالات را نمیتوان دلیل معتبری بر این امر دانست. بهر حال خونجی که از استیلاء مغولان بر سرزمینش و همچنین بی التفاتی اقران بستوه آمده بود راه سرزمین مصر را در پیش گرفت و در آنجا مورد استقبال حاکم وقت قرار گرفت. وی در سال ۶۳۸ هـ. ق به مقام قاضی القضاتی مصر و توابع آن رسید و تا پایان عمر در همین مقام بود.

اینکه خونجی نزد چه کسی تحصیل کرده در هیچیک از کتابهای تذکره نویسی چیزی نیامده است و اما راجع به شاگردان وی آنچه در این کتاب آمده نام دو تن ذکر شده است: اولی حسن بن محمد بن احمد بن نجا الضریر الاربلی و دومی موفق الدین ابوالعباس احمد بن القاسم بن خلیفه بن یونس الخزرجی که معروف به «ابن ابی اصیبه» است.

از تالیفات دیگر خونجی میتوان به آثار زیر اشاره کرد ۱- الجمل فی مختصر الامل فی المنطق که در این کتاب تمام قواعد و احکام منطق ضبط شده است. ۲- الموجز فی المنطق که کتاب کوچکی در منطق است ۳- مقاله ای در حدود و رسوم ۴- شرح رساله النبض ابن سینا در طب ۵- کتاب ادوار الحملیات فی الطب ۶- مختصر الجمل ۷- رساله فی القضا یا الشرطیه

«معرفی کتاب «کشف الاسرار عن غوامض الافکار»

خونجی در کتاب کشف الاسرار عن غوامض الافکار که مشتمل بر ده فصل است تمام توان علمی خود را در منطق نشان داده است و به حق باید گفت که این کتاب یکی از شاهکارهای آثار منطقی است. در این کتاب جناب خونجی در ضمن نقل نظریات بزرگان سلف هر جا که نظر موافقی نداشته و یا نیاز به تفسیر و تبیین داشته با کمال احترام و به طور صریح اظهار نظر کرده است.

کشف الاسرار نمونه بارزی از منطق دو بخشی بعد از اشارت حضرت شیخ است. او به تبعیت از شیخ در «اشارات» منطق را به دو بخش تعریف و حجت تقسیم کرده و بخش مقولات را حذف کرده است. توجه به تمایزی که میان منطق اشاراتی (منطق دو بخشی) و منطق شفائی (منطق نه بخشی) وجود دارد، در تفسیر آراء منطقدانان و اهمیت کار بزرگانی مانند شیخ و خونجی در طول تاریخ منطق نقش اساسی دارد. پس از آنکه معلم اول جناب ارسطو توانست قواعد منطق را تالیف و تدوین کند مجموعه رسائل او که مشتمل بر شش بخش بود را «ارغنون» *organon* نامیدند. در قرن سوم میلادی حکیم نوافلاطونی فروریوس بر بخش اول این مجموعه مقدمه ای نگاشت بنام «ایساگوگه» به معنای مدخل که بعدها اعراب آن را بنام «ایساغوجی» معرب کردند. چندی بعد نوافلاطونیان اسکندرانی دو کتاب «خطابه» و «شعر» ارسطو را نیز به عنوان اجزائی از منطق به این مجموعه افزودند و بدینسان مجموعه منطقیات ارسطو در نه بخش بصورت زیر تنظیم یافت:

- ۱- ایساغوجی (المدخل) که بحث از کلیات خمسه می کند.
- ۲- قاطیغوریاس (المقولات) که بحث از مفاهیم ماهوی و کلی می کند.
- ۳- باری ارمیناس (العبارة) درباره چگونگی ترکیب مفاهیم کلی بحث می کند.
- ۴- آنالوطیقا (القیاس) که بحث از قضیه هایی است که صدق و کذبشان بررسی شده است.
- ۵- آنالوطیقای ثانی (البرهان)
- ۶- طوبیقا (الجدل)
- ۷- سوفسطیقا (المغالطه)

۸- ریطوريقا(الخطابه)

۹- بو طيقا (الشعر)

فلاسفه مسلمان عمدتاً همین نظام منطقی را پذیرفتند و به تحقیق و شرح آن پرداختند و کسانی مانند کندی، ابن مقفع، ابن سوار، ابن زرعه، فارابی، اخوان الصفا، ابن سینا در شفاء، ابن رشد، ابوالعباس لوکری، خواجه نصیر الدین طوسی همه دارای منطق نه بخشی هستند.

ابن سینا در کتاب «الاشارات و التنبیها» از روش ارسطو عدول کرد و با الهام از تقسیم بندی علم به تصور و تصدیق نظام منطقی جدید و بسیار قابل توجهی را بوجود آورد. از آنجا که شیخ الرئیس منطق را علم سنجش اندیشه و اندیشه را منقسم به تعریف و حجت می دانست لذا منطق را نیز باید دارای دو بخش اساسی یعنی منطق تعریف و منطق حجت بداند.

باب ایساغوجی در منطق اشاراتی مقدمه «منطق تعریف» و مبحث قضایا به عنوان مقدمه «منطق حجت» است. در منطق دو بخشی بحث از الفاظ و بیان احکام و اقسام آن مقام خاصی را احراز کرده است و بخش معظمی را به خود اختصاص داده است و حال آنکه در منطق نه بخشی بحث الفاظ بسیار موجز و به صورت طفیلی برگزار میشود. همچنین در منطق اشاراتی بحث ایساغوجی به عنوان مقدمه منطق تعریف تلقی میشود و امور عامه کلیات خمس را بررسی می کند و جایگاه مستقلی دارد، و حال آنکه در منطق شفائی بحث از تعریف در کتاب برهان و تحت عنوان «حدّ» مطرح می شود و نیز در منطق نه بخشی مبحث صناعات خمس به عنوان منطق مادی به ضمیمه منطق صوری مورد بحث قرار میگیرد، اما در منطق دو بخشی چون این مبحث ماهیتاً از منطق صوری متمایز است، لذا آن را به عنوان یک بخش ضمیمه ای به منطق صوری نشان میدهند. از موارد دیگر اختلاف بین منطق دو بخشی و منطق نه بخشی این است که در منطق دو بخشی بخش مقولات وجود ندارد حال آنکه در منطق نه بخشی از جمله مباحث منطقی است.

جناب خونجی به تبعیت از حضرت شیخ در اشارات کتاب «کشف الاسرار» رابر همین منوال که گذشت به رشته تحریر در آورد اما هر کجا که با نظر شیخ موافق نبوده نظر خود را صریحاً آورده است. در واقع خونجی حلقه اتصالی است بین ابن سینا و تمامی منطقدانان بعد از خود که از او متأثر شده

اند .

خونجی همچنین در تقسیم قضایا به ذهنی و خارجی و حقیقی سخن رابسط تمام داده و در عکس و عکس نقیض به مبنای همین تقسیم شرحی مفصل آورده است . در واقع خونجی نخستین کسی است که با بهره بردن از شفاء درباره تقسیم قضایا به خارجی و ذهنی و حقیقیه رای تازه ای ارائه داده است و سخنان او به طور جسته و گریخته در شرح مطالع دیده می شود ، ارموی و کاتبی و دیگران نیز از او تبعیت کرده اند . همچنین ارموی و دیگران بحثی را پیرامون قضایای مرکبه از خونجی اتخاذ کرده اند . قبل از شیخ و قبل از خونجی بطور صریح بحث تقسیم ضروریات و در تناقض مطلقا اشاره ای به قضایای مرکبه نشده است . متاخران گویا پس از خونجی از تعریف ابن سینا در عکس نقیض عدول کرده اند و به تعریف او خرده گرفتند و بر اساس تعریف خونجی روش دیگری را در عکس نقیض برگزیدند . از مسائل دیگری که منطقیان اسلامی بدان پرداختند شرایطات و لوازم آنها است و در این باب بسیار سخن گفتند و بسط تمام دادند . بگونه ای که خونجی فصل دهم کتاب کشف الاسرار را که مشتمل بر ۱۰۰ صفحه میشود به همین بحث اختصاص داده است .

کتاب شریف « کشف الاسرار » تاکنون جامه طبع بخود نپوشیده است . و به صورت نسخه خطی ، در کتابخانه های دنیا خاموش نشسته است . از کتاب کشف الاسرار سه استنساخ شده که تصویر هر سه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود می باشد . نگارنده با ارشاد و تحت اشراف اساتیدی بزرگ با همکاری یکی از دوستان به کار مقابله و تصحیح و تحشیه این اثر مهم پرداخت و اکنون بصورت رساله ای منقح در آمده است که ان شاء ... بزودی بصورت کتابی مستقل در اختیار پژوهندگان قرار خواهد داد . باشد که محققین و دانشجویان مومن این مرز و بوم از خوان گسترده آن بهره های فراوان برند .

سید محمود حسینی

بحثی پیرامون وجدان

لا اقسام بیوم القيامة ولا اقسام بالنفس اللوامه (۱)

وجدان در عرف، نفس و قوای باطنه را گویند - وجدان مصادف حق است، شعور باطن است ، وجدان گم شده را یافتن معنی شده است (۲) وجدان در مقابل فقدان است که دلالت بر حضور کیفیت حالتی میکند و آنچه بر قلب بدون تصنع و تکلف وارد شود «وجد» نامیده می شود .
 وجدان نیروی فطری است که از آغاز خلقت در سرشت تمام انسانها به ودیعه نهاده شده است و به عبارتی می توان گفت وجدان نیروی درک کننده نفس بشر است ، و آن تقسیم می شود به وجدان توحیدی و وجدان اخلاقی ، بعضی آنرا بطور کلی وجدان فطری تعبیر می کنند .
 وجدان توحیدی آن نیروی درآکه است که وجود خداوند را به انسانها الهام می کند و بوسیله آن وجود باری تعالی را درک می کند.

وجدان اخلاقی : نیروی تشخیص دهنده خوبیها و بدیهای اولیه اخلاق است تشخیص خوبیها و بدیهای ثانویه و ثالثیه و.... نیازمند رهبری پیامبران و اولیاء الهی است
 وجدان توحیدی و وجدان اخلاقی از نظر دینی و عملی دو پایگاه بزرگ فطری است که پشتوانه

اصلی و تغییر ناپذیر تربیت و سعادت انسان است، و اساس دعوت انبیاء متکی به این دو اصل طبیعی با کمک عقل بوده است. به همین جهت است که مذهب توانست با تمام مسائل و مشکلات که بر سر راهش بوده پایدار بماند. می بینیم قرن‌ها از دوران ظهور پیامبران گذشته ولی شعله ایمانی که در جان آنان افروخته اند هنوز خاموش نشده، زیرا این حرکت در مقابل تقاضای طبیعی بوده و تحمیلی بر بشریت نبوده است.

بر مبنای آیه لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم^(۱)

پس تا بشر باقی است فطرت پایدار است، لذا وجدان توحیدی و اخلاقی یک پدیده ساختگی نیست که در اثر وراثتهای اجتماعی و تعالیم بشری بوجود آمده باشد، یک تلقین نیست، یک واقعیت انکار ناپذیر در سرشت و نهاد تمام ابناء بشر است. وجدانیات اموری است که بوسیله حواس خمسہ باطنه ادراک می شوند (چون علم مابیه وجود خودمان). دانشمندان علم اخلاق این قدرت و نیروی باطنی را «وجدان اخلاقی» نام گذاری کرده اند که می توان وجدان کاری، وجدان عملی، وجدان مالی، وجدان سیاسی و... را که به گونه ای با اخلاق ارتباط دارند از آن استنباط کرد.

بعضی از راویان حدیث از فطرت به عنوان «پیمان الهی» تعبیر کرده اند که در قرآن کریم این حالت باطنی «نفس لوامه» به کار رفته است ولا اقسام بالنفس اللوامه^(۲) سوگند به وجدان بیدار و ملامت گر (که رستاخیز حق است)^(۳)

به گونه ای دیگر می توان وجدان را به دو دسته تقسیم کرد: وجدان فردی و وجدان اجتماعی که در قسمت اخیر «وجدان کاری» بالاترین اهمیت را به خود اختصاص می دهد چون وجدان کاری، نیروی محرکه فعالیت های اجتماعی است آن اجتماعی زنده است که کار در او بطور صحیح و سالم فعال و خلاق و منظم و با انضباط در جریان باشد، والا در غیر این صورت آن اجتماع، اجتماع انسانی نیست. بلکه شباهت به اجتماع انسانی دارد

۱ - سوره روم آیه ۳۰

۲ - سوره قیامت آیه ۲

۳ - ترجمه قرآن اسناد ناصر مکارم

وجدان فردی و اجتماعی لازم و ملزوم یکدیگرند، مثل سازندگی اخلاقی، تربیت فرد و اجتماع که لازم و ملزوم یکدیگرند چه در زمینه آداب و فتار چه در مورد وجدانیات، بحث در تقسیم بندی وجدان و وجدانیات تعاریف و شناخت آن بسیار گسترده است، لذا که فرصت بسیاری می طلبد. علاقمندان میتوانند به کتب روان شناسی، اخلاق و تعلیم و تربیت مراجعه نمایند.

وجدان از دیدگاه دانشمندان

کسانیکه با طرز فکر «فروید» و پیروان او آشنا هستند می دانند که آنان اصرار دارند تا فطریات ایمانی و اخلاقی را انکار کنند ولی در مورد معرفت فطری چنان در بن بست قرار گرفته و در فشار افتاده اند که ناچار از مقاومت دست کشیده و با لحن ملایمتری گفته اند: «نمیتوان انکار کرد که بعضی از اشخاص میگویند، در خود احساسی می نمایند که به خوبی توصیف شدنی نیست، این اشخاص از احساسی سخن می رانند که به ابدیت متصل است»^(۱)

روسودر کتاب امیل می گوید: وجدان اخلاقی یک واکنش ساختگی نیست بلکه عمیق ترین عامل طبیعت بشری می باشد و اشخاص، با وجود تظاهرات گوناگون نمی توانند این وجدان را خاموش و نابود کنند^(۲)

ژان ژاک روسو در کتاب امیل می گوید: «وجدان غریزه فنا ناپذیر خدائی، ندای آسمانی، راهنمای مطمئن افراد نادان و محدود، اما هوشیار و آزاد، داور درستکار و نیک اندیش، و ممیز نیک و بد است» و پایداری خارق العاده وجدان اخلاقی..... بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشر گواهی می دهد.

روسو متفکر فرانسوی در کتاب «قراردادهای اجتماعی» می گوید: اگر انسان به طبیعت و فطرت خود وا گذاشته شود نیکو کار خواهد بود^(۳)

۲ - کودک از نظر وراثت و تربیت - گفتار فلسفی

۱ - کودک از نظر وراثت و تربیت - گفتار فلسفی

۳ - فرهنگ معین

اهمیت و جایگاه وجدان در قرآن

لا اقسام بیوم القیامه و لا اقسام بالنفس اللوامه^(۱)

سوگند به روز قیامت (روز سرنوشت روز آینده بشریت)

سوگند به نفس ملامتگر (فطرت بازدارنده از گناه، وجدان)

سوگند به هر چیزی نشان از احترام است و بزرگ شمردن آن، علامت عزیز بودن است و ارزش والا داشتن، خصوصاً اگر بخواهد سوگند نخورد ولی تا مرز سوگند بیاید. سوگند برای توجه دادن است که مبادا آن چیز را کوچک بداریم^(۲)

قابل توجه است که حضرت باری تعالی بعد از سوگند به قیامت بلافاصله سوگند به وجدان را می آورد که جایگاه و اهمیت آن را نشان می دهد (سوگند به نفس لوامه) سوگند به این دو برای ارزش والائی است که دارند.

این نفس نفیس چیست که سرنوشت بشر را رقم می زند؟ این نفس فضیله است که نفس رذیله را سرکوب می کند تا بشر را به نفاست برساند و او را به حق واصل کند. این ودیعه نیرومند، انسان را به نفس مطمئنه می رساند که از تمامی نفوس و همه وجود بالاتر است که یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی^(۳)

ای نفس آرامش یافته، ای نفس به حقیقت واصل شده، ای نفس رها شده از هر دغدغه و شک و دودلی و ترس، ای پیروز شده، بازگرد به سوی خدایت و.....

بطور کلی میتوان گفت فطرت که نسبتی کلی تر با وجدان دارد یا به عبارتی فطرت وجدانی در قرآن بسیار مورد توجه قرار گرفتند پیرامون آن و آیات متعدد نازل گردیده که بسیار گسترده است.

۱ - سوره قیامت آیه ۱ و ۲

۲ - جهت آگاهی بیشتر به کتاب فطرت استاد مطهری مراجعه شود

۳ - سوره فجر آیات ۲۷ تا ۳۰

وجدان پشتوانه ای مطمئن

وجدان فطری سرمایه ای است که خداوند متعال همچون سایر سرمایه های طبیعی از آغاز خلقت آنرا با سرشت انسان همراه ساخت، با این تفاوت که سایر سرمایه ها در طبیعت خارج از جسم انسان است ولی وجدان جزء لاینفک وجود خود آدم است. این نیرو بدون معلم و مربی، کتاب و مدرسه، پایه های اولیه خوبیها و بدیها را به انسان می نمایاند. همه انسانها از ازل تا ابد از آسیائی تا اروپائی از سیاه تا سفید، زن و مرد، متدین و بی دین، فقیر و غنی و... همه و همه از این سرمایه از آغاز خلقت بهره مند بوده اند و طبعاً گرایش به خوبیها دارند و از بدیها و زشتیها گریزان هستند. ولی نیروی وجدان بر اثر گناه و غفلت در بعضی از آدم ها ضعیف می شود و تاکید قرآن دلیل وجود این نیروی تشخیص دهنده است.

و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها^(۱)

سوگند به نفس که خداوند بشر را کامل کرد و نیک و بد را به او الهام کرد

و هدیناه النجدین^(۲) ما بشر را به خیر و شرش هدایت نمودیم

در ستیز خیر و شریکی پیروز می شود. نیکی یا خیر، همان وجدان (نفس لوامه) است. بدی یا شر همان غریزه (نفس لوامه) است که هیچگاه آن دو با هم در یک زمان در انسان حاکمیت ندارند، چون جمع اضداد محال است.

روایت است که انسان به هنگام گناه یاد خدا نیست «رو، در یک دل نمی گنجد دو دوست» بسیاری از دانشمندان جهان عقیده دارند وجدان اخلاقی از سرمایه های فطری و طبیعی بشر است، در سرشت آدمی ریشه های ثابت و نیرومندی دارد و در تمام ادوار زندگی ندای پاک و آسمانیش شنیده می شود

خارق العاده بودن وجدان اخلاقی بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشر گواهی می

دهد.

آگاهی و درک وجدان از خود انسان فراتر می رود، و از اجتماع و اطراف خود آگاه می شود، لذا مسئولیت اجتماعی پیدا می کند و در مقابل اجتماع احساس مسئولیت می کند که به (وجدان اجتماعی) و «وجدان کاری» تعبیر می شود، مضطرب می گردد، قضاوت می کند، شاد می شود، راضی می شود که به «نفس مطمئنه» تعبیر شده است و شکنجه می شود که به «عذاب وجدانی» شهرت دارد.

در پایان بحث به کلامی از امام صادق (ع) بسنده می کنیم که می فرماید:
 تو را طبیب خودت قرار داده اند، مرض را بر تو آشکار کرده اند نشانه های سلامت را بر تو آموخته اند، و تو را به داروی شفا بخش راهنمایی نموده اند در کار خود نظر کن که چگونه برای سعادت خویش کار می کنی^(۱)

دکتر ابراهیم حیدری

مدرس ادبیات فارسی

« رعایت اصول برای معلمان گرانقدر »

به نام خداوند ، اول معلم هستی که اسماء را به آدم تعلیم کرد . سلام بر انبیاء ، معلمان بشریت در ادوار تاریخ . سلام بر تکامل بخش تعلیم الهی در زمین ، معلم مسلمین ، بزرگ پرچمدار راستین ، معلم صفا ، محمد مصطفی (ص) سلامی دیگر بر معلمینی دیگر . سلام بر علی (ع) ، معلم عدل و عبادت و بر مهدی (عج) معلم صبر در زمان غیبت که این همان شجره طیبه است که :

« اصلها ثابت و فرعها فی السماء »^(۱) این همان شجره ای است که « توتی اکلها کل حین باذن ربها »^(۲) و این « توتی » همان تعلیم است و این « اکلها » همان علم .

پس علم ، اندیشیدن و تفکر ممتازترین پندار و کردار آدمی است . ممتاز بدین سبب که منشاء و مداء همه کارهای انسان است .

مابقی تو استخوان و ریشه ای
وربود خاری تو همیشه گلخنی

ای برادر تو همان اندیشه ای
گر بود اندیشه ات گل ، گلشنی

اقوام و مللی که قرن‌ها در بدبختی، بیچارگی، بردگی و زبونی عمر گذرانده‌اند صاحب اندیشه‌های منحط بوده‌اند و برعکس نهضت‌های بزرگ علمی و صنعتی که ملت‌هایی را به قدرت، آزادی و سعادت رسانده‌اند پدیده‌ی اندیشه‌های بزرگ و گسترش یافته است. اگر در نظر گاه اسلام، یک ساعت اندیشه از عبادت هفتاد ساله مقبول تر است، بدین جهت است که اعمال عبادی، نردبان ترقیات روحی و معنوی انسان است.

و اگر پرستنده، صاحب اندیشه‌ای روشن نباشد از عبادتی که میکند جز خستگی نصیبی نمی‌برد.

امیر المومنین علی (ع) میفرماید «المتعبد بغیر علم کحمار طاحونه بدور و لا یرح من مکانه»

آنکه بسیار عبادت میکند اما با دانش بیگانه است همچون چهارپائی میماند که به خراس بسته شده بی آنکه از جای خویش دور شود بگرد خویش میچرخد! هنگامیکه اعمال عبادی تا این اندازه نیازمند اندیشه‌ای روشن است تکلیف کارهای دیگر نمی‌تواند تاریک باشد.

با توجه به این مقدمه بخوبی روشن می‌شود که بزرگترین خدمت به جامعه‌ی بشری همان خدمت فکری است و این وظیفه‌ای است که پیامبران برای انجامش برانگیخته شدند. پیامبران با گشودن گنج‌های اندیشه، نهضت‌های عظیم بوجود آورده، تمدن‌های بزرگ را پی ریزی کردند.

اکنون آنکه می‌خواهد در راه روشن گام زند باید بکوشد خود روشنی به مردم ببخشد و اندیشه‌ی راستین خود را نشر دهد.

ما هم اکنون اقوامی را می‌بینیم که از منابع طبیعی و ثروتهای خدادادی نصیبی نبرده‌اند، لیک در سایه‌ی رشد فکری و بلوغ عقلی همه چیز دارند و ملت‌هایی را می‌نگریم که در روی گنجها و منابع سرزمینشان، محروم و گرسنه زیست می‌کنند!

چه به علت انحطاط فکری، توان گشودن گنجها و بهره‌وری از منابع را ندارند. استفاده از ثروتهای معنوی هم مانند منابع طبیعی لیاقت، رشد و اندیشه‌ی درست می‌خواهد.

اینجاست که نقش والای معلم، مشخص می‌شود. اشخاص بزرگی که در افکار مردم تغییراتی

ایجاد کرده، موجب ترقی و تعالی جامعه خواهند شد.

امروز تمام ملل متمدن جهان معتقدند که ترقی و پیشرفت کشور، منوط به داشتن معلمان لایق است. این مساله به حدی بدیهی است که نیازی به اثبات آن نیست.

حفظ تمدن و آثار علمی و ادبی و امید به ترقی آینده، وابسته به پرورش صحیح و تربیت درست است که بدون معلم لایق و صالح، تحقق نخواهد یافت.

معلم، رستگار خواهد شد و دیگران را به رستگاری رسانده و راهی به سوی خدا خواهد یافت اگر موجبات این رستگاری را بیابد و ویژگیهای یک انسان کامل را پیدا کند.

نگارنده این سطور بر آنست که در حد میسور و توان خود، با بضاعت مزجاة که « لا یکلف الله نفساً الا و سعها » این ویژگیها را بر شمارد و تقدیم صاحب‌دلان و حقیقت جویان نماید. باشد که خود از آن توشه ای برگیرد. و فرا راه حال و آینده خویش سازد.

رعایت اصول :

- ۱- معلم باید بداند که انسان ارزش واقعی خود را با کسب علم، حکمت و سیاست بدست می آورد. بنابراین در رشد و بالندگی آن در جامعه اسلامی تلاش بسیار نماید.
- ۲- به این اصل اعتقاد داشته باشد که « انسان از همه چیز مهمتر است » بنابراین وظیفه خود بداند که مردم را آرام نگذارد بلکه بکوشد تا وجدانهای خفته آنها را بیدار کند و بداند غیر از دین و اخلاق که مایه اصلی فضیلت، کمال و اساس سعادت بشریت است یک عامل دیگر باید باشد که خواهان سعادت بشریت گردد و این عامل، همان سیاست است. زیرا هدف عالی سیاست خیر اجتماع است و افلاطون می فرماید « الانسان حیوان السیاسی » و تدبیر مُدن، میتواند بشر را سعادت‌مند کند.
- ۳- مردم را به بهره بردن از عقل و خرد که نعمت بزرگ الهی است تشویق نماید و آگاه باشد که این جهان و آن جهان با عقل بدست می آید. چون آدمی ساخته افکار خویش است فردا همان خواهد شد که امروز بیاندیشیده است.

۴- به مردم زمان خود پیاموزد که: «ای بسا ابلیس آدم روی هست» و آنها را از ریاکاران، دورویان و منافقان (که با ظاهری آراسته، بیانی خوش و قسم خوردن، مردم را فریب می دهند) بر حذر دارد و مانند: مولا علی (ع) به مردم بفهماند که «چه بسا کسانی، حرف حق می زنند ولی نیت آنها بر باطل است».

۵- به مردم بارها و بارها تفهیم کند که: آدمی مختار است. زیرا اگر عقیده جبر بر فرهنگ مردم تحمیل شود، همچنان تمام کوتاهی ها و جهل، کم کاری و بدبختی که خودشان برای خود بوجود آورده اند به گردن بخت، اقبال، ستاره سرنوشت و خدا می اندازند!

۶- به علما و بزرگان قوم گوشزد کند که خداوند از آنها پیمان گرفته که جاهلان را دریابند. واعظ مخلص آن است که در برابر زر، زور و تزویر بایستد و ظالمان را از ظلم به ضعیفان باز دارد. واعظ متقی آن است که به مظلوم بفهماند نخستین وظیفه واجبش این است که با ظلم بستیزد و از هر طریق که ممکن است از ظالم دوری نماید.

۷- مردم را از فقر بر حذر دارد و به آنها تعلیم دهد که «فقر باعث سرگردانی خرد است» و مانند قرآن کریم، مردم را روشن کند که:

ای پیامبر چه کسی زینت های خدا را که برای بندگان خود آفریده، حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده است؟

و مانند امام سجاد(ع) مردم را تفهیم کند که:

«آنکس که در زندگی بر خانواده خویش بیشتر توسعه دهد، بیشتر مورد خشنودی خداوند

است»

۸- مردم جامعه را از تند روی و کند روی بر حذر دارد و قول قرآن را برای مردم سرمشق نماید که: «نه هرگز دست خود را در احسان به خلق، محکم بسته دار و نه بسیار باز بگشا که هر کدام کنی، به نکوهش و حسرت خواهی نشست»

و قول مولا علی (ع) را برای آنها بازگوید که:

«جاهل کار را از روی نادانی یا زیاد می کند یا به تاخیر می اندازد. خردمند کسی است که هر چیز

را جای خود گذارد. بگوید آنچه سزاوار است و بجا آورد آنچه شایسته است و جاهل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار ندهد»

۹- یاد خدا را در عقل ها و قلب ها نفوذ دهد. از قول پروردگار متعال بگوید که: بنده مومن در طریق تقرب خویش به تدریج به جایی میرسد که گوشش (اذن الله)، چشمش (عین الله) و دستش (یدالله) شده است یعنی: در تمام ایام و ساعات عمر خویش، جز آنچه را که مرضی حق است نمی شنود و جز آنچه را که رضای حق در آن است نمی نگیرد و به غیر رضای او اعضاء و اندامش حرکت نمی کند.

۱۰- مردم را از پرگوئی و یاوه گوئی دور دارد و به آنها تعقل، تدبیر، آینده نگری و برنامه ریزی آموزد و گفتار مولا علی (ع) را هشدار دهد که:

اذاتم العقل نقص الکلام^(۱) چون عقل به کمال رسد گفتار کم گردد.

۱۱- زیرکی، کیاست، پیچیده بودن، دانائی و بینائی را مرتب برای مردم تکرار کند به طوریکه جزء فرهنگ آنها شود و آنها را از سادگی، حماقت، و بیخردی دور دارد و مردمی منطقی، کیس و بافراست، تربیت کند و عقل آنها را به کمال رساند.

۱۲- به مردم جامعه خود با صدای رسا بگوید که: انسان بر جهان پیروز می شود. به آنها بگوید: ای بشر، ای اشرف مخلوقات، ای جگر گوشه آدم و حوا تو همانی که بوده و هستی، تو را اصول سوسیالیسم، کتاب مارکس و نصایح تولستوی تغییر نخواهد داد ولی تو اصول سوسیالیسم و عقاید کارل مارکس را تغییر خواهی داد!

عمر آدمی کوتاه است ولی عمر خرد بسی طولانی است. خرد میتواند در یک آن، قرنها را پشت سر بگذارد و مدت زیادی نخواهد گذشت که انسان پیروزی خود را جشن میگیرد!

سخن آخر:

معلم باید اصول بیعت ولی عصر (عج) و اصحاب ایشان در آخر الزمان را خود رعایت نماید و

آن را به دیگران تفهیم کند .

مولا علی (ع) می فرماید : قائم ما مهدی (عج) با یارانش پیمان می بندد و از آنان بیعت می گیرد که به این اصول عمل کنند: کسی را دشنام ندهند . حریمی را هتک و کسی را بی آبرو نکنند . به خانه ای به ناحق هجوم نبرند . کسی را به ناحق نزنند و جان و مال و حیثیت مردم را محترم شمارند . طلا و نقره ، گنج نکنند . گندم و جو و مواد غذایی احتکار و اندوخته نکنند . مال یتیمان را نخورند . لباسهای اشرافی نپوشند و کمریند زرین نبندند . در زندگی شخصی ، زیاده طلب ، برتری جوی ، حریص ، نرمپوش ، و عیاش نباشند . در معاش شخصی به اندک بسنده کنند و درشت بپوشند . در آستانه خداوند صورت بر خاک بمالند و در راه او به شایسته ترین وجه تلاش کنند . و خود حضرت مهدی (عج) نیز متعهد می شود که همان راهی را برود که آنان می روند و همان گونه باشد که می خواهد آنان باشند . همچون آنان لباس پوشد و همچون آنان بر مرکب بنشیند و چنان باشد که آنان هستند بدون هیچ تفاوتی ! به کم بسنده کند و زمین را به یاری خدا از «عدالت» پاکند چنانچه از ستم آکنده شده بود و بر خویش حاجب و دربان نگمارد و میان خود و مردم ، فاصله و حائل نگذارد . آری امام مهدی (عج) عالم عامل است و تا عمل نکند سخن نمی گوید !

داریوش زرگری مرندی

مدرس تاریخ و معارف اسلامی

جایگاه شعر در اسلام

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله و سلم
هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش به حرام ارخود صورتگر چین باشد

«حافظ»

شعر نه تنها در اسلام تقبیح نشده است بلکه سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) نشان می دهد که به شعر استناد و استدلال کرده اند. زیرا شعر یک هنر ذوقی و زایده ذوق است. به عبارتی یک اثر هنری است که شالوده و اساس و عناصر سازنده آن را عاطفه، تخیل، زبان موزون و آهنگین تشکیل می دهد.

برخی با عنایت به آیات و احادیثی که در ذم شعر و شاعری آمده است آنرا مکروه دانسته اند خاصه، خواندن آن در مسجد تا زمان ابوسعید ابوالخیر ممنوع بود، تا اینکه وی تاویل آیات و روایات نمود و جواز آن و نیز جواز سماع را اعلام کرده است.

حال آنکه سرودن شعر از اصل حرام یا مکروه نبوده و اگر مدتی هم جلوگیری شده به سبب

جریان شعر در بدگویی و غزل‌های رکیک بوده است.^(۱)

در مورد تجویز غنا و سماع که اساس آن شعر است دکتر عبدالحسین زرین کوب می نویسد: « قدمای صوفیه سماع را برای مبتدی ناروا شمرده اند چراکه می دانسته اند سماع در قلب وی باعث تحریک و هیجان می شود » چنان از ابوعلی دقاق نقل است که گفت:

« السماع حرام علی العوم لبقاء نفوسهم ، مباح للزهاد لحصول مجاهدتم ، مستحب لاصحابنا
لحياة قلوبهم »^(۲)

در این بررسی ابتدا آیات و احادیثی که در ذم شعر آمده و احیاناً موجبات توهّم و شک و تردید را در گروهی فراهم آورده است می پردازیم و سپس به جنبه های مثبت آن اشاره خواهیم کرد...

یکی از آن موارد مستندی که بظاهر بوی کراهت از آن نسبت به شعر و شاعری استشمام می شود آیات زیر است که خداوند متعال می فرماید:

« والشعراء يتبعهم الغاوون الم ترانهم فی کل واد یهيمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات »^(۳)

آیات فوق اشاره به این است که آنهایی دنبال شاعران می روند که گمراهند چون شعرا جهت مشخصی ندارند و از خطوط متفاوتی تبعیت می کنند. ما دیوان های اشعار، از برخی شعر را داریم که یک بخش از اشعارش عاشقانه است و قسم دیگر نوحه و مدح و منقبت ائمه اطهار (ع). اصلاً معلوم نیست انگیزه شاعر از شعر گفتن چیست؟ و چه اهدافی را دنبال می کند؟

البته در این جا نمی خواهیم از کسی اسمی ببریم برای اینکه اهل فن و صاحب نظران متوجه موضوع هستند، مثلاً شاعری موضع های مختلفی را در اشعار خود گرفته است یک وقت مسلمان مسلمان و یک وقت کافر کافر! و ناخود آگاه این بیت را بیاد می آورد که شاعری می فرماید:

۱ - راجع به تاویل صوفیه ر. ک. نقد ادبی چاپ ۲ ص ۲۵۳

۲ - دنباله جستجوی در تصوف، عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم ص ۱۶

۳ - سوره مبارکه شعراء، آیات ۲۲۴ الی ۲۲۷

مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیات مذکور می فرماید: این آیه پاسخ از تهمتی است که
مشرکین به رسول خدا می زند و او را شاعر می خوانند.

صفی الدین حلّی آیات فوق را چنین توجیح می نماید و می فرماید که شعرا خیلی مقامشان بلند
است و خداوند متعال در قرآن مجید آنها را تمجید کرده است. به نظر او قرآن می خواهد بفرماید که:
تعدادی از شاعران بدین خصیصه هستند که جهت مشخصی ندارند و به زبان، فلان کار غلط را می
آورند و یا شعرهای عاشقانه و شهوی را بکار می برند! ولی در عمل به آنچه به زبان می آورند عمل
نمی کنند.

در تفسیر جلالین آورده است: «الشعرا یتبعهم الغاؤون فی شعرهم فیقولون به و یروونه عنهم،
فهم مذمومون (الم تر) ای الم تعلم (انهم فی کل واد) من اودیة الکلام و فنونه (یهیمنون) ای
یمضون، فیجاوزون الحد مدحاً و هجاء»^(۱)

یعنی: نمی بینی که آن شعرا در هر وادی وارد می شوند و در مدح و هجا بر خلاف واقع سخن
می گویند و از حد مربوط به آن تجاوز می کنند؟

از طرفی ما با احتیاط پیامبر (ص) در خصوص شعر مواجه ایم. چرا که آن حضرت پس از
رسالت در خصوص شعر، احتیاط می فرمودند و هرگز شعر نمی سرودند و کمتر شعر شاعری را نیز
قرائت می فرمودند.

در کشف المحجوب هجویری در باب شعر آمده است: شعر مباح است و پیامبر اکرم(ص)
شنیده است و صحابه (رض) گفته اند و شنیده اند.

قال النبی (ص): ان من الشعر لحکمه.^(۲)

متأسفانه برداشت ما از برخی مستحدثات درست نیست. بالفرض می گوئیم. موسیقی حرام

۱ - جلالین چاپ مصر ص ۴۹۸.

۲ - کشف المحجوب هجویری به نقل از دکتر حاکمی، مجله دانشکده ادبیات شماره ۶ ص ۲۰۰.

است بدون اینکه استثنایی بر آن قائل شویم و یا چهار چوب و حدود معینی برای آن مشخص کنیم. یک وقت هم میگوئیم شعر مکروه است و بعد هم میگوییم مستحب است!

اصل قضیه این است که برخی از امور کاملاً به دین مرتبط نمی شود: موسیقی، شعرخوب، ویدئو و کامپیوتر و چه ارتباطی به دین دارد؟ موسیقی یا شعر یک امر ذوقی است و در اصل قضیه کلام است. کلام باید درست باشد، کلام باید آموزنده باشد، باید جنبه تربیتی داشته باشد، شعر یا موسیقی هم خارج از این مقوله نیست و نباید مخرب و ضد دین و ارزش باشد. اما شعر یا موسیقی که موجب خفت عقل می شود و عقل را از انسان زایل می سازد از نظر نتیجه کار مثل مواد مخدر و الکل است. همچنانکه فرد مست به علت مسلوب الاختیار بودن دست به کارهایی می زند که در زمان هوشیاری آن کارها را انجام نمی دهد، اگر شعر و موسیقی هم وقتی همان اثر مشروبات الکلی را در مغز داشته باشد مذموم است. و نباید ما موجبات زوال عقل و اندیشه را از خود و دیگر که موهبت الهی است فراهم سازیم

با توجه به اثرات منفی برخی از اشعار، افلاطون در این رابطه گفته است: شعرا را در مدینه فاضله راه ندهید. چه شعراء احساسات رقیق را به جامعه تزریق کرده و آنها را از تحریک باز می دارند. آری اگر این چنین باشد حق هم همان است که افلاطون گفته است. ولی ما اشعاری از شعرا داریم که حکمت و پند و موعظه است. و در خواننده و صاحب شعور حرکت و پویایی ایجاد می کند. پس دین معیار کلی ارائه می دهد و امهات را بیان می دارد این در صلاحیت مجتهد و فقیه است که حکم قضیه را بیان دارد و درباره آن مستحدثات اظهار نظر نماید. البته شأن مجتهد ایجاب نمی کند که در مصادیق وارد شود، مجتهد حکم موضوع را بیان می دارد چه تشخیص مصادیق با کارشناس است.

مثلاً یک وقت روی دیوارها می نوشتند: ویدئو عامل فساد است و یا از بمب اتم مخرب تر است! در صورتیکه ویدئو عامل فساد نیست منتها وقتی در دست کسی قرار بگیرد که آدم شهوی باشد و تابع اصول و عقل نباشد نسبت به آن شخص عامل فساد می شود مثل اینکه بگوئید چاقوی جراحی عامل فساد است. خیر عامل فساد نیست بلکه عامل صلاح است. علم هم اگر در دست نا

اهلان بیفتند موجب فساد و تباهی می شود.

.....چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

مرحوم شیخ انصاری (ره) شطرنج را نجس بالذات می دانستند و حال اینکه حضرت امام (ره) فرمودند: حرام نیست . وقتی برد و باخت در آن نباشد و به قصد و نیت قمار انجام نگیرد و صرفاً بازی فکری را سبب شود و جوانان را از محرمات و کشیده شدن به مفاسد دیگر باز دارد چرا باید حرام باشد؟

شعر نیز از همین مقوله است یعنی جهت شعر و محتوی آن مهم است . همانطور که گفته شد این قبیل امور ارتباط کامل و مستقیم با دین ندارد. اینها از مسائل عرفی است ، آنجا مربوط به دین می شود که آیا سوال کنیم این هنر در راه درستی بکار می رود یا نادرست است ؟ بهر حال احادیث بظاهر ضد و نقیضی درباره شعر داریم . من جمله حدیث ذیل از رسول اکرم (ص) که می فرماید:

«من سمعوه ینشد الشعر فی المساجد فقولوا فض الله فاک انما نصیبه المساجد للقرآن»

هر کس را شنیدید که در مساجد شعر می خواند به او بگویید خدا دهانت را خرد کند مسجد جای شعر خوانی نیست بلکه جای تلاوت قرآن است. (۱)

آورده اند که : پیامبر (ص) از جایی می گذشت کسی حرف می زد و مردم بر او جمع شده بودند پرسید : کیست؟ گفتند : علامه ای است . سؤال کرد چه می داند؟ گفتند : شعر و انساب پیامبر فرمود : این علمی است که دانستنش فایده ای ندارد و ندانستنش زیانی ندارد. (۲)

و از طرفی همانطور که قبلاً عرض کردیم از رسول گرامی اسلام نقل است که : « ان من الشعر لحکمه »

عبارت زیر نیز منسوب به حضرت علی (ع) است که فرمود :

« این الذین دعوا الی الاسلام فقبلوه و قرو القران فاحسنوه و نطقوا بالشعر فاحکموه »

۱ - مسئولیت شیعه بودن ، دکتر شریعتی ، ص ۸

۲ - احیاء العلوم به نقل از زرین کوب ، کارنامه اسلام ص ۲۸

کجایند آنان که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن را خواندند و خوب خواندند و شعر را خواندند و آن را استوار کردند؟

در خطبه شفشقیه به شعرا عشی تمثیل کرده و می فرماید:

شَتان مایومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر^(۱)
 که بس فرق است تا دیروزم امروز کون مغموم، دی شادان و پیروز
 و ایضاً در نامه خود به عثمان بن حنیف انصاری از قول شاعر می فرماید:

و حسبک داءان تبیت ببطنه و حولک اکباد تحن الی القَد^(۲)

این درد ترا بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالیکه در اطراف تو شکم های خالی گرسنه به پشت چسبیده باشد!

و خود حضرت در خطبه ۵۲ چقدر زیبا و جالب و پر معنا فرموده است:

فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین

زندگی توام با مذلت و خواری مرگ است بر شما و زندگی است در مرگ شرافتمندانه.

حسان ابن ثابت انصاری ملقب به شاعر النبی در مورد جنگهای بدر، احزاب، و بنی قریظه، قصایدی گفته است و خود پیامبر هم هر وقت لازم بود به ایشان می فرمود: اهجهم و روح القدس معک: یعنی این کفار را هجو کن و در رد آنها مطالبی بگو و بدان که روح القدس با توست!

از پیامبر سئوال شد: ماذا تقول فی الشعر؟ درباره شعر چه می گوئید؟

فقال: انّ المومن مجاهد لسیفه و لسانه: مومن جهاد می کند با شمشیر و زبانش. یعنی به شعر

جهاد در راه خدا میفرماید.

فرزق، شاعر نامور عرب (متوفی ۱۱۰ هـ ق) قصیده غرا در منقبت امام زین العابدین (ع) سروده

است که با این بیت آغاز می شود:

۱ - نهج البلاغه دکتر صبحی الصالح خطبه ۳ شفشقیه ص ۴۸

۲ - نهج البلاغه دکتر صبحی الصالح نامه شماره ۴۵ ص ۴۱۶

هذا الذى تعرف البطحاء و طاته و البيت يعرفه و الحل و الحرم
 آورده اند که حضرت برای او صله ای هم فرستاده است.
 و نظامی گنجوی در مخزن الاسرار باب هفدهم در آداب سخن میفرماید:

تا نکند شرع ترا نامدار	نامزد شعر مشو زینهار
شعر تو را سد ره نشانی دهد	سلطنت ملک معانی دهد
شعر بر آرد به امریت نام	کالشعراء امراء الکلام
چون فلک از پای نشاید نشست	تا که سخن از فلک آری بدست

البته خود شعرا هم گاهی شعر را مذمت کرده اند، آنچنان که سنائی فرماید:

وان فصاحت ها چه سودش بود چون اکنون زحق

اخستوافیها شنیداند رجهنم بختری

شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک

شرعت آید در تواضع شعر در مستکبری

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: " و ما علمنا الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن

مبین " > > "نه ما او را محمد را" < < شعر آموختیم و نه شاعری شایسته مقام اوست بلکه این

کتاب ذکر الهی و قرآن روشن است .

یکی از تهمت هایی که به پیامبر اکرم (ص) می زنند مساله شاعری بود وقتی قرآن می فرماید:

الشعرا یتبعهم الغاؤون ، این (الف و لام) الشعراء (الف و لام) عهد ذهنی و ذکری است نه استغراق

جنس مثل ان الانسان لفی خسر . از شاعران ، گمراهان تبعیت می کنند، یعنی آن شاعرانی که الان

در ذهن شما، زمان قبل از اسلام و یا نزول آیه مذکور هستند. مثل امر و القیس شاعری که کافر بود و

اسلام نیاورد. و شمس قیس هم که می خواست اسلام بیاورد نشد و مقدر نبود و سناجه العرب و

امثالهم که شعرهایشان بیشتر شهوی و عشق ناپاک و زن و شتر و شمشیر و شراب بود و عامل فساد

بودند نه شاعرانی که فضایل اخلاقی را در شعرشان بیاورند.

به پیامبر هم تهمت شاعر، ساحر، کاهن، مجنون و..... می زدند چراکه متوجه این قضیه بودند اگر او را تأیید کنند دکانشان بسته می شود. زیرا به وضوح می دیدند که قرآن مجید کلام فصیح، بلیغ، و شیواست عربهای آن عصر نیز فصاحت و بلاغت قرآن را درک می کردند و بارها هم به زبان خودشان گفته بودند که قرآن خیلی تر و تازه و شیرین است مثل درخت! ولی از عناد و کفر خود باز به رسول خدا تهمت می زدند و می گفتند:

این که کلامش اثر می کند پس این شعر است و شعر هم موثر است و این شخص (العیاذ بالله)

کاهن است!

« و يقولون ۱ انا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون»^(۱) با کمال بی شرمی می گفتند :

آیا ما برای خاطر شاعر دیوانه ای از خدایان خود دست برداریم؟

و از این قبیل حرفها که این شخص ساحر است ، افسون می کند و می خواستند بدین ترتیب از شنیدن کلام خدا مانع شوند و بدین مناسبت است که خداوند می فرماید: و ما هو بشاعر ... ما هو بساحر ... ما هو به کاهن ... می خواهد از پیامبر (ص) و قرآن مجید دفاع کند که قرآن سحر نیست شعر نیست ، کهنات نیست . پس هر جا کراهتی از شعر توسط آیات قرآن ، استنباط می شود مربوط به همین مساله است .

در عصر حاضر با عنایت به آیه مبارکه «والشعراء يتبعهم الغاوون» شاعران باید توجه کنند که مطالبشان مفید باشد و موجب رشد و کمال در انسان باشد و خاصیت تخریب روحی نداشته باشد و موجب انتباه و بیداری جامعه گردد در این صورت شاعر به وظیفه خطیر خود عمل کرده است . به قولی شعرش را گلوله ای بسازد بر چشم دشمنان و پتکی سازد بر سر جاهلان و فریادی سازد بر سر خفتگان روی این اصل لازم است شاعر به امور زمان خود واقف باشد . تاریخ را بدانند و رسالت تاریخی خویش را در زمان زیستن خود درک کند . اگر چنین باشد آنگاه شاعر می تواند

دردهای جامعه خویش را شناسایی نماید و این دردها را در قالب شعر بریزد و در جستجوی راه حلی برای آن دردها برآید. شاعر اگر جامعه اش را نیک بنگرد می تواند دردها را ببیند، در این صورت به قول مرحوم جلال آل احمد، شعر بزرگان را وقتی می خوانی دلت راغمی می فشرد، غمی شاعرانه که اساس هنر است. حافظ می فرماید

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا تن رسد به جانان یا جان زتن بر آید
و باز می فرماید:

بر سر آنم که گرز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سر آید
اما اگر شاعر درد نداشته باشد از احساس و شعور اجتماعی و نوع دوستی برخوردار نباشد و شعر را برای شعر بگوید و هنر را برای هنر! آنگاه درد شعرش درد بی دردی است. شاعر باید در هر بیتی که می سراید مویی از سرش سفید شود و با هر شعری گوشه ای از جانش بسوزد و باز به قول آل احمد:

کار هنر جهاد است: جهاد با بی سوادی، با فضل فروشی، فونگی مآبی، نان را به نرخ روز خوردن و ... و بالاخره مومن یک جور شعر می گوید و جهت مشخصی دارد و در وادی زندگی سرگردان نیست و صاحبان هوی و هوس هم طوری دیگر و خداوند هم جای اینها را با عبارت الا الذین آمنوا جدا کرده است.

محمد تقی زینعلی

مدرس زبان و ادبیات عربی

رابطه حقوق و اخلاق

مقاله زیر که از نظر خوانندگان می‌گذرد تحت عنوان رابطه حقوق و اخلاق بحث از مواردی را که حکم عاطفه شخصی با حقوق سازگار یا ناسازگار است شرح می‌دهد.

وجدان بی‌آلایش و عاطفه بشر دوستی انسان در بسیاری موارد احکامی صادر می‌کند مثلاً اگر در کنار راه شخص نابینا و پریشانی را ببینید که از شما درخواست کمک می‌کند وجدان به شما حکم می‌کند که کمک به این شخص خوب، و بی‌اعتنائی به او بد است، که این حکم را حکم اخلاقی می‌نامیم و ضمانت اجرای آن وجدان بیدار و عاطفه نوع دوستی است.

خلقت و فطرت انسان بنحوی است که ادامه زندگی بصورت انفرادی برای او غیر ممکن و ناگزیر از زندگی در اجتماع می‌باشد و همچنین در اجتماع و زندگی اجتماعی در معاشرت‌ها و روابط افراد یا ملتها با یکدیگر حقوقی بوجود می‌آید. مثلاً اگر سوار تاکسی شدید شما حقی بر راننده پیدا می‌کنید که شما را به مقصد برساند و او هم حقی بر شما پیدا میکند که اجرتش را بپردازد. عقل و قانون حکم می‌کند که برای نظم اجتماع باید این حقوق مراعات گردد. این حکم را حکم حقوقی

مینامیم و ضمانت اجرای آن را در درجه اول وظیفه شناسی و در درجه دوم قوای قهریه است. در جاهائی که بین حکم اخلاقی (یعنی حکم عاطفه شخصی) با حکم حقوقی مزاحمتی نباشد اگر هم اخلاق و هم حقوق مراعات شود زندگی گرم تر و لذت بخش تر می شود. اگر فقط حکم حقوقی اجرا شود نظم اجتماع حفظ شده ولی نزاکت اخلاقی از بین می رود و اگر فقط حکم عاطفه عمل شود گرچه نزاکت اخلاقی زنده شده ولی بعضی حقوق از بین می رود. سوار تاکسی که می شوید اگر با خوشروئی و خوش خوئی کرایه آنرا بپردازید هر دو جهت را مراعات کرده اید و با گرمی و محبت راه را طی کرده. از هم جدا می شوید در حالیکه یک نوع نشاط مخصوص که از بارقه محبت تولید شده در خود احساس می کنید، و اگر فقط کرایه آنرا بپردازید جنبه حقوقی اجرا شده و راننده از شما شکایت نخواهد داشت که چرا با من خوش خوئی نکردی و اگر فقط جنبه اخلاقی را عمل کرده و با راننده با گرمی و محبت برخورد کنید ولی کرایه او را ندهید حق او تضییع شده و میتواند بوسیله قوه قهریه آنرا دریافت کند. مثال دیگر: اگر شما هم هزینه زندگی خانواده را تامین کنید و هم با بچه ها و همسرتان با مهربانی و گرمی رفتار نمائید هم حقوق و هم اخلاق را مراعات کرده و از لذت زندگی خانوادگی هم شما و هم خانواده شما بهره مند می شوند، و اگر فقط حکم قانون را مراعات کرده و هزینه زندگی خانواده و سایر حقوق قانونی آنها را تامین کنید ولی آنها را از لطف و عنایتی مخصوص محروم نمائید نمیتوانند از شما شکایت قانونی داشته باشند، همسر شما نمی تواند به مقامات قانونی شکایت کند که شوهرم با لطف و خوشی از من دلجوئی نمیکند و اگر فقط حکم وجدان و عاطفه را اجرا کرده با گرمی و محبت و خوش خوئی از آنها دلجوئی کنید اما هزینه زندگی را تامین نکنید نمیتوانند بوسیله مقامات قضائی حق خود را ثابت کرده و توسط قوه قهریه دریافت کنند.

خلاصه چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی خانوادگی اگر فقط جنبه قانونی و حقوقی عمل گردد بیش از یک زندگی خشک و خشن و محصور در چهار دیوار قانون حاصل نخواهد شد و اگر فقط جنبه اخلاقی اجرا شود نه حقوقی از حق افراد از بین می رود زیرا با خوش روئی فقط نه تنزین تاکسی تامین می شود و نه شکم بچه ها سیر می گردد و اگر حکم عاطفه و قانون باهم اجرا شود

زندگی یک روح و صفای دیگر پیدا کرده و بهره کامل از آن بدست می آید. اگر بخواهیم برای توضیح مطلب مثالی بیاوریم میتوان گفت حقوق در زندگی اجتماع بمنزله مواد اصلی یک ساختمان است که بدان وسیله فقط کالبد و اسکلت آن ساخته می شود و اخلاق مانند رنگ و روغن و نقاشی آن است که ساختمان را مرغوبتر و دلپذیر تر می نماید، کاخ زندگی اجتماع هم وقتی به حد اعلای زیبایی و دلپذیری میرسد که وجدان پاک انسانی و عاطفه نوع دوستی در آن دخالت کامل داشته و سهم خود را درست ایفاء کند اما چون حکم عاطفه ضامن اجرای قهری ندارد باید بوسیله تشویق و تبلیغ، عاطفه را تحریک و وجدان را بیدار نمود تا احکام اخلاقی به مورد عمل گذاشته شود و اجتماع از ثمرات حیات بخش آن بهره مند گردد. در جاهائی که حکم عاطفه با حکم قانون سازگار است رابطه بین حقوق و اخلاق رابطه حسنه و دوستانه است و حقوق و اخلاق دست در دست هم و در آغوش هم زندگی را لذت بخش و فرح انگیز می کنند و ارزش واقعی آنرا ظاهر می سازند. ولی نکته مهمی که هدف اصلی مقاله است این است که حکم عاطفه در صورتی اجتماع را ترقی می دهد و زندگی را امید بخش و با ارزش مینماید که با حق اجتماع مزاحمت نداشته باشد همانطور که برای هر یک از افراد در هم زیستی و معاشرت با هم حقوقی است برای اجتماع هم حقوقی است که افراد نمیتوانند بخاطر منافع شخصی یا عاطفه یا عوامل دیگر آن حقوق را پایمال کنند. اجتماع در مقابل فرد، شخصیت با ارزش و قابل توجهی دارد که از شخصیت فرد خیلی برجسته تر و محترم تر است. نمی گویم که چون اجتماع از افراد تشکیل شده است پس حق اجتماع عبارت از مجموع حقوق افراد است و حقوق شخصی همه افراد از حقوق یک فرد با ارزش تر است بلکه می گویم خود حیثیت اجتماع دارای یک شخصیت و زین و دارای حقوقی است که از حقوق شخصی افراد با ارزش تر و مراعات آن حقوق از مراعات حقوق افراد لازم تر است. اگر کسی مسلحانه به مال و ناموس مردم حمله کند و جرم او نزد مقامات قضائی ثابت شود علاوه بر اینکه صاحب مال میتواند حق خود را دریافت دارد باید سارق مسلح مجازات شود و صاحب مال نمی تواند از مقامات قضائی درخواست کند که از کیفر او بگذرند و همچنین مقامات قضائی یا قوای اجرائی نمیتوانند او را از مجازات معاف دارند. درست است که عاطفه نوع دوستی حکم می کند که این سارق هم بشر است که اسیر خواسته های

نفس، گرفتار حرص و آز و غرق احتیاج است بالاخره دارای جهات ضعیفی است که بیش و کم در همه افراد است حالا که گرفتار شده شایسته است به موجب بشر دوستی او را عفو و اعمال او را نادیده بگیرند. این حکم عاطفه شخصی است در صورتیکه با حقی از حقوق مزاحمت نداشته باشد اجرای آن بجاست و چنانچه اشاره کردیم زندگی را گرمتر و لذت بخش تر می کند ولی در مثل این مورد چون با حق اجتماع مزاحمت دارد قابل اجرا نیست. سارق مسلح گذشته از اینکه مال یک شخص را برده و به حق یک شخص تجاوز کرده است یک ضربه هم به اجتماع زده و یک رخنه هم در نظم عمومی ایجاد کرده و در اصطلاح حقوقی عمل دزد یک جنبه خصوصی دارد که به مال یک شخص تجاوز کرده و یک جنبه عمومی دارد که ضربتی به نظم اجتماع زده است که در فقه اسلامی جنبه خصوصی را (حق الناس) و جنبه عمومی را (حق الله) می نامند این از آن جهت است که شخص معینی صاحب این حق نیست بلکه صاحب آن اجتماع است و ولی اجتماع خداست از این رو حق الله خوانده می شود. جنبه خصوصی این تجاوز قابل گذشت است صاحب مال حق دارد بگوید از مال خود گذشتم چون این حق خود اوست ولی نمی تواند بگوید دزد مسلح را کیفر ندهید. زیرا حق کیفر مربوط به اجتماع است و یک فرد از اجتماع نمی تواند حقی را که مربوط به خود او نیست تضییع کند. درست است که ندای عاطفه شخصی این است که: از جرم این شخص مجرم بگذرید، اما ندای اجتماع و روح عدالت عمومی و عاطفه اجتماعی هم این است که باید شخصی که نظم عمومی را بر هم زد، و روح عدالت اجتماعی را جریه دار کرده، مسلحانه به مال و ناموس مردم حمله برده است، به دست مجازات سپرده شود. پس در اینجا حکم عاطفه شخصی با حکم قانون و حقوق اجتماعی مزاحمت دارد و اجرای حکم اخلاقی با عدالت اجتماعی سازگار نیست و در این مورد رابطه بین حقوق و اخلاق رابطه حضانانه است و بهیچ وجه نمی تواند با هم کنار بیایند یا باید حکم عاطفه شخصی اجرا شود و حق اجتماع پایمال گردد و یا باید حق اجتماع محفوظ بماند و خاطر احیای عدالت اجتماعی قانون مجازات با کمال خشونت اجرا شود و جنایتکار به کیفر خود برسد.

قوانین حقوقی که در این زمینه نوشته شده در این پیکاری که بین حکم عاطفه شخصی (اخلاق)

و حق اجتماعی (قانون) است حکم عاطفه را شکست داده و حق اجتماع را مقدم داشته است .
قرآن کریم هم در این مورد حق اجتماع را زنده کرد و حکم عاطفه را بی ارزش و غیر قابل اجرا
شمرده است . در سوره مبارکه مائده آیه ۳۳ می فرماید :

« انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا و یصلبوا او
تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض »

یعنی : مجازات کسانی که با خدا و رسول او سر جنگ دارند و در ایجاد فساد در روی زمین
کوشش می کنند این است که یا کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا یک دست و یک پای آنها بطور
چپ و راست قطع شود یا از سرزمین مسلمین تبعید شود .

دزد مسلح در اجتماع ایجاد فساد میکند و مجازات او به ترتیبی که گفته شد در قرآن کریم مقرر
شده است و این بدان جهت است که امنیت اجتماع را بخطر میاندازد و این حقی است که از اجتماع
تضییع می شود چون به موجب (انما ولیکم الله و رسوله) یعنی : خدا و رسول او ولی اجتماع
هستند سارق مسلح که امنیت اجتماع را تهدید می کند مثل این است که با خدا و رسول او جنگ می
کند و از این جهت در فقه بر او (محارب) گفته می شود در اینجا همانطور که ملاحظه میفرمائید قرآن
مجید اصلاً حکم اخلاق یا عاطفه شخصی را منظور نداشته و حق اجتماع را زنده کرده است و
همچنین درباره جرم زنا که یک جرم اجتماعی است و جنبه عمومی دارد و ضربتی است کشنده که به
عفت و پاکدامنی اجتماع وارد می شود می فرماید :

« الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان
کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر و لیسهد عذابهما طائفة من المؤمنین»^(۱)

یعنی : هر یک از زناکننده زن و مرد هر کدام را صد ضربه شلاق روی پوست بدنشان بزنید و اگر
ایمان بخدا در روز جزا دارید نباید در اجرای قانون خدا مهربانی و عاطفه درباره آن دو شما را تحت
تاثیر قرار دهد (که از کیفر آنها خودداری کنید) و این مجازات باید در حضور یک طایفه از مسلمین

واقع گردد.

چنانچه روشن است قرآن کریم در اینجا هم اخلاق و عاطفه شخصی را شکست داد و حق اجتماع را مقدم داشته است بنابراین پس از ثابت شدن جرم بطریقه ادله اثبات (اقرار ، شهادت) هیچ مقامی حق ندارد تجت تاثیر عاطفه حکم قاضی را نقص کند یا اجرای قانون مجازات را متوقف سازد زیرا اگر حکم قاضی را نقض کند استقلال قاضی و امنیت قضائی را ترور کرده و اگر قانون مجازات را متوقف سازد پاکدامنی و عفت اجتماع را بخطر انداخته است و این هر دو حق اجتماع است .

پس روشن شد که در مورد عمل خلاف عفت رابطه بین اخلاق و حقوق رابطه حضمانه است و حکم اخلاق محکوم به شکست و غیر قابل اجراست و جای آن نیست که کسی دلسوزی کند و بگوید اینها هم اسیر غرایز نفسانی و جنسی بوده اند و شایسته است از آنها بگذرند و آنها را عفو کنند که این ندای عاطفه است ولی ندای عفت عمومی این است که بخاطر دلسوزی بی مورد ، شخصیت وزین و پر ارزش اجتماع را در هم نکوبید و پاک دامنی عمومی را بخطر نیندازید و از مجازات اشخاص مجرم خودداری نکنید و قرآن کریم حق اجتماع را مقدم و محترم داشته و فرموده است : اگر ایمان به خدا و روز جزا دارید نباید بحکم عاطفه و اخلاق در حق آن دو نفر ناپاک و زناکار دلسوزی کنید زیرا اجرای قانون مجازات درباره افراد ناپاک از حقوق اجتماع و خداوند ولی اجتماع است . پس با لمآل این حق متعلق به خداست و حق الله است . بنابراین در هر جرمی که (حق الله) مورد تجاوز قرار گیرد و جنبه عمومی داشته باشد میان حکم اخلاقی و حکم حقوقی تعارض وجود داشته و حق اجتماع مورد توجه قرار گرفته و حکم اخلاقی مردود شمرده شده است .

سید علی شریف زاده

ترجمه و تالیف

مشاور مرکز

چگونه با استفاده از روانشناسی بتوانیم معلم خوبی باشیم؟

این بحث را با پرسیدن چند سؤال آغاز می‌کنیم: تاکنون در زندگی خود چند معلم داشته‌اید؟ البته معلمینی که بصورت رسمی معلم شما بوده‌اند آنهایی که مسئولیت آموزش شما را در مدرسه، اردوگاه، مسجد، مراکز تفریحی، دانشگاه و آموزش ضمن خدمت بعهده داشتند. هر چند والدین، برادران، خواهران و..... چیزهای خیلی زیادی را به شما آموخته‌اند اما اینها معلمان غیر رسمی هستند و در این بحث مورد نظر نمی‌باشند. چه عددی را از محاسبه معلمین رسمی خود بدست آورده‌اید؟ پژوهش انجام شده در اینخصوص رقمی در حدود صد نفر ارائه کرده است. روشن است که این تعداد گروه بزرگی را تشکیل می‌دهند. حال درباره معلمین خود بیاندیشید. چه تعداد از آنها واقعاً معلمین خوبی بودند؟ چه تعداد از آنها را بعنوان معلمین خوب معرفی می‌کنید؟ ۴، ۶، ۱۱ یا ۱۵ نفر. تحقیق انجام شده رقم معلمین خوب را ۱۰٪ بیان داشته است آنها مطرح نمودند بین ۷ تا ۱۲ نفر از معلمین، برجسته بودند و از بقیه آنها شاخصی که نشان دهنده برتری باشد ملاحظه نشد. حالا کمی تأمل کنید چه معیارها و کیفیت‌هایی را برای معلمین خوب در نظر می‌گیرید؟ بنظر شما معلمین خوب باید چه ویژگی‌هایی را دارا باشند؟ پژوهش که از یک جامعه صد نفری دانشجویان در خصوص معرفی معلم خوب انجام گردیده الگوها و معیارهای پژوهشی زیر را بدست داده است:

آنها که وقت زیادی را برای فهم واقعی دانش آموزان و دانشجویان صرف می‌کردند به تعبیر دیگر

کوشش فراوان بخرج می دادند تا عواطف، احساسات، و توانمندیهای یادگیرندگان را شناسائی کنند.

— مطالب درسی را سازمان داده و بخوبی ارائه میدهند

— در جریان اداره کلاس حسی از شوخ طبعی را به همراه دارند

— وقتی دانش آموزان و دانشجویان مطلبی را یاد میگیرفتند احساس رضایت و شادابی در چهره آنها (معلمین) نمودار می گشت .

— در مورد آنچه‌ی که یاد می دادند مشتاق بودند به بیان دیگر علاقه و آفری به موضوعات درسی از خود نشان میدادند .

— در قضاوتها و موضع گیریها جانب عدل و انصاف را رعایت میکردند

— نسبت به دانشجویان و دانش آموزان احساس مسئولیت داشتند

— مطالب را به نوعی مطرح میکردند که دانش آموزان و دانشجویان میتوانند بفهمند

معیارهای فوق نمونه هائی از معرفی معلمین خوب می باشد . حال میخواهیم مطلب را از اولین روز تدریس و اولین کلاس در س آغاز نمائیم که غالباً کشمکشهای زیادی را به همراه دارد . وارد کلاس میشوید و سائل و کتابها و چیزهای دیگری را که همراه دارید روی میز می گذارید . احتمالاً نامتان را روی تخته می نویسید بر میگردید و با کلاس روبرو میشوید فرقی نمی کند که این اولین روز کلاستان باشد یا سی امین روز کلاستان . این لحظه هم هیجان انگیز است و هم کشمکش بر انگیز ، دانش آموزان شما ممکن است ابتدائی و یا دبیرستانی باشند . ممکن است آنها برای کل روز یا فقط برای ۵۰ دقیقه در اختیار شما باشند . مسائلی را که شما با آن روبرو هستید در واقع چیزهائی است که معلمین همیشه و در هر جلسه تدریس با آن دست به گریبانند بی توجهی به اینگونه مسائل باعث میگردد که در زمره معلمین خوب محاسبه نگردید . در اینجا است که روانشناسی به کمک معلمین و در واقع همه دست اندرکاران تعلیم و تربیت آمده و الگوهائی به آنها ارائه می دهد تا این مسائل را بیاموزند . بعضی اوقات روانشناسی مستقیماً به یک راه حل اشاره میکند و اغلب مواقع راه حل هایی که ارائه می دهد پایه و اساس حل تمامی مسائل و مشکلات تربیتی و آموزشی هستند ارتباط

روانشناسی با تعلیم و تربیت همچون ارتباط علوم مادی است که در خدمت مهندس می باشد . مهندسانی که یک پل و یا یک پالایشگاه را طراحی میکنند باید آگاهیهای از فیزیک و شیمی داشته و از زیباشناسی و اقتصاد و سیاست نیز بهره ای برده باشند ارتباط معلمین با مسائل روانشناسی و در راس آنها روانشناسی تربیتی ، همچون ارتباط مهندسی است با علوم مادی . معلم مسئولیت تربیت انسانهایی را بعهده دارد که تاکنون بسیاری از جنبه های وجودی او ناشناخته مانده و جالب تر اینکه هیچ دو انسان را در پهنه گیتی با ویژگیهای واحد و یکسانی نمیتوان یافت این خصوصیتها متنوع ، پیچیده و متفاوت ایجاد میکند تا بدور از تنگناهای موجود در دنیا هر دانش آموز از تواناییها و آگاهیهای یک معلم متخصص در علوم تربیتی و روانشناسی بهره ببرد تا الف : استعدادهای او شکوفا شود ب : استعدادهای شکوفا شده او در مجرای صحیح هدایت یابد

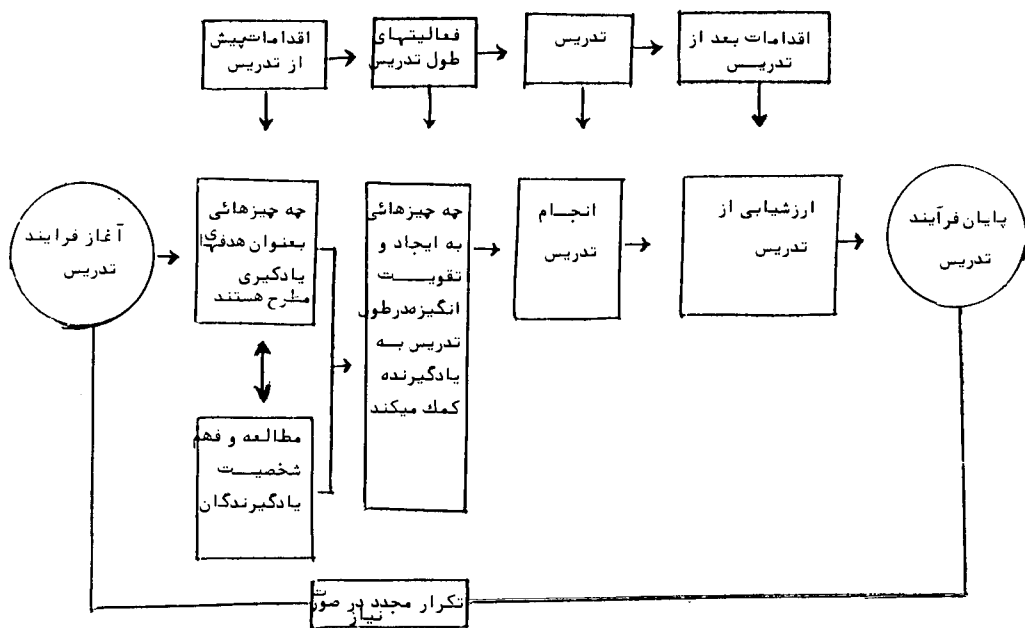
چگونه معلم :

- پریشانی دختر ۱۵ ساله ای که نمی تواند بر روی درس هندسه اش متمرکز شود
- اضطراب یک دانش آموز دوره دوم متوسطه در امتحانات پایان دوره
- خشم و تنفر یک دانش آموز کلاس سوم راهنمایی نسبت به درس علوم
- افسردگی نوجوان ۱۴ ساله ای که احساس عدم کفایت و لیاقت دارد
- ترک تحصیل تعداد زیادی از دانش آموزان در سالهای اول دبیرستان
- عدم تسلط در خواندن و نوشتن

و دهها مورد دیگر را نمی تواند درمان کند پاسخ به تمانی مسائل و مشکلات فوق در چهارچوب مباحث روانشناسی جای میگیرد آگاهی معلم به دانش روانشناسی که از امیدها و ترسها لذتها و اندوها عشقها و تنفرها موقعیتها و شکستها سردرگمیها و پریشانیها و بحث میکند ، یاور مطمئنی در هدایت صحیح فرآیند آموزش و پرورش خواهد بود . همچنین روانشناسی از چگونگی ایجاد و تقویت انگیزه در دانش آموزان سخن میگوید و جنبه های درخشان زندگی را معرفی کرده و برای تغییر از شکست اندوهگینانه به تسلط خوشحال کننده ، الگوهای بی شماری را بیان میدارد . روان شناسی از محاسن و معایب روشهای تدریس سخن میگوید و مطلوب ترین

روش را متناسب با روحیات دانش آموزان معین می نماید از چگونگی ارزشیابی محتوی تدریس یادگیری دانش آموز و کیفیت مطالب ارائه شده از طرف معلم سخن میگوید و سرانجام روانشناسی به طراحی چگونگی فرایند تدریس اشاره می کند .

اینک در ذیل به یکی از کاربردهای روانشناسی در این زمینه (فرآیند تدریس) اشاره می نمائیم از دیدگاه روانشناسی پرورشی برای فرآیند تدریس ۵ وظیفه ابتدائی در نظر گرفته شده که عبارتند از ۱-انتخاب اهداف ۲- فهم ویژگیهای دانش آموز ۳- فهم و بکارگیری اندیشه ها در مورد ماهیت فرایند یادگیری ۴- انتخاب و بکارگیری روشهای تدریس ۵- ارزشیابی یادگیری دانش آموز . هر یک از این ۵ وظیفه یا تدریس مسائلی را برای دانش آموزان و معلمان بوجود می آورد . روانشناسی پرورشی معلمین را کمک میکند تا تصمیمی عاقلانه در حل این مسائل اتخاذ نماید . نمودار ۱ ارتباط معلم و دانش آموزان را با توجه به هدفهای تدوین شده نظام تعلیم و تربیت معین می کند این نمودار الگوی خوبی در مورد دوره های آموزشی کوتاه مدت و یا دوره هائی که یک ترم طول می کشد می باشد.



نمودار شماره ۱

این الگو نشان می دهد که یک معلم با اندیشه هایی در مورد اهداف شروع بکار می نماید اهدافی

که باید به دانش آموزان کمک کرد تا بدانها دست یابند اکثر مواقع دانش آموزان در جریان تدریس با مشکلاتی در خصوص اهداف تدریس مواجه میشوند آنان بیان میدارند: ما نمیدانیم آنها (معلمین) از ما چه میخواهند؟ چرا به ما نمی گویند که ما چه چیزهایی را باید یاد بگیریم؟ همانگونه که نمودار نشان می دهد معلم باید در طول مدت انتخاب اهداف، بطور همزمان از ویژگیهای دانش آموزان خود و عواملی که آنها را در دستیابی به این اهداف ترغیب می نماید بهره ببرد تا با واژه هائی اینگونه برخورد ننماید! معلم ما واقعاً ما را نمی شناسد؟ چرا با ما مثل احمقها رفتار میکند؟ چرا درک نمیکند چه چیزهایی میدانیم و چه چیزهایی نمی دانیم؟ در جریان تدریس دانش آموزان مشتاقند تا یادگیری آسانتر و مفید تر حاصل شود.

آنها همچنین نیاز دارند تا به آنها گفته شود در هر تدریس چه چیزهایی مهمتر از بقیه هستند مطلب مهم در جریان تدریس این است که تصمیم بگیرد مطلب مورد تدریس را بصورت سخنرانی ارائه دهد یا به بحث بگذارد، از روشهای تدریس فردی و راهنمایی های فردی استفاده کند و یا اینکه فیلمی را به نمایش بگذارد. دانش آموزان را تنها بگذارد تا خودشان در خصوص موضوع بحث کنند یا ترکیبی از این فعالیتها را بکار گیرند. در این قسمت سؤال دانش آموزان، این است که چطور ما باید در کلاس هیچ کاری نکنیم بلکه فقط صدای معلمی را که مرتب حرف میزند را گوش بدهیم؟! در بخش اقدامات پس از تدریس نکات بسیار زیادی باید مورد توجه قرار بگیرد از آنجمله: دانش آموزان نیاز دارند تا بطور صریح به آنها بگوئیم آیا کارشان را خوب انجام داده اند؟ و یا اینکه برای بهبودی کارشان احتیاج به راهنمایی بیشتری دارند مسئله مورد نظر این است که دانش آموزان مواد مورد نظر را یاد بگیرند و این یادگیری با گذراندن آزمونها و بدست آوردن نمرات بالا نشان داده می شود. تقاضای آنها در این مورد این است که در نمره دادن عدالت برقرار باشد. اگر ارزشیابی نشان دهد که دانش آموزان آنچه را که می بایستی یاد می گرفتند میتوان تدریس را پیش برد. اما اگر وضعیت عکس این باشد آموزش ترمیمی باید اجرا شود. بعضی مواقع ممکن است ضرورت داشته باشد که تمامی روند تدریس را مجدداً اجرا کنیم و در مورد ویژگیهای دانش آموزان، فرآیند یادگیری در راهبردهای تدریس از نویاندیشیم و این سیکل بعد از ارزشیابی تا رسیدن به آرمانهای مورد نظر

ادامه پیدا میکند. آنچه در این نوشته ارائه شد گوشه ای از نقش و تاثیر روانشناسی در جریان تعلیم و تربیت است بکارگیری مجموعه این فرآیندها میتواند ما را نیز بعنوان معلم خوب معرفی نماید.

منابع

educational psychologj

david.c.berliner

university of arizona

n.l.gaja

stanford univrsity

محمد حسن صاحب‌دل

مدرس تکنولوژی آموزشی

بررسی آماری نتایج امتحان « تحلیل نمودار ستونی نمرات »

یکی از وظایف تکنولوژی آموزشی بررسی آماری نتایج امتحان است که در این بررسی ساده ترین و در عین حال جالب ترین و مفید ترین تحلیل‌ها بررسی نمودار ستونی نمرات است . پس از تصحیح اوراق امتحان و تنظیم لیست نمرات ، آنها را طبقه بندی می‌کنیم (تنظیم جدول توزیع فراوانی) . در مورد اینکه نمرات یک آزمون را در چند گروه طبقه بندی کنیم نظریات مختلفی وجود دارد که در این مقاله مجال بحث آن نیست . در این بحث ملاک طبقه بندی را همان روشی قرار می‌دهیم که در لیست های نمرات مراکز تربیت معلم آمده است که نمرات به ۶ گروه طبقه بندی می‌شود . در جدول زیر نمرات یک لیست فرضی با تعداد ۵۰ دانش آموز طبقه بندی شده است .

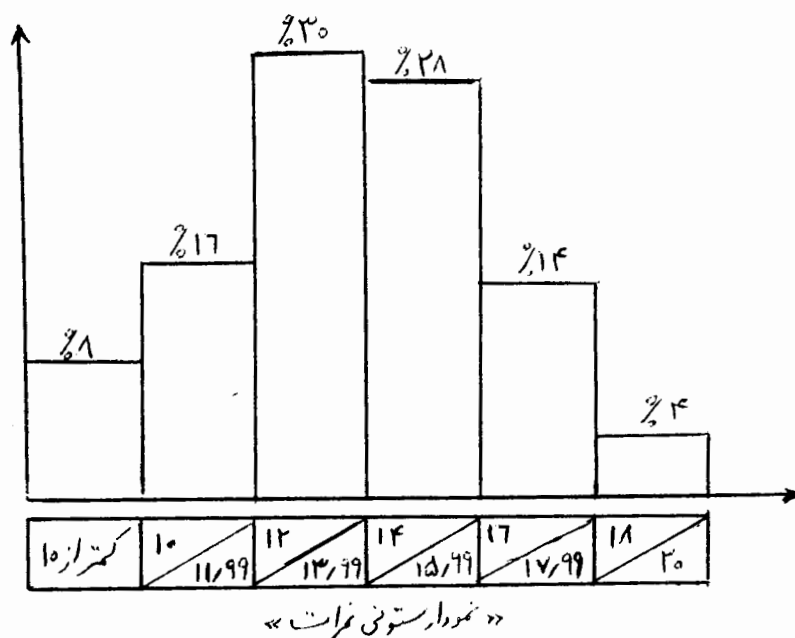
طبقات	کمتر از ۱۰	۱۰ تا ۱۱/۹۹	۱۲ تا ۱۳/۹۹	۱۴ تا ۱۵/۹۹	۱۶ تا ۱۷/۹۹	۱۸ تا ۲۰	جمع
تعداد	۴	۸	۱۵	۱۴	۷	۲	۵۰
درصد	۸	۱۶	۳۰	۲۸	۱۴	۴	۱۰۰

پس از تنظیم جدول توزیع فراوانی نمودار ستونی مربوط به آنرا رسم می‌کنیم که در این نمودار محور افقی مشخص کننده طبقات و محور قائم نشان دهنده تعداد افراد هر طبقه است .

نکته مهمی که یاد آوری آن ضروری است این است که اگر بخواهیم نمودارهای ستونی مربوط به دروس مختلف را در یک واحد آموزشی با هم مقایسه کنیم با توجه به متفاوت بودن تعداد افراد در دروس مختلف باید تعداد افراد هر طبقه را به درصد تبدیل کرده و نمودار ستونی مربوط به درصد طبقات را رسم کنیم.

ضمناً به منظور سهولت و سرعت در رسم نمودارها می توانیم یک فرم نمودار ستونی درجه بندی شده را تهیه و تکثیر کرده و جداول مربوط به دروس مختلف را در این فرمها به صورت نمودار ستونی پیاده کنیم.

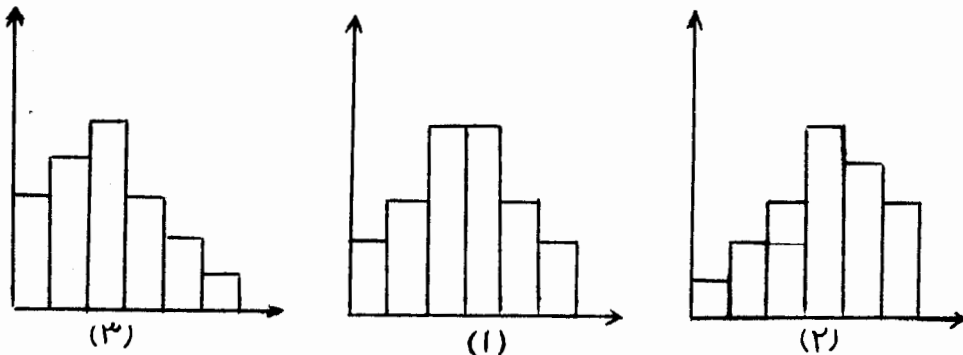
اطلاعات مربوط به جدول صفحه قبل در نمودار زیر نشان داده شده است.



تحلیل آماری نمودارهای ستونی

۱- به تجربه ثابت شده در صورتیکه آزمونی به دقت انجام گیرد و تصحیح و نمره گذاری نیز

دقیق باشد. نمودار ستونی شبیه نمودار های زیر خواهد بود.



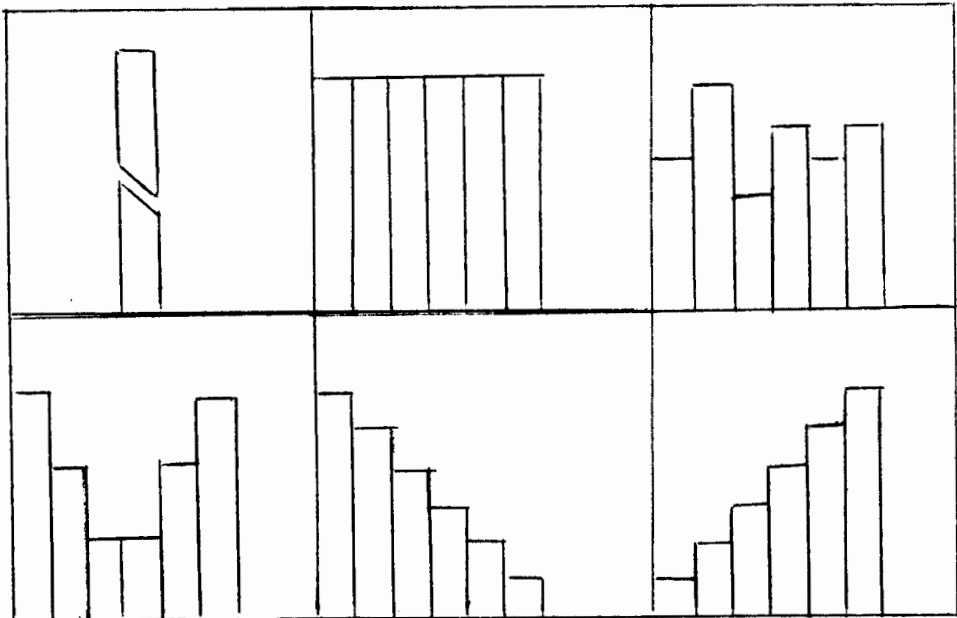
نمونه هائی از نمودارهای ستونی مناسب نمرات

البته طبیعی بودن نمودارها یکی از پارامترهای لازم مربوط به مطلوب بودن ارزشیابی می باشد (شرط کافی نیست)

۲- تحلیل دیگری که بر نمودارهای ستونی انجام می شود مربوط به کاملاً متقارن و نرمال بودن آنها و یا تمایل ستونها به سمت چپ و یا راست است. به عنوان مثال نمودار ۱ که کاملاً متقارن است نشان دهنده متناسب بودن سئوالات با سطح یادگیری کلاس است. در نمودار شماره ۲ که نمرات اکثریت بالای میانگین است سئوالات امتحان راحت بوده و در نمودار شماره ۳ که نمرات اکثریت افراد زیر میانگین است سوال مشکل بوده است.

شکل های نا مطلوب نمودارها میتواند به صورتهای زیر باشد که در تفسیر آنها نیازی به توضیح نیست.

نمونه های نامناسبی از نمودار ستونی نمرات



لازم به توضیح است که بررسی نمودارهای ستونی نمرات علاوه بر اینکه تصویری کلی از وضعیت نمرات کلاس را به معلم نشان می دهد وسیله ای است بسیار مناسب و سهل الوصول برای مدیران واحدهای آموزشی که تصویری معنی دار از وضعیت کلی کلاسها و نحوه ارزشیابی آنها را در اختیار آنان قرار می دهد. البته این بررسی از سال تحصیلی ۷۳-۷۲ در پایان هر ترم در مرکز تربیت معلم دارالفنون بوسیله واحد تکنولوژی آموزشی مرکز انجام شده و در جلسات عمومی گروههای آموزشی به اطلاع همکاران عالیقدر رسیده است.

در یکی از این جلسات که نمودارهای نمرات پایان ترم به همراه تحلیل مذکور در این مقاله به استحضار همکاران می رسید یکی از اساتید محترم « آقای زندی » فی البداهه دو بیتی زیر را سروده و

قرائت کردند:

این نمودار که دار عمل افراد است باعث دلخوری جمعی و جمعی شاد است
 نردبان هنر است و خط الگو سازی تا بدانند که صاحب‌دل ما استاد است
 که پاسخ ایشان در جلسه دیگر توسط نگارنده با دو بیت زیر در دفاع از نمودارها داده شد .
 ای که الطاف تو پیوسته مرادریاد است
 سخن آینه از قید ری آزاد است
 چونکه احباب چو زندی همه منصف باشند
 دلخوری نیست در این جاهمه کس دلشاد است

علیرضا عطائی

مدرس تربیت بدنی

آیا دکمه دشمن سلامتی انسان است؟

امروز فشار یک دکمه بار یا یار را از طبقه پائین به پائین تر یا طبقات بالاتر میبرد. فشار یک دکمه الواری را به دو نیم میکند. یا چوبی رنده میشود. آهنی به قطعات دلخواه بریده شده و شکل میگیرد. حفره ای عمیق ایجاد می شود و آب از اعماق زمین به بیرون فوران میزند. انسانی به فضا پا میگذارد. کیلومترها طی میکند، با سرعت صوت و بیشتر در یک کابین از نقطه ای به نقطه دیگر میرود. لباسها و ظروف شسته میشوند و گوساله ای زنده از یک طرف وارد و از طرف دیگر بسته بندی شده خارج می شود. در حالیکه روی مبل به راحتی نشسته ایم کانال تلویزیون تغییر میکند. و البته این مواردی بوده که دانشمندان آنرا پیش بینی کرده بودند و گفته اند « روزی خواهد رسید که انسان با صرف کمترین نیرو و در حداقل واحد زمان، توفیق این را خواهد داشت که با یاری گرفتن از سیستم های کامپیوتری بزرگترین کارها را انجام داده و ساعاتی از روز و هفته را بیکار بماند» و فیزیولوژیست ها بر اساس قوانین فیزیولوژیکی می گویند « هر عضوه که کار نکند محکوم به فناست» بنابراین با پیدایش وقت اضافی و کم تحرکی به علت حضور ماشین ها و دکمه ها انسان دچار یک تنبلی، سستی، بی حالی و بی حوصلگی شده و می شود که بتدریج در او ایجاد شده و رشد کرده است، با توجه به اصلی که اشاره شد این تنبلی ها و سستی ها، ضعف تدریجی را بدنبال خواهد

داشت . البته کسانی که به سلامتی ، تندرستی ، شادابی ، قدرت و استقامت بدن و طول عمر خود علاقمند هستند و علاج واقعه را قبل از وقوع می کنند برای جبران این کم کاری بدن خود، یکی از این دو راه را انتخاب می نمایند . یا مانند کارگران و روستائیان به مشاغل بدنی می پردازند ، و یا مانند ورزشکاران در کنار زندگی کم تحرک خود به فعالیت بدنی خواهند پرداخت . تا بدین طریق بدن را سالم نگهدارند . شما کدام راه را انتخاب کرده اید ؟ بدانید که تاکنون هیچ راه سومی شناخته و معرفی نشده است .

بطور یقین بخش عظیم جامعه از کارگران و روستائیان نیستند و بایستی راه دوم را بر خود برگزینند . دانشمندان معتقدند لازمه ایمان داشتن به فواید حرکات بدنی داشتن آگاهی لازم از اصول بیولوژیکی و فیزیولوژیکی است .

زنده بودن هر موجود زنده از تظاهراتی که ابراز میکند مشخص است که مهمترین آن حرکت است یعنی اگر موجودی را مدتی طولانی بدون حرکت ببینیم یقین پیدامی کنیم که مرده است . و این امریست که خاص و عام بدان اعتقاد دارند زیرا که ساده ترین و ابتدائی ترین آثار حیات حرکت است . حرکت انسان از لحظه تشکیل زیگوت (سلول لقاح یافته) آغاز میگردد و این حرکتی است باطنی و غیر آشکار و بعدها حرکات ظاهری و آشکار را ملاحظه می کنیم بنابراین انسان دارای دو نوع حرکت غیر آشکار و آشکار می باشد . حرکات غیر آشکار و یا باطنی بر دو نوع است یا فیزیولوژیکی است که عبارت است از فعالیت اعضاء و دستگاههای بدن و یا بیولوژیکی که فعالیت عناصر شیمیائی یا سلولی بدن می باشد . اگر به هر علتی حرکات آشکار و یا غیر آشکار انسان تقلیل یابد، تعادل داخلی انسان بهم خورده و سلامت او به خطر می افتد و چنانچه این روند ادامه یابد بیماری عارض میگردد و اگر باز هم ادامه یابد مرگ را در پی خواهد داشت بنابراین هر انسانی بر اساس موقعیت ، استعداد، قدرت، استقامت و حتی جنس نیازمند انجام حرکات آشکار می باشد . زیرا این دسته حرکات بر روی حرکات غیر آشکار تاثیر دارند و به عبارت بهتر بین حرکات آشکار و حرکات غیر آشکار ارتباط مستقیمی وجود دارد . برای مثال انسان در حال خواب و استراحت و در شرایط طبیعی دارای ضربان قلبی در پائین ترین حد خود است و به مجرد اینکه از حالت خوابیده به نشسته

و از نشسته به ایستاده و از ایستاده به راه رفتن و از راه رفتن به دویدن و از دویدن به پریدن و یا از پله بالا رفتن و یا از کوه بالا رفتن تغییر وضعیت بدهد ضربان قلب مرتب بیشتر و بیشتر خواهد شد ریه و کلیه و سایر ارگانهای داخلی نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

البته باید بدانید که ظرفیت و تحمل ارگانهای داخلی برای افزایش شدت کار خود دارای محدودیت هستند یعنی فعالیت های بدنی بیش از ظرفیت و استعداد و توانائی های آن موجب پیش آمدن اختلالاتی در بدن میگردد که خود زمینه ساز عوارض و بیماریهای مختلف خواهد شد و کوتاهی عمر (پیری و مرگ زودرس) را در پی خواهد داشت. و فعالیت های بدنی کمتر از ظرفیت و استعداد و توانائی بدن باعث می شود که فرد بتدریج ضعیف و ناتوان گردد. این مورد را در عضوی که به ناچار مدتی را در گچ بوده است و پس از باز شدن گچ در مقایسه با عضو قرینه آن مشاهده می کنیم لاغر شده است که به آن اصطلاح آتروفی **ATROPHY** (کوچک شدن عضو) اطلاق میگردد و حد پیشرفته این وضعیت را در عارضه فلج اطفال مشاهده می کنیم و بر همین اساس اصل فیزیولوژیکی «عضوی که کار نکند محکوم به فناست» پدید آمده است. یعنی لازمه حیات و بقاء، حرکت ظاهری و آشکار است و آنهم در حد مطلوب آن. علت بوجود آمدن ورزشهای معلولین نیز در همین راستا بوده است. یکی از فواید حرکت ظاهری در ارتباط با گردش خون است انجام حرکات ظاهری و آشکار باعث بالا رفتن شدت جریان خون می شود و وظیفه خون که رساندن اکسیژن و مواد غذایی به سلولها و دور کردن گاز کربنیک و دفع مواد زائد و سموم از سلولها است با شدت بیشتر و به نحو مطلوبی انجام میگیرد و رسوبات جدار داخلی رگها شسته شده و در جریان گردش خون قرار میگیرد و بنابراین احتمال بروز بیماری فشار خون به حداقل میرسد بعضی از مشاغل به نحوی هستند که شاغلین آن مجبور به اجرای حرکات ظاهری و آشکار هستند مانند بعضی فعالیتهای خدماتی: نجاری، آهنگری، نامه رسانی، خانه داری و و چنین استنباط میکنند که حرکات آنها جایگزین حرکات بدنی مطلوب می شود. اگرچه با شرایطی تندرستی آنها بهتر از آنهاست است که بطور کلی فاقد حرکت هستند. اما هرگز جایگزین فعالیت مطلوب بدنی نمی شود و این استنباط آنها یک درک اشتباه و نادرست است. در بدن انسان حدوداً ۵۰۰ عضله وجود دارد، چنانچه بعلت

انجام فعالیت خاص، گروهی از عضلات خاص دائماً در حال کار باشند، عضلات دیگر به تدریج ضعیف خواهند شد زیرا عضوی که بیشتر کار میکند طبعاً خون بیشتری را به سمت خود می کشد. به همین علت است که سفارش می کنند در شرایطی که معده پر است فعالیت بدنی شدید انجام ندهید زیرا خون به جای معده به سمت اندام فعال میرود و غذا مدت طولانی تر در معده باقی خواهد ماند و یک عدم تعادل و احساس نامطلوبی پیش خواهد آورد. همینطور کارهای فکری مداوم که باعث هجوم بیشتر خون به مغز و کم خونی نسبی در سایر اعضا میگردد و باز به همین علت است که به قهرمانان شطرنج سفارش میکنند روزانه حداقل ۱۰ کیلومتر را با حالت دویدن طی کنند تا علاوه بر پرورش ذهن از موقعیت جسمانی خوبی برخوردار باشند و بتوانند در مسابقه خود بهتر ظاهر شوند زیرا که گفته اند «عقل سالم در بدن سالم است» بایستی توجه داشته باشیم که انجام کارهای بدنی مداوم باعث کم خونی نسبی مغز و کاهش فعالیت و قدرت فکری و ذهنی میگردد. شاید بعضی موارد خلاف را که در میان باربران خصوصاً در بارانداها مشاهده می کنیم به همین علت باشد و به عکس اغلب متفکران و افرادی که کارهای فکری انجام میدهند از انجام کارهای بدنی عاجز هستند و برای آنها این عمل غیر قابل تحمل است و بعلت فقر حرکتی تغییر شکل مفاصل و ضعف عضلات و سستی و بیحالی و افسردگی گریبانگیرشان شده است.

آیا می توانیم این سؤال و انتظار را داشته باشیم که افرادی که دارای افکار مفید به حال جامعه و از مدیران و مدیران و برنامه ریزان و کارشناسان جامعه هستند چنانچه دارای تعادل لازم در سلامت جسم و روح و فکر باشند بهتر میتوانند اتخاذ تصمیم کنند؟ یا خیر؟ در هر صورت بنا بر آنچه فیزیولوژیست ها و روان شناسان و علمای تعلیم و تربیت و ترسیم می کنند فعالیتهای منظم و اصولی بدن باعث می شود که کار قلب و گردش خون به خوبی انجام پذیرد. فشار عصبی کاهش یافته و انبساط خاطر ایجاد کند هضم غذا به خوبی انجام شود. میل و اشتها به غذا افزایش یابد. کارائی و ظرفیت تنفس بالا رود. از سفت شدن لایه داخلی رگهایی که خون به قلب میرساند (رگهای کرونری) جلوگیری کند. از عوارض ناشی از ازدیاد قوس کمر و پشت جلوگیری کند. به خواب و استراحت مناسب کمک کند. نرمی مفاصل و تقویت رباطها و تاندون ها و عضلات را به همراه

داشته باشد. از صدمات احتمالی بدنی بوسیله افزایش قابلیت‌های جسمانی جلوگیری کند. افراد را در مقابل سختیها و ناملايمات چه از نظر جسمی و چه از نظر فکری آماده کند. تسريع بهبودی پس از دوران نقاهت را عملی سازد. در ابعاد عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، روحی، فردی افرادی با انضباط، صادق و راستگو و جوانمرد و ایثارگر و مدیر و اجتماع پذیر و پرورش دهد.

اما چگونه است با اینکه اهل علم و علاقمندان به تندرستی از امتیازات مسلم و قطعی فعالیت‌های بدنی آگاهی دارند، به عنوان یک ضرورت حیاتی با آن برخورد نمی‌کنند؟ چرا به جای اینکه خود به فعالیت بدنی بپردازند بیشتر تمایل دارند دیگران ورزش کنند و آنها به تماشا بنشینند؟ دانشمندی اعتقاد دارد این امر که دوست داریم تماشاگر باشیم نه بازیگر نوعی بیماری روانی از نوع سبک و خفیف است البته من اعتقاد دارم عدم درک مفهومی و عدم تفکیک فعالیت‌های بدنی مناسب، ورزش، بازی و تفریحات سالم و همینطور عدم شناخت از آناتومی و فیزیولوژی بدن در حد لازم و عدم وجود الگویی مناسب و مورد وثوق متفکرین، عدم تبلیغات مناسب و در حد مطلوب و موارد دیگر که بایستی در جای خود بحث شود همه دست به دست هم داده و سبب بوجود آمدن این مشکل شده است. اگر شما هم به این نتیجه رسیده اید که دکمه دشمن سلامتی و تندرستی انسان است برای جبران این ماشین زدگی، در پی کسب آمادگی جسمانی خود باشید. و یا منتظر بمانید تا در مقالات بعدی چگونگی پرداختن به فعالیت‌های بدنی، میزان و حدود فعالیت‌های بدنی، آزمون‌های مختلف برای میزان دستیابی به قابلیت‌های مختلف بدنی ارائه بشود. در پایان شما را با کلام سرور آزادگان امام حسین (ع) آشنا می‌سازم

« فبادروا بصحة الاجسام فی مدة الاعمار »

در تمام مدت عمر برای سلامتتان کوشا باشید.

محمد جعفر محبی

معاون آموزشی

پاره ای از ویژگی مدیران در قرآن

امروز مساله مدیریت - چه مدیریت آموزشی، چه مدیریت بازرگانی، چه مدیریت صنعتی، چه مدیریت اداری، و..... - فوق العاده مورد توجه عصر ماست، به طوری که عصر ما را «عصر مدیریت» گفته اند. یعنی بشر توجه پیدا کرده است که انسانها باید در کارهایی که به آنها واگذار می شود رشد (به تعبیر اسلامی) داشته باشند و رشد یعنی «لیاقت و شایستگی برای نگهداری و بهره برداری از امکانات و سرمایه هایی که در اختیار انسان قرار داده شده است» البته نداشتن این رشد هم عذر نیست باید آن را کسب کنیم و به رشد لازم برسیم.

نه مساله مدیریت چندان محدود و محصور است که در یک مقاله و حتی یک کتاب و چند کتاب بتوان پیرامون آن بحث کرد و نه معارف اسلامی و به ویژه اقیانوس بی کران مفاهیم قرآن، عمق اندک و کمی دارد که افراد بی بضاعتی چون من بتوانند درک عمیق و کاملی از ویژگی های مدیران در قرآن داشته باشند و آن را برای صاحب نظران ارائه کنند این است که سعی می کنیم در این مقاله به پاره ای از ویژگی مدیران در قرآن اشاره ای داشته باشیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

قبل از شروع مطلب ذکر این نکته لازم است که آشنائی با ویژگی مدیران از نظر مکتب انسان ساز اسلام از دو راه میسر است :

راه اول مطالعه بسیار عمیق سیره اولیاء دین مخصوصاً شخص رسول اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) است .

راه دوم مراجعه به متون دستورهای اسلامی در این زمینه است اعم از آنچه در قرآن خطاب به پیامبران عموماً در روپرو شدن با امتها ، و رسول اکرم خصوصاً نسبت به امت اسلامی آمده است و یا دستورهایی که از شخص پیامبر اکرم و ائمه اطهار به ویژه امیر المومنین (ع) به فرمانروایان و کارگزاران در خصوص شیوه و روش اداره امت اسلامی صادر شده و اکنون در متون اسلامی در دسترس ما است . حال که سخن به اینجا رسید دریغ است که به کتاب پر ارزش نهج البلاغه در این خصوص و به ویژه به نامه حضرت علی به مالک اشتر^(۱) اشاره ای نکنیم که چه قدر آن حضرت اصول مدیریت و ویژگی های مدیر را در سطحی بسیار عالی و عمیق مطرح می کنند و چه قدر موشکافانه و ظریف ، وظایف یک مدیر و یک فرمانروا را ترسیم می نمایند تا اداره جامعه اسلامی به سوی رشد و کمال میسر گردد .

شاید بتوان گفت این مختصری که به خوانندگان عزیز عرضه می شود تلفیقی از دو روش فوق الذکر است بدین صورت که به گوشه هایی از سه داستان در قرآن اشاره ای داریم که در این قصه ها یا به ویژگی های یک مدیر اشاره شده و یا آنچه را که یک مدیر باید دارا باشد از خداوند درخواست شده است .

اول - درخواست حضرت موسی (ع) از خداوند

بعد از اینکه حضرت موسی به مقام نبوت میرسد و معجزات قابل ملاحظه ای دریافت می دارد فرمان رسالت به نام او صادر می شود و رسالتی بسیار عظیم و سنگین ، یعنی ابلاغ فرمان الهی به زور مندترین و مستبد ترین و خطرناکترین انسان زمان یعنی فرعون به دوش او گذاشته می شود که

البته این شروع و آغاز رسالت است .

حضرت موسی (ع) از سنگینی مسئولیت شکوه و گلایه ای نمی کند و یا درخواست تخفیف و کاهش از خداوند ندارد ولی وسائل موفقیت و پیروزی را از خداوند طلب میکند:

اذهب الی فرعون انه طفنی ○ قال رب اشرح لی صدري ○ و یسر لی امری ○ واحلل عقدة من لسانی ○ یفقهوا قولی ○ واجعل لی وزیرا من اهلی ○ هارون اخی ○ اشدد به ازری ○ و اشركه فی امری ○ (۱)

(اینک به رسالت) به جانب فرعون روانه شو که وی در کفر سخت طفیان کرده است ○ موسی عرض کرد پروردگارا (اکنون که بر این کار بزرگ مامورم فرمودی) پس به من شرح صدر عطا فرما ○ و کار مرا آسان گردان (سختی ها را از پیش پایم بردار) ○ و گره از زبانم بگشا ○ تا مردم سختم را خوب بفهمند ○ و از خانواده ام یکی را وزیر و معاون برایم قرار ده ○ برادرم هارون را وزیر من گردان ○ و مرا بوسیله او پشت گرم کن ○ و او را در امر رسالت با من شریک ساز ○

۱ - شرح صدر

اولین درخواست حضرت موسی از خداوند "شرح صدر" است . شرح صدر به معنای "گشادگی سینه" و منظور وسعت روح، افق فکری بلند، داشتن ظرفیت لازم برای مواجه شدن با واقعیتها و پذیرش حقایق است و علت نسبت دادن این مفهوم به "سینه" این است که انفعالات و تاثرات فکری و روحی در ضربان قلب و چگونگی تنفس موثر بوده آنها را زیاد و کم می کند . کسی که قصد اداره کردن جمعی را دارد و می خواهد آنها را به مقصد خاصی برساند باید فکری

باز داشته ، قدرت تحمل مصائب و مشکلات و دشواریهای راه را در خود ایجاد نموده باشد . به آینده‌ای دور بنگرد و زندگی روزمره و خور و خواب هر روزه او را از برنامه ریزی اصولی و دراز مدت باز ندارد . به تعبیر عامیانه کسی که از یک جو سردیش می‌کند و از یک مویز گرمی ، و به تعبیر دیگر خیلی زود از کوره در می‌رود توانائی مدیریت نداشته و فاقد صلاحیت لازم در این زمینه است

حضرت علی (ع) می‌فرماید : «آلة الرئاسة سعة الصدر»^(۱)

یعنی وسیله و ابزار رهبری و ریاست سعه صدر است .

هنگامی که یک مدیر شرح صدر داشت و با ظرفیت و توان لازم با مسایل و پیشامدها مواجه شد نتیجه طبیعی چنین برخوردی آسانی در کار، و کسب موفقیت و پیشرفت بیشتر است :

و یسرلی امری و کار مرا آسان گردان

۲ - قدرت تبیین

مدیری و رهبری موفق است که بتواند اهداف و برنامه های خویش را برای زیر دستان خود تفهیم و تشریح کند . با زبان آنان و در حد درک و فهم ایشان سخن گوید تا آنان مقصد و مقصود وی را به خوبی بفهمند و به دنبال این درک و فهم ، زمینه پذیرش مشکلات و دشواریهای راه در آنها ایجاد شود . سخنان ساده و دلنشین و دارای مضامین و مفاهیم عالی و عمیق و به دور از پیچیدگی و مغلق گوئی ، شنونده را بهتر تحت تاثیر قرار می‌دهد و به تلاش و حرکت وا می‌دارد . بدین جهت حضرت موسی (ع) از خداوند می‌خواهد :

واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

۳- نیروی پشتیبان

برخی از دانشمندان مدیریت را «هنر انجام کار به وسیله دیگران» تعریف کرده اند. صرف نظر از این که چنین تعریفی برای مدیریت جامع و مانع باشد یا نباشد، اهمیت نیروی انسانی را برای پیشبرد اهداف، و پیاده کردن طرحها و اندیشه های مدیر بیان می کند.

اگر شخص مدیر به وسیله همکاران و زیر دستان حمایت و پشتیبانی نشود و عملاً یاری و کمک نگیرد یک نفر با دست تنها نمی تواند کاری از پیش ببرد.

در طول تاریخ کم نبودند افرادی که قدرت رهبری و مدیریت داشته اند و در زمان آنها جامعه نیز به تحول و دگرگونی نیازمند بوده است ولی چون پیروانی صادق و پا بر جا نداشته اند و نیروهای اندکی حاضر به همکاری با آنان بوده اند نتوانسته اند تغییر و تحولی در جامعه خویش ایجاد نمایند. حضرت موسی نه تنها از خداوند وزیر و معاون درخواست می کند بلکه با انتخاب برادرش هارون، می خواهد هم از دلسوزی فراوانتر او استفاده کند و هم از کسی که شناخت متقابل نسبت به یکدیگر دارند بهره ببرد، چرا که این شناخت از طرفی موجب اعتماد به یکدیگر و از جهتی سبب آگاهی به نقاط قوت و ضعف هر دو نفر می شود و مجموعاً آنها را در زود رسیدن به اهداف مقدسی که دارند کمک شایانی می نماید و مثل دو نفر شریک سرنوشت آنان، در کار و مسئولیت به یکدیگر گره می خورد.

واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشركه فی امری

دوم - انتخاب طالوت به فرمانروایی بنی اسرائیل

قوم بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی بر اثر غرور و قانون شکنی به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را از دست دادند و قدرت دفاع در برابر دشمنان نداشتند تا جایی که از

سرزمین خود اخراج شدند و فرزندان آنها اسیر گشتند. خداوند پیامبری بنام " اشموئیل " یا " سموئیل " را برای نجات و راهنمایی آنها مبعوث کرد. بزرگان بنی اسرائیل از این پیامبر خواستند تا رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند. از خدا درخواست کرد، وحی شد که " طالوت " را به زمامداری ایشان برگزیدم و ویژگیهای وی را چنین بیان می فرماید:

ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم^(۱)

خداوند او را بر شما برگزید، و گنجایش علمی و جسمی او را افزوده است

۱- ظرفیت علمی

مشیت و حکمت الهی بر این است که امور این عالم بوسیله وسایل و اسباب ظهور و بروز پیدا کند و هر امری مسیر طبیعی خود را که خداوند به وسیله قوانین حاکم بر جامعه و طبیعت تعیین کرده طی کند. ممکن نیست فردی بخواهد فرمانروا و پادشاه باشد و امور مردم را طوری تدبیر کند که هر فرد به کمال لایق خود برسد و موانع پیشرفتش برطرف گردد ولی به سلاح علم و آگاهی مجهز نباشد. با نیروی علمی و درک صحیح است که یک مدیر میتواند در همه امور و حوادث بیاندیشد و مصالح جمعی و نیازهای همگانی را تشخیص دهد و راه حل هر امری را تعیین کرده و افراد زیر دست خود را اداره کند و آنان را به هدفی که از مدیریت خود نسبت به آنان دارد برساند.

نکته جالب در آیه فوق الذکر این است که نه تنها به داشتن علم و آگاهی اشاره می کند بلکه به فزونی و فراوانی علمی و دقیق تر از این، به گنجایش و ظرفیت وسیع علمی اشاره دارد.

۲- توان جسمی

علت دیگری که خداوند در گزینش طالوت برای زمامداری مردم ذکر فرموده، قدرت جسمی او است اگر این تعبیر را نتوانیم به عموم تواناییها تعمیم دهیم ولی باید گفت توان جسمی و نیروی بدنی برای یک مدیر و فرمانروا از شرایط اصلی و واقعی است تا بتواند با عزمی راسخ و اراده ای قوی و فکری بلند آنچه را تصمیم می گیرد به مرحله اجرا در آورد.

کم نبوده اند زمامداران و فرمانروایانی که با ضعف جسمی و سستی اراده و ترس و زبونی، ملتی را اسیر ستم و تجاوز دشمنان کرده اند و سرنوشت آنان را تا مرز تباهی و نابودی قرین ساخته اند. انقلابها و تغییر و تحولات و ابداعات و نوآوریها همه به شجاعت و استقامت و پایداری و پایمردی صاحبان آنها وابسته است وگرنه با مخالفتها و موانع اندکی که در سر راه خود مشاهده کنند صحنه را خالی کرده راه عافیت و سلامت را طی می کنند و از خیر قضیه می گذرند.

سوم - حضرت یوسف (ع) و خزانه داری مصر.

وقتی حضرت یوسف از زندان رهایی یافت او را به نزد پادشاه بردند. شاه با وی به گفتگو نشست و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده ای حکایت می کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود.

« قال انک الیوم لدنیا مکین امین »^(۱)

تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی، چراکه طبق تعبیری که از خواب من کرده ای بحران اقتصادی شدیدی برای کشور در پیش است و من فکر می کنم

تنها کسی که می تواند بر این بحران غلبه کند تو هستی . یوسف پیشنهاد کرد خزانه دار کشور مصر باشد :

« قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم »^(۱)

گفت مرا در راس خزانه داری این سرزمین قرار ده ، چراکه من ، هم حافظ و نگهدار خوبی هستم و هم به اسرار این کار واقفم .
حضرت یوسف وقتی اعتماد و اطمینان شاه را نسبت به خود دید ، از شاه درخواست کرد که او را به وزارت مالیه منسوب کند و امور مالی کشور و خزینه های سرزمین مصر را به وی محول نماید و علت این امر را نیز داشتن دو ویژگی بیان کرد :

۱- امانت داری

اولین علتی که حضرت یوسف برای طرح چنین پیشنهادی ذکر می کند دارا بودن صفت امانت است و مسلماً ذکر این صفت نه فقط به خاطر اهمیت مسایل اقتصادی و ضرورت امین بودن متصدی مسایل مالی است بلکه هر مدیری در حیطه کاری خود باید امین باشد ، در بهره وری هر چه بهتر و صحیح تر از امکانات و توانائیهای بالقوه ابزار و وسایل ، دلسوزی تام و تمامی داشته باشد و در حفاظت و نگهداری آنها نهایت سعی و اهتمام خود را بنماید ، و مصرف آنها را صرفاً در راه مصالح عامه و جبهه همت خویش قرار دهد و هرگونه سوء استفاده و اسراف و تبذیر را مانع شود .
صفت امانت داری را نباید صرفاً به ابزار و وسایل محدود دانست بلکه نیروهای انسانی نیز برای مدیر باید به عنوان یک امانت تلقی شود چراکه ایجاد زمینه رشد و تعالی افراد و شکوفایی استعدادهای آنان و ایجاد روحیه امید و تلاش در محیط کار از وظائف قطعی یک مدیر است و انجام

این وظیفه، یک حفظ امانت از سوی مدیر است.

۲- علم و آگاهی

در خصوص ضرورت علم و بینش برای مدیر صحبت کردیم و در این جا بار دیگر از زبان حضرت یوسف نیز به اهمیت آن پی می بریم و اشاره حضرت دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت داری است، و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است. بسیار دیده ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است.

با این تعلیمات روشن اسلامی جای این سوال است که چرا بعضی از مسلمانان به مساله مدیریت و آگاهی اهمیتی نمی دهند و حداکثر تلاش آنها در شرایط واگذاری پستها به مساله امانت و پاکی محدود می شود، با این که سیره پیامبر و حضرت علی در دوران حکومتشان نشان می دهد آنها به مساله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درست کاری اهمیت می دادند؟

منابع و ماخذ

- | | |
|--------------------------|--------------------------------|
| | ۱- قرآن مجید |
| | ۲- نهج البلاغه |
| | ۳- تفسیر المیزان |
| | ۴- تفسیر پرتوی از قرآن |
| | ۵- تفسیر نمونه |
| | ۶- مدیریت و رهبری در اسلام |
| | ۷- رشد اسلامی |
| | ۸- نگرشی بر مدیریت در اسلام |
| | ۹- نگرشی بر مدیریت اسلامی |
| | ۱۰- دیباچه ای بر مدیریت اسلامی |
| | ۱۱- مقدمات مدیریت آموزشی |
| علامه طباطبائی | |
| آیت الله طالقانی | |
| جمعی از نویسندگان | |
| استاد شهید مطهری | |
| استاد شهید مطهری | |
| جمعی از علما و دانشمندان | |
| سید رضا تقوی دامغانی | |
| عبدالمجید رشید پور | |
| دکتر علی علاقه بند | |

حجت الاسلام والمسلمین عبدالله ملکوتی

مدرس الهیات و معارف اسلامی

نقد و بررسی پیرامون

«روایات منع نگارش حدیث»

بعد از قرآن کریم یکی از ارزشمندترین و مهمترین منبع فکری و اعتقادی که جهت تبیین و تفسیر و توجیه قرآن کریم و هدایت جامعه اسلامی، به یادگار مانده است (سنت شریفه) رسول گرامی اسلام (ص) و حضرات معصومین (دوازده امام و حضرت فاطمه) علیهم السلام است که شامل مجموع اقوال و افعال و تقریرات و تأییدات آن ذوات مقدس می باشد. البته این تعریف از نظر دانشمندان شیعه امامیه است، اما از نظر برادران اهل سنت و جماعت، (سنت شریفه) فقط به قول و فعل و تقریر شخص رسول اکرم (ص) اختصاص دارد. ما هم فعلاً نظر دانشمندان شیعه را به جای خود موکول نموده و بحث را بر مبنای اساس نظر اهل سنت مطرح می سازیم.

آنچه که از نظر دانشمندان اهل سنت و جماعت معروف و مشهور است این است که «سنت» پیامبر (ص) در اصول و جوامع حدیثی گردآوری شده و مورد استفاده اقشار مختلف مسلمانان قرار گرفته و می گیرد. و آنان در مقام پاسخ به این سئوالات که آیا:

((۱- نشر و نگارش و تدوین حدیث از چه زمانی آغاز گردید؟

۲- نشر و نگارش و تدوین حدیث اولین بار توسط چه کسی آغاز گردید؟

۳- با احادیثی که از رسول اکرم (ص) وارد شده و به نگارش حدیث تشویق و توصیه نموده چگونه باید برخورد کرد؟

۴- با احادیثی که از رسول اکرم (ص) وارد شده و از نگارش حدیث منع نموده است چه باید کرد؟ و چگونه باید توجیه کرد؟

۵- عمل اصحاب پیامبر (ص) در رابطه با حدیث چگونه بوده؟ آیا حدیث را می نوشتند یا نه؟ و سوالاتی از این قبیل (...))، غالباً چنین پاسخ دادند که رسول اکرم در زمان خود از نگارش حدیث نهی فرموده و صحابه هم به این نهی عمل کردند، و این نهی تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. در زمان او یعنی اوائل قرن دوم به دستور او حدیث تدوین گردیده است. دلیلی که برای نهی پیامبر (ص) آورده اند قریب به این مضمون است که: رسول اکرم (ص) به لحاظ عنایت و توجه خاصشان به قرآن کریم که مبدا جملات احادیث با آیات قرآن خلط شود، این نهی را صادر کرده تا احادیث به قرآن مخلوط نشده و در سلامت کامل جمع آوری گردد. ولی بعدها که این خوف و ترس (از این که حدیث با آیه قرآن مخلوط و مشتبه شود) منتفی گشته، آنگاه در قرن دوم نشر و نگارش و تدوین حدیث شروع گردیده است.

اما از نظر دانشمندان شیعه امامیه و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و تعداد زیادی از علمای اهل سنت، بر این باورند که نگارش حدیث از زمان شخص رسول اکرم (ص) و با دستور او آغاز گردیده، و عده ای از صحابه و تابعین نیز شروع به نگارش حدیث نموده و کتابهایی را هم به یادگار گذاشته اند، مانند:

۱- صحیفه «الصادقه» تالیف عبدالله بن عمر و بن العاص^(۱)

۲- صحیفه جابر بن عبدالله انصاری که برخی از تابعین آن را نقل کرده اند قتاده بن دعامة السدوسی می گوید: من صحیفه جابر بن عبدالله انصاری را بیشتر از سوره بقره حفظ هستم و برای جابر جلسه درسی بوده در مسجد پیامبر ص که حدیث را به طالبان حدیث املا می کرد.

۱ - تاریخ فنون الحدیث النبوی ص ۲۹ در باورقی شماره ۲ کتاب تالیف شیخ محمد عبدالعزیز الخولی

۳- صحیفه «صحیح» تالیف همام بن منبه (۴۰-۱۳۱ هـ) او یکی از اعلام و بزرگان تابعین است هر چه از ابو هریره از احادیث پیامبر(ص) شنیده، نوشته است.

۴- «المجموع» تالیف زید بن علی بن الحسین (ع) که اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری نوشته و حدود ۲۲۸ حدیث از پیامبر (ص) و ۳۲۰ حدیث از علی (ع) و ۲ حدیث از امام حسین (ع) نقل کرده است. این کتاب حاوی ابواب فقه، طهارت، نماز، جنازه، و بیوع و غیر اینها می باشد^(۱)

پس بنابراین از طریق اهل بیت (ع) و پیروان آنان از زمان خود پیامبر اسلام یک روز و یک لحظه هم تدوین و نگارش حدیث تعطیل نگشته و فاصله زمانی ایجاد نشده است. این قسمت فعلاً از بحث ما خارج است و بررسی آن را به وقت دیگری موکول می نماییم.

به هر تقدیر علمای شیعه و عده زیادی از دانشمندان اهل سنت معتقدند که احادیث و روایات نهی از نگارش اولاً سندشان قوی نیست و ثانیاً این احادیث به فرض صحت سند و مفاد آنها در برهه ای از زمان و در شرایط خاصی صادر شده که به مورد خاص خود منحصر می شود و به قول اصولیین مورد هم مخصص آن همه اطلاقات نمی شود اما در این مقاله ما از آن همه سئوالات به سئوال چهارم «آیا با احادیث نهی از نگارش حدیث چه باید کرد» پرداخته و نسبت به صحت و سقم سند و مفاد آن بحث خود را ادامه خواهیم داد، ولی قبل از ورود به بحث و بررسی روایات نهی، از آن همه احادیث تشویق به کتابت، به چهار حدیث به عنوان نمونه اشاره می نمائیم.:

۱- رسول خدا به علی (ع) فرمود: یا علی هر چه برایت املا می کنم بنویس (علی (ع) گوید: گفتیم: یا رسول الله (ص) آیا نسبت به من نگران هستی و خوف داری که فراموش کنم؟ فرمود: نه، از خدا خواسته ام که تو را حافظ (معارف و هر چیز دیگر) قرار دهد ولیکن بنویس برای امامان بعد از خودت که از فرزندان هستند و در امامت همانند تو بوده و شریک مسئولیت تو هستند^(۲)

۱ - المختصر الوجیز فی علوم الحدیث ص ۸۱ تالیف دکتر محمد عجاج الخطیب

۲ - قال رسول الله (ص): یا علی اکتب ما املی علیک، قلت: یا رسول الله (ص) اتخاف علی النسیان فقال: لا و قد

۲- رسول اکرم (ص) فرمود: هرگاه مومنی از دنیا برود و یک برگ کاغذی را که روی آن مسائل علم دین و آخرت نوشته شده باشد از خود به یادگار بگذارد در روز قیامت آن ورقه، میان آن شخص و آتش جهنم مانع و ساتری خواهد بود (۱)

۳- عمرو بن شعیب از پدر خود از جدش نقل می کند که به پیامبر (ص) عرض کردم: یا رسول الله (ص) آیا آنچه را که از شما می شنوم بنویسم؟ حضرت فرمود: بلی، گفتم: چه در خوشحالی و چه در حال ناراحتی (چه در خشنودی و چه در خشم همه را بنویسم)؟ فرمود: آری مسلماً من در تمامی حالات هرگز سخنی جز حق و حقیقت نمی گویم. (۲)

در سنن ابی داود تحت شماره (۳۶۴۶) درباره علم، بابی است در کتابت و نگارش علم، از عبدالله بن عمرو بن العاص، که گوید: من هر چه از رسول خدا می شنیدم می نوشتم و میخواستم آنها را حفظ کنم، قریش مرا از این کار باز داشتند و گفتند: آیا هر چه از پیامبر (ص) میشنوی می نویسی؟ در حالی که پیامبر هم یک انسان است، در خشم و خشنودی و رضا و غضب حرف میزند (و ممکن است در رضا و غضب مطالب غیر حق بگوید، آیا همه را مینویسی؟) از آن پس من از نگارش حدیث دست برداشتم، تا اینکه روزی این جریان را به پیامبر (ص) گفتم. آن حضرت با انگشت خود به دهان مبارکش اشاره کرد و فرمود: فوالذی نفسی بیده ما یخرج منه الا الحق = سوگند به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست از این دهان جز حرف حق صادر نمی شود (و هر چه خارج می شود فقط حق است) این حدیث را در تعلیقه جامع الاصول (ج ۸ ص ۲۵) حدیث حسن دانسته است (۳)

دعوت الله عزوجل ان یجعلک حافظاًولکن اکتب لشرکانک الائمة من ولدک (مجله نور علم شماره ۵ ص ۴۸ بنقل از جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۲۴)

۱- قال رسول الله (ص): المومن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلک الورقة یوم الفیامه سترأ فیما بینه و بین النار (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۶۸)

۲- قال قلت یا رسول الله (ص): اکتب کلما اسمع منک؟ قال (ص): نعم، قلت فی الرضا و الغضب؟ قال (ص) نعم، فانی لا اقول فی ذلک کله الا الحق (عوالی الثالی ج ۱ ص ۶۸ بنقل مجله نور علم شماره ۵)

۳- تاریخ فنون الحدیث النبوی ص ۲۹-۳۰ این حدیث را ابن القیم در کتاب « زاد المعاد » در ضمن کلام خود

این چهار حدیث جهت نمونه آورده شد. وگرنه کتب حدیثی عامه و خاصه از این قبیل روایات پر است طالبین میتوانند به کتاب تاریخ فنون النبوی ص ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و کتاب رجال نجاشی - تاسیس الشیعه - جامع احادیث الشیعه - المبادئ العامه - عوالی اللتالی - کتب اربعه شیعه و سفینه البحار و سنن مختلف و غیر آنها مراجعه نمایند.

«روایات نهی از نگارش حدیث»

موضوع اصلی مقاله درباره نقد و بررسی روایات نهی از نگارش و نشر و تدوین حدیث از سوی پیامبر (ص) می باشد که مخالفین نگارش حدیث، آنها را مستمسک و مستند خود قرار داده و از نشر و نگارش حدیث، بعد از رحلت پیامبر بزرگوار (ص) به شدت جلوگیری نمودند. ما عیناً این چند حدیث « نهی از نگارش » را مطرح، و سپس به بررسی و صحت و سقم آن می پردازیم انشاء الله تعالی :

۱- مسلم در صحیح خود شماره (۳۰۰۴) فی الزهد باب التثبّت فی الحدیث و احمد بن حنبل در مسند و دارمی (شیخ و استاد بخاری) و ترمذی و نسائی همه از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند، که آن حضرت فرمود: « چیزی از من ننویسید و هر که چیزی از من نوشته باید آن را محو و نابود سازد» و یا « چیزی از من ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن، نوشته پس آن را محو سازد، ولی از من حدیث نقل بکنید که اشکال ندارد و هر کس به زبان من دروغ ببندد، (و نسبت دروغ به من دهد) پس جایگاهش را در آتش مهیا و آماده سازد ». ^(۱) البته مسلم این حدیث را در

راجع به قصه فتح آورده است .

۱ - « لا تکتبوا عنی و من کتب عنی شیئاً فلیمحه » و یا « لا تکتبوا عنی و من کتب عنی غیر القرآن فلیمحه و حدثوا عنی و لاجرح و من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعداً من النار » صحیح مسلم رقم (۳۰۰۴) ... بنقل تاریخ فنون الحدیث

صحیح خود از ابوسعید خدری نقل کرده است.^(۱)

۲- از ابوهریره روایت شده که گفت: ما روزی احادیث را می نوشتیم که در آن حال پیامبر (ص) وارد شد و فرمود: چه می نویسید؟ گفتیم: احادیثی را که از شما شنیده ایم می نویسیم. فرمود: آیا کتاب و نوشته ای غیر از کتاب خدا می نویسید؟ آیا میدانید که امتهای گذشته گمراه نشدند مگر بوسیله همان نوشته هائی که با کتاب خدا با هم نوشتند؟^(۲)

۳- از ابوسعید خدری نقل شده که گوید: «جهد نبالنبی ان یاذن لنا فی الکتاب فلم یاذن لنا» = تلاش زیاد کردیم که پیامبر (ص) به ما اجازه نوشتن حدیث را بدهد، ولی آن حضرت اجازه نداد.^(۳) این سه نقل قول از دو نفر صحابی ۱- ابوسعید خدری ۲- ابوهریره، نقل شده است. اگر بخواهیم بطور اجمال بررسی کنیم برای هر شخص منصف روشن و واضح است که این سه نقل قول و نقلهای دیگری امثال اینها کوچکترین اعتباری در علم حدیث نمی تواند داشته باشد، زیرا: اولاً، نقلهای دیگری همانند سوزاندن اوراق حدیث توسط ابن مسعود و زید بن ثابت و یا افراد دیگر و همچنین محو کردن و شستن اوراق با آب، بعد از پیامبر (ص) همه و همه، به فرض صحت آنها عمل شخص آنها بوده که در اثر ترس و واهمه از جو خطرناکی بود که بعضیها ایجاد کرده بودند، وگرنه چرا زمان خود پیامبر (ص) این چنین اعمالی نقل نشده است. ما این قسمت را به فضل خداوند در مقاله جداگانه ای بررسی خواهیم کرد.

ثانیاً، احادیث ابوهریره، از نظر سستی و جعلی بودنش برای ائمه حدیث واضح و روشن است. بخصوص زمانی که با دهها حدیث دیگر تعارض داشته باشد. بنابراین حدیث ابوهریره واجد هیچگونه اعتباری نبوده و ارزش بحث را ندارد.

ثالثاً، روایت ابوسعید خدری هر چند که در نوع خود و نسبت به شخص راوی قابل قبول است

۱ - تاریخ فنون الحدیث النبوی ص ۲۸ - الاضواء علی السنة الحمیدیة ص ۴۶

۲ - المختصر الوجیز فی علوم الحدیث ص ۶۷ به نقل از تقیید العلم ص ۳۴

۳ - المختصر الوجیز فی علوم الحدیث ص ۶۷ به نقل از تقیید العلم ص ۳۴

ولی در این مورد نمیتوان آنرا پذیرفت ، چراکه روایات صحیح و معتبر فراوان با روایت ابوسعید تعارض صریح دارد ، و ما نمونه ای از آنها را قبلاً آوردیم که همگی حاکی از اذن و تشویق پیامبر (ص) به کتابت حدیث بود .

رابعاً ، در صورت پذیرفتن روایت ابوسعید خدری محظوراتی پیش می آید که باطل و مردودند ، مثلاً :

۱- خود پیامبر(ص) در این صورت، متهم به تضاد گوئی میشوند (العیاذ باللہ) . ۲- اهل بیت عصمت و طهارت در راس آنان علی (ع) که همواره با پیامبر بوده و خود آن حضرت ، احادیث را شخصاً و دائماً نوشته است متهم به دروغ میشوند (نعوذ باللہ) .

خامساً : چطور شد که علی (ع) و صحابه دیگر همواره با رسول خدا (ص) بودند، نهی پیامبر را نشنیدند ، و فقط در میان آنان ابوسعید شنید؟!

سادساً : این روایت از نظر سند مرفوع است که جزو روایات ضعیف است .

علاوه بر همه اینها به فرض صحیح بودن باید در مقابل آن همه روایات کتابت ، آن را توجیه کنیم که شاید در یک شرایط خاصی صادر شده و بعداً لغو شده یا اینکه نهی برای آن افراد بخصوصی بوده است ، نه برای همه مسلمانان و

آیا باز هم باید اصرار بورزیم که پیامبر (ص) از کتابت ، نهی فرموده است ؟ حقیقت و واقعیت این است که از پیامبر (ص) روایتی مبنی بر نهی نگارش نداریم و اگر به فرض ثابت شود که آن حضرت در این مورد بیانی داشته و از کتابت نهی فرموده قطعاً آن بیان در خصوص افراد لا ابالی که قرآن را با حدیث مخلوط کرده و خطر گمراهی برای آنان قطعی بوده است ، صادر شده است ، نه برای عموم صحابه که واجد شرایط بوده و خوف و گمراهی برای آنان و همچنین خوف التباس قرآن با حدیث توسط آنان وجود نداشته است

انسان وقتی بیشتر غور می کند ، به این حقیقت تلخ پی می برد که این داستان (نهی از کتابت حدیث) را فقط عده ای معلوم الحال برای مسائلی از قبیل منافع شخصی ، گروهی و سیاسی ، از ناحیه خودشان ساخته و پرداخته اند و مع الاسف با کمال گستاخی این دروغ را به ساحت قدس

پیامبر (ص) هم نسبت داده اند زهی بیش‌رمی و رسوائی !! واگر نه کدام نهی؟! کدام ممنوعیت؟! به نظر میرسد که آن عده کذائی وقتی ملاحظه کردند که اکثر احادیث منقوله از رسول اکرم (ص) حداقل ۵۰ یا ۶۰ در صد آنها در منقبت اهل بیت عصمت (ع) است تصمیم گرفتند که با تمام توان از گسترش این احادیث جلوگیری کنند، زیرا اگر این احادیث در میان جامعه منتشر میشد، به صلاح برخی از جریان‌ات آن روز نبود، که فعلاً مجال پرداختن به آن نمی باشد. آنچه که بنظر میرسد و مدارک و منابع، آن را تقویت میکند این است که بیشترین ممانعتها و جلوگیریها از نگارش و نشر حدیث، در زمان معاویه انجام گرفته است. ما بعد از بررسی اعمال مخالفین نگارش حدیث به بررسی اجمالی آن خواهیم پرداخت

« اعمال مخالفین نگارش حدیث »

اعمال و رفتار مخالفین، نسبت به منع نگارش و نشر احادیث پیامبر (ص) از جهاتی قابل بحث است:

۱- اعمال مخالفین با نگارش حدیث، با برخی از آیات قرآن سازگار نیست: ((الف - ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (حشر ۷) یعنی هر چه پیامبر (ص) آورده بگیریید و از هر چه نهی فرموده خودداری کنید.

ب - اطیعوا الله و اطیعوا الرسول (نساء ۵۹) یعنی از خدا و پیامبر اطاعت کنید))، زیرا بر اساس آیات فوق و نظایر آن هر آنچه را که پیامبر دستور دهد و بیان فرماید مسلمین موظفند آن را فرا گرفته و بدان عمل نمایند. و شکی نیست که قسمت زیادی از دستورات اسلام توسط خود آن حضرت به وسیله گفتار و عمل و تقریرش (سنت) به مردم رسیده است. این آیات دلالت دارد بر اینکه: اطاعت از پیامبر (ص) و عمل بدستورات او بدون هیچ قید و شرطی در تمامی عصرها و نسلها ثابت و واجب و پایدار است بنابراین سخنان آن حضرت اگرچه از طریق احادیث هم باشد برای مسلمانان عموماً حجت است.

۲- اعمال مخالفین نگارش حدیث با روایات متعددی که از شخص پیامبر در مورد نقل و نشر و

ثبت و ضبط و کتابت احادیث و مجموعه سنت گرامیش آمده و ما در صفحات قبل چند حدیث به عنوان نمونه آوردیم، مخالفت دارد بعنوان نمونه نیز پیام آن حضرت در حجة الوداع، معاشر الناس!..... و كل حلال دللتكم عليه، او حرام نهیتکم عنه فانی لم ارجع عن ذلك و لم ابدل: مردم شما را به حلال امر و از حرام نهی نمودم، بدانید در این احکام تغییر و تبدیلی نیست. (۱)

۳- آیاتی که پیرامون احکام وجود دارد بنا بر قول مشهور پانصد آیه می باشد و شامل تمامی مسائل و احکام مورد نیاز جامعه اسلامی نمی باشد، و از طرفی آیات قرآن، احکام را بصورت کلی و عام ذکر نموده که هر کدام از آیات نیازمند به توضیح و تبیین و تفسیر و محتاج خصوصیات و شرایط و قیود مختص بخود می باشد و خود قرآن کریم این توضیح را به عهده شخص رسول اکرم (ص) قرار داده و می فرماید و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم (۲). و خود پیامبر (ص) نیز برای آموزش مسلمانان دقیقاً دستوراتی می دهد که: الف - صلوا کما رأیتمونی اصلی: (۳) آنگونه که من نماز میخوانم شما نماز بر پای دارید.

ب - خذوا عنی مناسککم (۴): اعمال و افعال حج را از من بیاموزید. و صدها نمونه دیگر که در کتب معتبر شیعه و سنی آمده است و آموزش اعتقادی و عملی مسلمانان رسماً بر عهده پیامبر گذاشته شد و بر این اساس، پیامبر و جوب پیروی و اتخاذ روش عملی را به راه و رسم خویش دستور میدهند.

۴- جلوگیری از نقل و نشر احادیث باعث گردید بعدها فقها و علما که برای استنباط احکام نیازمند احادیث پیامبر (ص) بودند، در هنگام مراجعه به آنها دچار مشکلاتی شوند زیرا هر فردی تعدادی از احادیث منقول را می پذیرفت و تعدادی را نادرست یا مجهول یا جعلی می دانسته و رد می نمود.

۵- این عمل ناشایست مخالفین باعث گردید تا مسلمانان از تفسیر واقعی قسمتی از آیات قرآن

۲- سوره نحل ۴۴

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۸۱

۴- صحیح مسلم کتاب الحج

۳- صحیح بخاری ۱ کتاب الصلاة

محروم شوند، و با حقایق و معارف اسلامی آنطور که باید آشنا شوند، آشنا نگردند. زیرا پیامبر بخاطر ارتباط با وحی حقایق عالیه و مفاهیم حقیقیه را در قالب احادیث و روایات برای مردم بیان می فرمود، پس با منع نقل و نشر احادیث، مردم از این نعمت محروم شده‌اند.

۶- در پی آتش زدن به اوراق احادیث پیامبر (ص) مسلمانان نقل و نشر احادیث را کنار گذاشته و فقط به قرآن صامت (بدون سنت و عترت) توجه نمودند. و همین عدم توجه به سنت و عترت بود که مسلمانان به چنان سرنوشتی مبتلا گردیدند و زیانهای غیر قابل جبرانی متوجه جامعه اسلامی گردید و راه جعل حدیث و دروغ و تهمت به نیکان و ابرار و نسبتهای مدح و ثنای دروغین به فساق و اشرار، باز شد که به قسمتهایی از آنها در صفحات پیش در رفتار مخالفین اشاره نمودیم و در صفحات آینده به رفتار و اعمال ننگین معاویه از قول ابن ابی الحدید اشاره خواهیم نمود.

و ملاحظه خواهد شد که چگونه معاویه، احادیث مربوط به فضایل و مناقب علی (ع) و اهل بیت عصمت پیامبر (ص) را شدیداً ممنوع نموده ولی برای جعل احادیث دروغینی در فضل بعضی افراد چقدر تشویقها و جائزه ها می دهد؟! همچنانکه قبلاً در صفحات گذشته و همین جزوه اشاره شده، اینجا نیز به لحاظ ضرورت تکرار می کنیم که علت ممانعت و جلوگیری مخالفین از نشر و تدوین حدیث شاید این بود که آنها می دیدند صدها حدیث در مناقب علی و اهل بیتش (ع) از رسول اکرم (ص) وارد شده است، اگر بخواهند همه احادیث را اجازه نشر دهند در این صورت رقیبشان علی و اهل بیتش (ع) پیروز خواهند شد و اگر احادیث را تفکیک نمایند و به نشر احادیث غیر فضائل علی و اهلبیتش (ع) اجازه دهند در این صورت با مخالفت سر سخت همه صحابه روبرو خواهند شد لذا بهترین راه برای آنان همان است که احادیث را بطور کلی ممنوع بسازند، و ساختند و بالاخره رفته رفته بعد از چندین سال زمینه را طوری هموار کردند که معاویه با گستاخی تمام نه تنها این تفکیک را قایل شد بلکه دست به ساختن و جعل احادیث به نفع بعضی ها و بر ضد علی و اهل بیتش (ع) زد و تمامی فضائل اهل بیت را ممنوع و بجای آن رذایل و لعن و نفرین جعل نمود و در تمام شهرهای کشور اجرا کرد.

آیا مخالفین نگارش حدیث برای رفتار خود دلیلی داشتند؟

مخالفین نگارش حدیث به جز دو یا سه روایت مرفوع (روایت ابوسعید که علمای اهل سنت آن را به کرات نقل کرده اند و روایت ابوهریره که در میان تمامی مسلمین معلوم الحال است) کدام روایت و سند محکم دیگری از پیامبر (ص) در اختیار دارند که این قدر، باتدوین و نشر و نگارش حدیث، مخالفت کردند، و در طول سالهای متمادی تا زمان عمرین عبدالعزیز، آثار ارزنده پیامبر (ص) را در سینه هاجس کرده و از بسین بردند؟! و محققاً بعضی از مخالفین در عمل خود، برخلاف جهت خواسته اکثر صحابه قدم برداشتند، زیرا در آن جلسه‌ای که تشکیل دادند همه صحابه گفتند که: حدیث نوشته شود، ولی یکی از آنها بعد از مدتی آمد و گفت: که من می‌خواستم حدیث و سنن را بنویسم، اما اقوام گذشته و اعمال آنها به یاد آمد که آنان کتاب خدا را فراموش کرده و کتابهای دیگری نوشتند، فلذا به هلاکت افتادند.^(۱) این عمل را می‌توان مصداق عینی ((اجتهاد در مقابل نص)) نامید، زیرا این همه توصیه پیامبر (ص) به حفظ و نگهداری و نگارش حدیث و عمل اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در رأس آنان امیرالمومنین (ع) و همچنین عمل عده دیگری از صحابه مانند عبدالله بن عمرو بن العاص و دیگران در مورد نگارش حدیث، قطعاً هرگونه عذرو بهانه را از انسان می‌گیرد، و توجیحات بی اساس را رد می‌کند.

دو نکته: ۱- اگر واقعاً از سوی پیامبر (ص) برای نگارش حدیث نهی و منعی وارد شده بود، پس صحابه یعنی بزرگان اهل حل و عقد با چه حسابی همگی گفتند: ((احادیث نوشته شود= فاشار و اعلیه ان یکتبها...)). آیا آنها صراحتاً با نهی پیامبر (ص) مخالفت کردند؟!

۲- آن فردی که در جلسه نظر نداد، ولی بعد از یک ماه، خداوند به دل او انداخت که تصمیم به ممنوعیت بگیرد و صریحاً منع و نهی از نگارش را به خودش نسبت می‌دهد و هرگز صحبت از نهی پیامبر (ص) در میان نبود پس برای انسان، این اطمینان حاصل می‌شود که اصلاً از رسول خدا (ص)

نهی و منعی نسبت به نگارش حدیث وجود نداشته است، بلکه دستهای مرموزی به علل گوناگون، احادیث نهی از نگارش را ساخته و پرداخته و به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند.

((دو احتمال در مسأله))

در اینجا دو احتمال به نظر می‌رسد:

۱- احتمال اول: همان مطالب گذشته است که « مسأله منع نگارش و نشر و تدوین حدیث، از بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) شروع شده و تا پایان دوران معاویه ادامه داشته، منتها معاویه در این زمینه سنگ تمام گذاشته است.

۲- احتمال دوم: اینکه « تمامی این داستانها و نقلها و روایات در مسأله منع نشر و نگارش را معاویه و خیر سازان او جعل نموده و به برخی افراد نسبت دادند و گرنه قبل از معاویه، بین اصحاب اینچنین اختلافی درباره نگارش حدیث مشاهده نمی‌شود». این احتمال (دوم)، با توجه به وجود قرائن و شواهد و با عنایت به اظهار نظر برخی از محققین معاصر که قرائن زیادی ارائه می‌دهد بر انسان، قوی، مینماید و ظن انسان را به احتمال دوم تقویت میکند که معاویه و دستگاه خیر سازی او برای کوبیدن اهل بیت با ایجاد دو دستگی و تفرقه بین مسلمانان، این داستانها را درست و ساخته و پرداخته و تنظیم نموده‌اند.

«اعمال و رفتار معاویه با حدیث»

معاویه از طرفی از نشر و تدوین احادیثی که درباره فضائل اهل بیت (ع) بخصوص امیر المومنین (ع) بود، جلوگیری بعمل آورد، و از سوی دیگر به جعل و وضع احادیث، برای فضایل صحابه بخصوص بنی امیه اقدام نمود. مدائنی در کتاب «الاحداث» می‌گوید که معاویه پس از استیلا یافتن بر قدرت به نمایندگان و استناداران خود دستور داد و بخشنامه صادر کرد که « من از کسی که در فضایل و مناقب علی ابن ابی طالب و اهل بیت او سخن بگوید و روایت نقل کند بیزارم». مردم کوفه

بیشتر از همه مردم به این خاطر، ناراحتی و عذاب دیدند^(۱).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از کتاب «الاحداث» مدائنی می گوید: پس از صدور بخشنامه معاویه به کارگزارانش: (من از کسی که در فضایل و مناقب علی ابن ابی طالب و اهل بیت او سخن بگوید و روایت نقل کند بیزارم) بازار جعل و تهمت و سب و لعن علی (ع) در نقاط وسیع مملکت اسلامی رواج یافت، بطوری که خطبا در بالای منابر آن حضرت را لعن می نمودند و از او تبری می جستند.

و در این زمینه گرفتاری مردم کوفه بخاطر علاقه و دوستی خاصی که نسبت به علی و خاندانش داشتند. بیشتر از دیگران بود. فشار و تهمت نسبت به کوفی ها رواج بیشتری پیدا کرد.

مدائنی می افزاید: معاویه به فرماندارانش دستور داد که شهادت شیعیان علی و خاندان او را قبول نکنند و مراقب باشند که اگر از پیروان و طرفداران بزرگان بنی امیه و کسانی که فضائل و مناقب آنها را نقل می کنند پیدا شدند در مجالس رسمی مورد احترام قرار دهند و دراکرام و احترامشان کوتاهی نکنند و ... تا آنجا که مدائنی گوید: معاویه به فرماندارانش دستوراتی را (مبنی بر سب و لعن علی (ع) و تکریم از کسانی که فضائل بنی امیه را نقل می کنند) صادر کرد، و این فرمان توسط فرمانداران برای مردم خوانده شد و مطالب آن در میان مردم منتشر گردید. بلافاصله احادیث فراوانی در فضائل صحابه و بنی امیه نقل گردید تا جایی که این احادیث ساختگی در منبرها و خطبه های نماز برای مردم خوانده میشد و به مسلمانان دستو داده شد که این احادیث را به فرزندان خود بیاموزند.

مقدار زیادی از این فضائل ساختگی را به اطفال خود آموختند تا مانند آیات قرآن آنها را حفظ نمایند. حتی به زنان و دختران و خدمتکاران این احادیث جعلی را آموختند^(۲).

مدائنی اضافه میکند که عراقیها عموماً و کوفی ها خصوصاً مصیبتی بزرگتر از این ندیده بودند،

۱ - مقدمه مرات المقول ص ۳۴

۲ - ابن ابی الحدید - شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴-۴۶

زیرا شیعیان علی (ع) در ترس و وحشت عجیبی بسر می بردند، بطوریکه وقتی دو نفر از شیعیان به خانه همدیگر می رفتند صاحب خانه از ترسش و ترس از غلامش حاضر نبود به میهمانش مطلبی بگوید، مگر پس از اینکه از غلامش عهد و پیمان می گرفت که رازش را فاش نکند و این مطالب را جایی نقل نکند. این وضع سبب شده که محدثین ریاکار و حدیث سازان بی ایمان بتوانند درباره علی و خاندانش (ع) احادیث دروغ فراوان و تهمت‌های ناروا جعل کنند و درباره فضائل خلفا و معاویه حدیث نقل کنند. به مرور زمان این احادیث جعلی بدست افراد متدین افتاد که اهل دروغ و بهتان نبودند ولی بخاطر سادگی و حسن نیت همان احادیث ساختگی را قبول نموده و به دیگران نقل می کردند، در صورتی که اگر به بطلان و ساختگی بودن آن احادیث پی می بردند، از پذیرفتن و نقل آن خود داری می کردند.^(۱) معاویه پس از موفق شدن در امر حدیث سازی باز به استناداران خود دستور داد که: مراقب باشید هر کس متهم به دوستی علی و خاندان او باشد و کوچکترین دلیل بر این اتهام یافت شود اسم او را از دفتر حقوق محو کنید. سپس زیاد بن سمیه را به عراق گماشت و از آن پس کشتار شیعیان به بهانه های واهی شروع شد^(۲)

«نمونه دیگر از رفتار ضد اسلامی و الهی معاویه»

در سفری که معاویه از شام به مدینه رفت ابن عباس را خواست و میان آنان سخنانی رد و بدل شد از جمله معاویه گفت: ای پسر عباس من به شهرها و بلاد نوشته ام که مردم زبان از ذکر مناقب و فضائل علی (ع) فرو بندند، تو نیز باید زبان خود را نگهداری و در این خصوص سخنی نگوئی. عبدالله بن عباس گفت: ای معاویه آیا ما را از قرائت قرآن منع می کنی؟ معاویه گفت: نه، منع نمی کنم. ابن عباس گفت: آیا از تاویل قرآن ما را منع می کنی؟ گفت: آری، قرآن بخوان ولی آن را تاویل

۱ - ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴ تا ۴۶ و شرح ابن ابی الحدید چاپ مشترک (دارالمعروفه).

دارالکتب العربی - داراحیاء التراث العربی) بیروت در چهار مجلدی بیروت ج ۳ ص ۱۵

مکن. ابن عباس گفت: کدام واجب تر است؟ خواندن قرآن یا عمل کردن به احکام آن؟ معاویه گفت: عمل کردن به احکام آن. ابن عباس گفت: اگر کسی نداند خداوند از کلمات قرآن چه خواسته است، چگونه میتواند عمل کند؟ معاویه گفت: معنی قرآن را از کسی که تاویل می کند سوال کن، ولی نه تاویلی که تو و خانواده ات (بنی هاشم) می کنید؟ ابن عباس فرمود: ای معاویه قرآن بر خانواده ما نازل شده است، تو می گوئی معنی آن را از آل ابی سفیان و آل ابی معیط پیرسم؟ معاویه گفت: مرا با فامیل آل ابی معیط مقرون می سازی؟ ابن عباس فرمود: آری، بخاطر اینکه مردم را از عمل کردن به قرآن منع می کنی. آیا ما را نهی می کنی که خدا را به حکم قرآن اطاعت کنیم و از عمل کردن به حلال و حرام قرآن باز می داری؟ در حالیکه اگر امت سوال نکنند از معنای قرآن و مراد آن را ندانند در امر دین به هلاکت میرسند و گمراه می گردند. معاویه گفت: قرآن را تلاوت کنید، تاویل هم بکنید ولی آن چه را خدا در باره شما نازل کرده است به مردم نگوئید. در اینجا ابن عباس این آیه را خواند: «یریدون لیطفنوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون»^(۱) کافران میخواهند تا نور خدا را با گفتارهای باطل (و مسخره و اهانت و غیر آنها) خاموش کنند، ولیکن خداوند نور خود (شرع مقدس و کتاب وحی و حکمت کامل خود و حجت های خداوند) را هر چند کافران خوش ندارند، تمام و کمال نگاه خواهد داشت «معاویه گفت: ای پسر عباس آرام باش و زبان از گفتن این گونه سخنان نگاهدار، و اگر ناچار به گفتن باشی چنان بگو که آشکار نباشد و مردم نشنوند. این، بگفت و به سرای خویش رفت و صد هزار درهم و به قولی پنجاه هزار درهم برای ابن عباس فرستاد. به دنبال آن فرمان داد منادی در کوچه و بازار مدینه ندا کند: «از عهد و امان معاویه بیرون است. کسی که حدیثی در مناقب علی و خانواده اش روایت کند» سپس دستور داد بخشنامه کنند تا در هر مکانی خطیبی به منبر بالا رود و علی (ع) را لعنت کند، و از وی بیزاری جوید و خاندانش را نفرین نماید^(۲) ابن ابی الحدید می نویسد: ابن عرفه، معروف به نقطویه که از اکابر محدثین است در

۱ - سوره صف آیه ۸

۲ - کتاب سیر حدیث در اسلام تالیف آقای سید احمد میر خانی ص ۶۳

تاریخ خود خیری را نقل می‌کند که مناسب با این مورد است، و آن این است: «تمامی این بهتانها در دوران بنی امیه جهت تقرب به آنها اعمال میشد، و بر بنی هاشم جنایاتی کردند که سابقه نداشت»^(۱).

«نتیجه نهائی»

آنچه بنظر میرسد، این است که احتمال دوم در مساله (تمامی این داستانها و نقلها و روایات منع نگارش را معاویه و خبر سازان او جعل نموده اند وگرنه قبل از معاویه بین اصحاب چنین اختلافی مشاهده نمی‌شود) با شواهد و قرائن مقرون است تحلیل این بحث نیاز به کتاب بزرگی دارد، و در این مقال نمی‌گنجد، و اجمالاً میتوان اشاره کرد که: اولاً: همانطور که نقل شده «اقلوا الروایة عن رسول الله الا فیما یعمل به»^(۲) = روایت از پیامبر (ص) را جز در مواردی که عمل شده کم بکنید، احادیث عمل شده آزاد گذارده شده بود، و آن احادیث مربوط به نماز، روزه، حج، و دیگر احادیثی که درباره احکام و واجبات و فرائض و مستحبات و بعضی سنن بودند که آزاد بودند ولی غیر آنها ممنوع اعلام شده بود. تازه این ممنوعیت هنوز محل بحث است و معلوم نیست احادیث غیر (احکام و فرائض و.....) چه نوع احادیثی بودند؟ یعنی با توجه به احتمال دوم (که مساله منع از نگارش از جعلیات دستگاه معاویه بود) انسان در کل مطالب و روایات نهی از نگارش و داستانها و نقلها، تردید جدی می‌نماید، و دلایل ارائه شده برای نهی از نگارش نیز آن چنان دلیلی نیستند که انسان را قانع کند.

البته دستور العملهایی مانند «اقلوا الروایة» = روایت را کم بگوئید «واقعا در مورد افرادی مثل ابوهریره لازم بوده که تذکر داده شود، که هر کذب و دروغی را به پیامبر (ص) نسبت ندهند، و شاید

۱ - شرح نهج البلاغه (۴۴-۴۶) و ج ۳ ص ۱۶-۱۵ چهار مجلدی طبع دار احیاء التراث العربی

۲ - البدایه النهایه لابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷ به نقل (تدوین السنة الشریفه) ص ۴۷۶

این چنین دستورها به تدریج بنام «منع حدیث» بطور کلی شایع شده است. به هر حال این موضوع بررسی کلی را لازم دارد.

ثانیاً: احتمال می‌رود که آن همه شایعات و هیاهویی که در مورد «نهی از کتابت» راه انداخته اند اکثر اینها را دستگاه بنی امیه ساخته و به صحابه و در نهایت به پیامبر (ص) نسبت داده، و صاحبان جوامع حدیث هم بعدها، به همین شکل نقل کرده اند.

ثالثاً: طرفداران اهل بیت در این رابطه هیچگونه حدیثی بنام «نهی از کتابت» را نقل نکرده اند اگر حدیثی در این رابطه وجود داشت اهل بیت (ع) اولی و احق بودند که آن را نقل کنند.

رابعاً: کلامی که در زمان بیماری پیامبر (ص) توسط یکی از اطرافیان گفته شد «حسبنا کتاب الله» نه تنها کلامی قابل استناد برای منع نگارش نمی‌تواند باشد، بلکه این کلام روح رسول الله را آزرده و ناراحت کرد. و خود این کلام یکی از دلایل ساختگی روایات منع نگارش بوده و نشانی از توطئه بزرگ می‌باشد که بر علیه اهل بیت (ع) تدارک دیده بودند. این کلام جسارت آمیز بعدها به دیگر مخالفین منسوب شده و کلام را بدین ترتیب کاملش کرده اند که: «لا تحدثوا عن رسول الله شیئا فمن سألکم فقولوا: بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلوا حلاله و حرّموا حرامه = چیزی از پیامبر (ص) نقل نکنید و هر کس از شما چیزی پرسید بگوئید بین ما و شما کتاب خدا است پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید»^(۱). پس تا اینجا ثابت گردید که روایاتی بنام «روایات نهی از نگارش» یک افسانه ای بیش نیست. این چنین روایاتی از پیامبر اسلام (ص) به اثبات نرسیده است بلکه بنا بر احتمال اول حق این است که این چنین مخالفت با نشر احادیث را اصحاب با سلیقه خود درست کرده و از نگارش حدیث بنا به مصالح فردی و گروهی خودشان ممانعت کرده اند. و بنا بر احتمال دوم توضیح دادیم که تمامی این احادیث «نهی از نگارش حدیث و برخی داستانها و نقلها و سوزاندن اوراق حدیث و امثال اینها» را معاویه و دستگاه حدیث سازی او ساخته و به پیامبر هم نسبت داده اند. مولف دانشمند و گرانقدر کتاب «تدوین السنة الشریفه» در این رابطه مطالب بسیار

ارزنده ای ارائه داده است و موضوع احتمال دوم را نیز میتوان از همان کتاب فهمید و صلی اله علی محمد و اله الطاهرین .

علی مزارعی

مدرس الهیات و معارف اسلامی

واژه شناسی قرآن

بررسی و پژوهشی در کلمات «بشر» «آدم» و «انسان» از نظر قرآن کریم

در بررسی آیات قرآن با توجه به فرهنگ لغات قرآنی و معانی و توضیحاتی که برای کلمات بشر ، آدم و انسان بیان گردیده به نکاتی پی می بریم که ذیلاً بشرح آنها می پردازیم ،ابتدا کلمه (بشر) را مورد بررسی قرار میدهیم .

بشر = راغب اصفهانی در مفردات می گوید : بشره و بشر ظاهر پوست بدن است و به انسان از آن جهت بشر گفته اند که پوستش از میان موها آشکار و نمودار است ، بر خلاف حیوانات که پشم و کرک و مو ، پوست بدنشان را مستور کرده است .

طبرسی (رحمة اله علیه) در مجمع البیان گوید : بشر جمع بشره و آن ظاهر پوست بدن انسان است . در قاموس بشر را انسان و ظاهر پوست بدن معرفی کرده است .

در اقرب الوارد گوید : بشره یعنی ظاهر پوست و جمع آن بشر است و در کتاب « التحقیق فی کلمات القرآن الکریم » تالیف حسن مصطفوی میگوید : بشره و بشر ظاهر پوست انسان است و بشره زمین نیز سطح آن است که گیاه از آن می روید. کلمه « بشر » بیست و شش مورد و کلمه « بشرأً » ده مورد و کلمه « بشرین » یک مورد در قرآن بکار رفته است .

در قرآن کریم هر جا که از انسان جسد و شکل ظاهری مراد بوده لفظ بشر بکار رفته است مانند آیات زیر

و هو الذی خلق من الماء بشراً (فرقان آیه ۵۴) خدا آن کسی است که از آب بشری آفرید.
انی خالق بشراً من طین (ص آیه ۷۱) همانا من بشری را از گل خلق کردم .
انما انا بشر مثلکم (فصلت آیه ۶) همانا من بشری مثل شما هستم .
قالوا ان اتم الا بشر مثلنا ... (ابراهیم آیه ۱۰) کافران گفتند ما شما پیامبران را مثل خود بشری بیش
نمیدانیم

هل هذا الا بشر مثلکم ... (انبیاء آیه ۳) مردم ستمکار می گویند آیا این شخص پیامبر (ص) که
خبر از قیامت میدهد جز آنکه بشری مانند شماست .

و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت فهم الخالدون (انبیاء آیه ۳۴) و ما به هیچ بشری
قبل از تو عمر ابدی ندادیم (تا بتو بدهیم) آیا با آنکه تو خواهی مرد دیگران به دنیا همیشه زنده مانند
؟

ما هذا الا بشر مثلکم ... (مومنون آیه ۲۴ و ۳۳) کافران گفتند: که این شخص بشری مانند شما
بیش نیست

و در موارد دیگر نیز هر جا که کلمه (بشر) بکار رفته مقصود جسد و شکل ظاهری انسان بوده
است .

در قرآن «بشر» در مقابل موجودات زنده زمین و همچنین ملائکه آمده است بر خلاف «انسان» که
در مقابل «جن» قرار می گیرد ولی «بشر» در مقابل «جن» قرار نگرفته است . به آیه ۳۱ سوره یوسف
توجه فرمائید .

قلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا الا ملک کریم

زنان مصر گفتند تبارک الله که این پسر «بشر» نیست بلکه فرشته بزرگ حسن و زیبائیت .

بشارت و بشری : خبر مسرت بخش را گویند.

طبرسی و راغب می گویند : چون کسی خبر مسرت بخشی را بشنود اثر آن شادی در پوست

صورتش آشکار می گردد مثل آیه و ما جعله الله الا بشری لكم و لتطمئن قلوبکم به^(۱) و خدا آن فرشتگان را نفرستاد مگر برای اینکه به شما مژده فتح و پیروزی دهند و دل شما را به نصرت خدا مطمئن کنند

کلمه بشارت در خبر اندهگین نیز بکار رفته است مانند: بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیماً^(۲) به منافقین بشارت و مژده بده که برای آنها عذاب دردناکی فراهم شده است. استبشار بمعنی طلب شادی و یافتن یا دانستن چیزی است که انسان را شاد می کند مثل: و یتبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم و لا هم یحزنون^(۳) شهدا درباره کسانی که هنوز به آنها نپیوسته اند شاد مانند که برای آنها خوف و حزن و اندوهی نیست.

بشیر: مژده دهنده و جمع آن بشر بر وزن قفل است مثل و هو الذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته^(۴) و خدا آن کسی است که بادهای را پیش از رحمت خود (باران) مژده دهنده فرستاده است این بود مختصری در مورد واژه «بشر» و مشتقات آن.

بررسی کلمه «آدم» بشرح زیر است

«آدم» کلمه ایست غیر عربی (دخیل) این کلمه بیست و پنج بار در قرآن بکار رفته است هفده (۱۷) مورد «آدم» و در هشت مورد «بنی آدم» است اکثر اهل لغت و تفسیر آنرا علم شخص گرفته و نام یک فرد گفته اند، عده ای هم آنرا مثل «بشر» و «انسان» علم نوع دانسته اند دسته دوم بااستناد به آیات زیر آنرا علم نوع دانسته اند مثل:

۲ - نساء آیه ۱۳۸

۱ - آل عمران آیه ۱۲۶

۴ - فرقان آیه ۴۸

۳ - آل عمران آیه ۱۷۰

واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه ، قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك قال اني اعلم ما لا تعلمون ○ و علم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال أنبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين ○ قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم ○ قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما كنتم تكتمون ○ (۱)

آنگاه که پروردگار به فرشتگان فرمود: من در زمین «خليفة» خواهم گماشت، گفتند پروردگارا آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها ریزند و حال آنکه ما خود ترا تسبیح و تقدیس می کنیم، خداوند فرمود من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمیدانید. و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد و آنگاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود اگر شما در دعوی خود صادق هستید اسماء اینان را بیان کنید.

فرشتگان عرضه داشتند ای خدای پاک و منزّه ما نمی دانیم جزء آنچه تو به ما تعلیم فرمودی، توئی دانا و حکیم خداوند فرمود: ای آدم ملائکه را بحقایق این اسماء آگاه ساز، چون (آدم) آنان را آگاه ساخت خدا فرمود ای فرشتگان اکنون دانستید که من به غیب آسمانها و زمین دانا و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاهم.

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر و كان من الكافرين (۲)
چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر شیطان که ابا کرد و تکبر ورزید و از گروه کافران گردید.

در آیات فوق صحبت از خلافت بشر است بدیهی است که منظور خلافت یک فرد نیست و گر نه « یفسد فیها و یسفک الدماء » و تصدیق آن از جانب خدا درست نبود از یک نفر به تنهایی که نفر دیگر نبوده باشد سفک دما و فساد متصور نیست!

اگر بگوئیم ضمیر عرضهم به آدم راجع است و مراد از هولا نیز آدم می باشد در این صورت آدم «علم نوع» است یا لاقلاً از آن نوع استفاده میشود یعنی خدا نامها را به آدم آموخت آنگاه آدمها را به ملائکه نشان داد و فرمود:

از نامهای اینان به من خیر دهید (کارهاییکه اینان می کنند، بکنید) و مراد از تعلیم اسماء ظاهراً استعداد و قابلیت انسان است برای کارهاییکه از ملائکه ساخته نیست و اظهار عجز ملائکه هم از این جهت بوده که گفتند: لا علم لنا الا ما علمتنا (ما نمی دانیم جز آنچه تو خود بما تعلیم فرموده ای) و گرنه می گفتند خدایا آنچه در پنهانی به آدم آموخته ای به ما هم بیاموز تا خبر دهیم، ولی ملائکه دیدند آنها طوری آفریده شده اند که کار آدمیان از آنها میسر نیست، و این امر سبب خضوع و سجده آنان گردید و به لیاقت آدم در خلافت اعتراف کردند^(۱)

و اگر بگوئیم ضمیر «اسمائهم» در هر دو جا به «ملائکه» راجع است مراد آن میشود که آدم نامهای ملائکه را به خودشان خبر داد، قهراً در این صورت منظور همان نسیح بحمدک و تقدس لک بدست می آید که آدم آن کلمات را گفت، ملائکه دیدند این موجود ارضی هم به آنچه آنها می گویند قادر است هم به اسماء دیگر

از جمله « و نحن نسیح بحمدک و تقدس لک » بدست می آید که ملائکه می گفتند: خدایا اگر مقصودت از خلیفه» تسبیح و تقدیس است ما آنها را انجام میدهیم و یا مقصودشان از آن اطاعت بود یعنی ما پیوسته در طاعت و فرمان تو هستیم. (همان منبع ص ۴۰)

همچنین در آیه « ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین »^(۲)

همانا شما آدمیان را بیافریدیم و آنگاه که بدین صورت کامل آراستیم فرشتگان را به سجده آدم مامور کردیم همه سجده کردند جز شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود (یعنی در حقیقت از نوع فرشتگان نبود) « قاموس قرآن جلد ۱ ص ۴۰ »

در این آیه، اول خلقت و سپس تصویر، آن هم اضافه به ضمیر، «کم» ذکر شده، سپس موضوع سجده به میان آمده در این صورت لفظ آدم یا «علم نوع» است مثل (انسان) و (بشر) یا لااقل فرزندان در خلقت او در نظرند و اگر نه اضافه به ضمیر «کم» معنی نداشت. لذا سجود ملائکه و خضوع آنها برای «آدم» نه بخاطر خصوصیات شخص آدم، از این جهت که او چون آدم است انجام گرفته، بلکه بخاطر خلیفه الهی و مقامات و صفات نفسانی و فطری و روحی او بوده است (التحقیق فی کلمات القرآن ج ۱ ص ۴۰)

به این ترتیب معنی تعلیم اسماء به «آدم» روشن می‌گردد زیرا این موضوع بیان یک امر تکوینی است. که به استعداد فکری و قرار داد تکوینی الهی بر می‌گردد. و این که «آدم» آئینه تمام‌نمای اسماء و صفات خدای متعال و جامعیت کامله او را می‌رساند. (همان منبع) دشمنی و عداوت شیطان هم برای آدم چه از جهت شخص آدم و یا نوع آدمیان و بنی آدم بر همین اساس روشن می‌گردد که «آدم» مظهر خداست و شیطان هم مظهر استکبار و شیطنت و مصداق قهر و غضب الهی و رانده شده از درگاه خدای سبحان می‌باشد، پس این دشمنی بین انسان و شیطان یا بین آدم و شیطان یک امر طبیعی و قهری است. ان الشیطان للانسان عدو مبین^(۱)

دشمنی شیطان بر آدمیان و انسان بسیار آشکار است (همان منبع ص ۴۰)

در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» آمده است که، کلمه «آدم» در آیات قرآن کریم در مواردی بکار رفته است که متذکر به فطرت اصلی الهی و فطرت سالم، صاف و خلقت پاک، طاهر و خالص «آدم» است و به مناسبت همین فطرت صالح و پاک است که خدای سبحان در مورد «آدم» می‌فرماید:

انی جاعل فی الارض خلیفه لازمه مقام خلیفه الهی داشتن روح پاک و طیب و طاهر است، بر خلاف کلمات «بشر» و «انسان» که کاربرد آنها بر اساس اعتبارات عرضی و ثانوی و به تناسب وضعیت وجودی و خلقتی آنها است^(۲)

آیه ۷۰ سوره اسرا می فرماید: ولقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً

و ما فرزندان آدم را بسیارگرامی داشتیم و آنها را بر مرکب خشکی و دریا سوار کردیم، (جهان جسم و جان رامسخر آدم قرار دادیم). و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود، آنها را برتری و فضیلت بخشیدیم.

بنی آدم در میانه سایر موجودات عالم به خصیصه ای اختصاص یافته و بخاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلی است که بوسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می دهد (ترجمه تفسیر المیزان ۲۰ جلدی ج ۳ ص ۲۶۲)

آیه شریفه کرامت و بزرگواری و بلند مرتبه بودن آدم و بنی آدم را بر سایر موجودات بیان می فرماید که اینگونه تعابیر در مورد «بشر» و «انسان» وجود ندارد.

در آیه دیگر چنین می فرماید: و اذا اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بر بکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین (۱)

(ای رسول ما بیاد آر) هنگامیکه خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من آیا پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی ما به خدائی تو گواه میدهیم، (برخی مفسرین گفته اند مراد ظهور ارواح فرزندان آدم است در نشئه ذر و عالم روح و گواهی آنها به نور و تجرد و شهود به توحید خدا و ربانیت اودر عوالم ملک و ملکوت است) که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه (از معرفت و یکتائی خدا) غافل بودیم.

آنچه از آیه فوق بدست می آید این است که خدای سبحان نسل بشر را از یکدیگر متمایز کرده و بعضی (فرزندان) را از بعض دیگر (پدران) اخذ نموده، آنگاه همه آنان را بر خودشان گواه گرفته و از همه بر ربوبیت خود پیمان گرفته، (پس هیچ فردی از سلسله پدران و فرزندان از این اشهاد و از این میثاق غافل نماند) و خداوند این کار را کرد تا در روز قیامت علیه او احتجاج نکنند و نگویند ما از

معرفت تو غافل بودیم و یا ذریه ایشان نگویند که

پدران ما مشرک شده اند و ما را مشرک بار آوردند و ما هیچ گونه معرفتی به این مطلب نداشتیم^(۱) این آیه به آیه « میثاق » معروف است که خداوند متعال از فرزندان آدم و ذریه آنان در (عالم ذر) عهد و پیمان و میثاق گرفته که خدائی او را پذیرا شده و با فطرت الهی و حق طلبی بدنیا آیند تا در قیامت عذر و بهانه ای نداشته و حجتی در برابر محضر پروردگار نداشته باشند، که بگویند « خدایا ما از یاد تو و معرفت تو غافل بودیم و بنابراین راه هر گونه عذر و بهانه ای بر روی آنان بسته شده است، زیرا طبق مفاد و مدلول این آیه و همچنین آیه فطرت (آیه ۳۰ سوره روم) که می فرماید:

فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون

(پس تو ای رسول با همه پیروانت مستقیم روی به جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد. این است آئین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند).

خداشناسی و خداجوئی فطری آدمهاست و همه انسانها با فطرت الهی بدنیا می آیند با توجه به مراتب یاد شده این آدم و بنی آدم است که مورد خطاب آیه «میثاق» و طبق آیه فطرت « پیامبر(ص)» و همه پیروان او مشمول آیات فوق الذکر هستند و در این جا هم لفظ «انسان» یا «بشر» مخاطب آیه نیستند

بررسی کلمه «انسان» به شرح زیر است

راغب در مفردات گوید: الانس خلاف الجن والانس خلاف النفور والانسى منسوب الى الانس، يقال ذلك لمن اكثر انسه و لكل ما يونس به و جمع الانس اناسى، قال الله تعالى و اناسى كثيرا^(۱)

والانسان قيل سمى بذلك لانه خلق خلقه لا قوام له الا بانس بعضهم ببعض و قيل سمى بذلك لانه يانس بكل ما يالفه و قيل هو افعالان و اصله انسيان سمى بذلك لانه عهد الله فنسى (مفردات راغب ص ۲۴)

انس (به کسر اول) ضد جن و انس ضد نفور و پراکندگی است و انسى منسوب به انس است و وجه تسمیه آن به جهت آن است که انس و الفت او زیاد است و اینکه با هر چیزی مانوس می گردد و جمع انس اناسى است چنانچه خداوند متعال می فرماید: «و اناسى كثير»^(۲) انسانهای فراوان، و «انسان» انسان نامیده شده زیرا که خلقت او به گونه ای است که ادامه و بقای حیات جز با انس و الفت با دیگران میسر نیست. و انسان است بجهت انس و الفت گرفتن همه چیز با او است و گویند که اصل انسان «انسیان» بر وزن افعالان بوده است زیرا که در برابر عهد و پیمانی که از او گرفته شده و متعهد گردیده فراموش کرده و عهد و پیمان را از یاد برده است و وحشی آن چیز است که دیگری از او اجتناب و کناره گیری میکند.

انس (به ضم اول) الفت است و انیس کسی است که با او الفت گرفته می شود. المیزان گوید: استیناس طلب الفت و سکون است با کاریکه باعث الفت می شود (انس) را دانستن و دیدن و احساس کردن گفته اند (قاموس) مثل آیه: انس من جانب الطورنارا (قصص آیه ۲۹) موسی از جانب کوه طور آتشی مشاهده کرد یا مثل آیه دیگر که می فرماید: فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم

اموالهم پس اگر از (در) آنها رشدی احساس کردید اموال و دارائیشان را به آنها برگردانیده^(۱)
 راغب گوید: اگر دانستید که بارشد انس دارند (.....)
 و یا آیه دیگر که می فرماید: فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسين لحديث (احزاب ۵۳)
 یعنی چون غذا خوردید پراکنده شوید و به گفتگوئی سرگرم نشوید و در الفت و آشنائی درخانه
 پیامبر (ص) باز نکنید (قاموس قرآن ج ۱ ص ۱۳۱)
 اصل انسان از (انس) است و آن اسم جنس می باشد که (ان) الف و نون زائده آن اضافه شده
 است.
 انس (به کسر اول) یعنی بشر بر خلاف جن، در قرآن مجید پیوسته انس در برابر جن بکار رفته
 است مثل: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (ذاریات آیه ۵۶)
 واحد آن «انسی» است منسوب به «انس» مثل آیه فلن اکلم الیوم انسیاً (مریم ۲۶)
 و جمع آن «اناسی» و «اناس» است مثل آیه: قد علم کل اناس مشربهم (بقره ۶۰)
 و اناسی کثیرا (فرقان ۴۹) (قاموس قرآن ج ۱ ص ۱۲۳)
 الانس و الانسان به جهت انس و الفت او با دیگران است و همین خصوصیت موجب تفاوت
 «انسان» با «بشر» و «آدم» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۱ ص ۱۴۷)
 مفهوم انسان به عنوان استیناس در مقابل نفور و وحشت است و این معنی در کلیه مشتقات آنها
 وجود دارد بر خلاف وحوش و حیوانات که استیناس در آنها نیست (و یا عرضی و موقت است) بر
 خلاف جن که ظاهر و آشکار نیست ولی انسان ظاهر و آشکار است و «دیدن و شنیدن» به طور مجرد
 و انتزاعی مصداق پیدا نمی کند بلکه با قید استیناس و اختلاط با دیگران است که مفهوم و مصداق
 آن آشکار و روشن می گردد. لذا انسان دارای دو خصوصیت و ویژگی است. که او را از حیوان و جن
 ممتاز میگرداند. اول استیناس و انس و الفت او با هموعان خود که او را از حیوانات متمایز می
 سازد دوم ظاهر و آشکار بودن او در مقابل جن که موجودی مخفی و پنهان و غیر آشکار است (همان

منبع ص ۱۴۶) «اناس» هم از «انیس» است و گاهی همزه آن تخفیف پیدا می کند و «ناس» می شود
 قل اعوذ برب الناس ○ ملك الناس ○ اله الناس

قد علم كل اناس مشربهم يوم ندعوا كل اناس بامامهم وانهم اناس يتطهرون .

و ایناس آشکار شدن و نزدیک شدن است یا انس و الفت پیدا کردن

آنست نارا (۲۰/۱) دلالت می کند بر درک و دریافت ظهور و بروز آتش و نزدیک شدن به آن و

انس پیدا کردن با آن می باشد.

آیه لاتدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا و تسلموا الى اهلهما (۲۴/۲۷)

یعنی از آنها نزدیکی و پیدا شدن و ظاهر شدن طلب کنید تا اینکه آنها را ملاقات نمائید نه اینکه

آنها از شما پوشیده و مخفی و غایب باشند و با این ترتیب بهترین اجازه خواستن است (التحقیق

ص ۱۴۸)

کلمه «انس» هیجده مرتبه و «اناس» پنج مرتبه و «انسی» و «اناسی» هر کدام یک مرتبه در قرآن

بکار رفته است . از مجموع ۱۸ مورد در هفت محل کلمه «انس» قبل از «جن» و در یازده محل «جن»

قبل از «انس» آمده است ، علیهذا نمی شود گفت چون «جن» پیش از «انس» به وجود آمد لذا پیش از

آن ذکر می شود زیرا در این صورت میبایست در همه جا کلمه «جن» پیش از «انس» آمده باشد در

حالیکه این طور نیست قبل و بعد ذکر شدن آنها روی تقریبهای بخصوصی است که باتدبر در آیات

روشن می شود و اما «انسان» این کلمه شصت و پنج بار در قرآن مجید بکار رفته است ، با مراجعه به

موارد آن خواهیم دید که از آن جسد و صورت ظاهری انسان مراد نیست چنانچه در بشر مراد است

بلکه باطن و نهاد و استعداد و عواطف او در نظر است و در غالب موارد هم جنبه ضعف و نقصان و

خلقت مادی و دنیایی او مورد نظر است به آیات زیر توجه فرمائید

۱- ان الانسان لظلم كفار (ابراهیم ۳۴) انسان سخت کفر پیشه و ستمگر است .

۲- و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماسنون (حجر ۲۶)

همانا ما انسان را از گل و لای سالخورده تغییر یافته بیافریدیم

۳- خلق الانسان من نطفة فاذهو خصيم مبین (نحل ۴۰) انسان را از آب نطفه (بیقدر و

- ضعیف) بیافرید آنگاه (اصل خلقت خود را فراموش کرده و با خالق) بخصومت شدید پرداخت.
- ۴- و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و كان الانسان عجولاً (اسری ۱۱) انسان (با شوق و رغبتی که) خیر و منفعت خود را می جوید، چه بسا به نادانی، شر و زیان خود را می طلبد و انسان بسیار شتابکار و عجول است.
- ۵- و كان الانسان قتورا (اسری ۱۰۰) انسان بسیار بخیل و ممسک است.
- ۶- و كان الانسان اکثر شیئی جدلاً (کهف ۵۴) انسان بیشتر از هر چیز با سخن حق به جدال و خصومت بر می خیزد.
- ۷- فان الانسان كفور (شوری ۴۸) انسان بسیار کافر و ناسپاس است.
- ۸- ان الانسان لكفور مبين (زخرف ۱۵) انسان بسیار ناسپاس و کفرش آشکار است.
- ۹- خلق الانسان من صلصال كالفخار (الرحمن ۱۴) خدا انسان را از گل خشک (مانند گل کوزه گران) آفرید.
- ۱۰- ان الانسان خلق هلوعاً (معارج ۱۹) انسان مخلوقی (طبعاً) سخت حریص و بی صبر است.
- ۱۱- بل یرید الانسان لیفجر امامه (قیامت ۵) بلکه انسان می خواهد آنچه (از عمرش) در پیش است همه را به هوای نفس گذارند
- ۱۲- یقول الانسان یومئذ این المفر (قیامت ۱۰) در آن روز انسان (زشتکار) گوید کجا مفر و پناهگاهی خواهد بود
- ۱۳- هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً ○ انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه.... (انسان ۲۱ و ۲) آیا بر انسان روزگاری نگذشت که چیزی لایق ذکر نبود؟ ما انسان را از آب نطفه (بیحس و شعور) خلق کردیم.....
- ۱۴- قتل الانسان ما اکفره (عبس ۱۷) ای کشته باد انسان (بی ایمان) چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد.
- ۱۵- یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم (انفطار ۶) ای انسان (غافل) چه باعث شد

که به خدای کریم و بزرگوار خویش مغرور گشتی

- ۱۶ - فلینظر الانسان مم خلق ○ خلق من ماء دافق (طارق ۶ و ۵) انسان (مغرور) در بدو پیدایش و خلقت خود بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است، از آب نطفه جهنده
- ۱۷ - لقد خلقنا الانسان فی کید (بلد ۴) ما نوع انسان را در رنج و مشقت آفریدیم
- ۱۸ - علم الانسان ما لم يعلم ○ کلا ان الانسان ليطغى ○ ان راه استغنی (علق ۷ و ۶ و ۷) خدا به انسان آنچه را که نمی دانست به الهام خود تعلیم داد، باز (چرا) انسان از کفر و طغیان باز نمی ایستد. و سرکش و مغرور می شود. وقتی که خود را مستغنی و بی نیاز می بینید
- ۱۹ - ان الانسان لربه لکنود (عادیات ۶) انسان نسبت به پروردگارش کافر و ناسپاس است

- ۲۰ - ان الانسان لفی خسر ○ الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات (عصر ۲ و ۳) انسان همه در خسارت و زیان است مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند.
- با عنایت به مفاد آیات یاد شده و دیگر آیاتی که در قرآن کریم کلمه «انسان» در آنها بکار رفته در می یابیم که انسان موجودی است: ظلوم و جهول: ناسپاس و کفر پیشه، پیوسته در خسران و زیان از نطفه بی مقدار و ضعیف آفریده شده او بخیل و ممسک است، با سخن حق به جدال و خصومت بر می خیزد و مخلوقی طبعاً حریص و بی صبر است، می خواهد عمرش را به هوای نفس بگذراند.
- کفر و طغیان می ورزد و سرکش و مغرور می شود - در امر معاد شک می کند و متذکران نمی شود و موارد عدیده ای که غالباً جنبه های منفی انسان و خلقت ضعیف او را بیان می فرماید.
- و انسان با وجود اینکه از نظر خلقت ظاهر، به احسن تقویم (در نیکو ترین صورت در مراتب وجود) خلق شده است اما به علت کفر و گناهی که به اسفل السافلین (بدترین مراتب جهنم) برگردانده می شود. بعلاوه با وجود اینکه امانت دار الهی می گردد ولی بدلیل عدم قابلیت و شایستگی (در مقام امتحان و آزمایش و اداء امانت الهی) از طرف خداوند موجودی ظلوم و جهول معرفی می گردد.

خلاصه و نتیجه مطالب

بنا بر آنچه که گذشت، انسان در قالب و شکل ظاهر و جسد و بدن مادی «بشر» است و همه ابناء بشر در هیاکل ظاهری مشترک و شبیه به هم هستند، همه از قوای، استعداد و غرایز معینی برخوردارند، فیزیولوژی آنها مشابه و مشترک بوده، تفاوتی از نظر اعضاء و جوارح بین آنها نیست و همگان از نیروهای مشابه خدادادی و مشترک بهره مند هستند و آنچه نیاز و لازمه ادامه حیات و زندگی مادی و طبیعی و دنیایی است در اختیارشان قرار داده شده و تبعیضی بین آنها پدید نیامده است.

و مفهوم انسان، بر اساس مدلول آیات قرآن، موجودی بشری، مادی و خاکی است چنانچه ضمن آیات متعدد بیان گردید انسان، نسبت به ذاتش و جنبه حیوانیتش ضعیف آفریده شده، ستمگر و ناسپاس، عجول و تنگ چشم، مجادله کن، نادان و خود پسند، کم صبر و پر طمع و طاغی و ظالم است، گرچه بار امانت الهی را (که به قول بعضی از مفسرین همان عقل است) پذیرفته و باید بر اساس عقل و هدایت الهی راه سعادت و کمال واقعی را طی کند، اما در مقام عمل و امتحان و آزمایش، موفق به اداء امانت نگردید و بدین جهت از طرف قرآن منتسب به ظلوم و جهول (بسیار ستمگر و بسیار نادان) گردید.

ولی «آدم» انسانی است که مسجود ملائک و خلیفه الله است، به خاطر فطرت اصیل الهی و روح پاک و طیب خدائی که در او دمیده شده، لیاقت و شایستگی احراز مقام خلیفه اللهی را پیدا کرده است و تاج پر افتخار «و لقد کرمننا» بر سر گذاشته و بر بسیاری از مخلوقات خدا تفوق و برتری

یافته و معارف و اسماء الهی بدو سپرده شده که ملائک خدا بر اساس آیه و عبارت « سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا » از آن معارف اظهار بی اطلاعی مینمایند . لذا کلمه «آدم» در آیات قرآن کریم بیشتر از جنبه های قدسی و ملکوتی برخوردار است و غالباً دارای بار مثبت بوده و نفس مطمئنه الهی که وارد در رضوان پروردگار می شود و با عبادالله صالح محشور می گردد از آن انسان و آدم متقی و پرهیزگاریست که از مراحل پست عالم مادی و ناسوتی گذشته در مرحله عالم پاک و علوی و قدسی به شرف احراز مقام « عنداللهی » نائل می گردد . این است که امام خمینی رحمه الله علیه در یکی از بیاناتشان فرموده اند که : « ملا شدن چه مشکل ، آدم شدن محال است »

و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین (یونس ۱۰)
والسلام علينا و علی عبادالله الصالحین

فهرست منابع

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------------|
| ترجمه مرحوم الهی قمشه ای | ۱- قرآن کریم |
| علامه طباطبائی | ۲- تفسیر المیزان |
| علامه طبرسی | ۳- تفسیر مجمع البیان |
| جمعی از نویسندگان حوزه علمیه | ۴- تفسیر نمونه |
| قم زیر نظر استاد مکارم شیرازی | |
| حسن مصطفوی | ۵- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم |
| سید علی اکبر قریشی | ۶- قاموس قرآن |
| راغب اصفهانی | ۷- مفردات |
| محمد فواد عبدالباقی | ۸- معجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم |

